



START

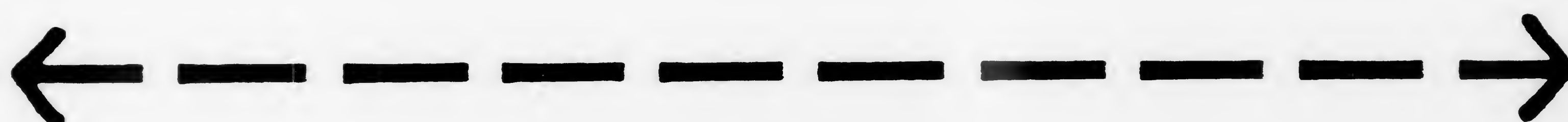


REEL 19



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 8:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**



AIM

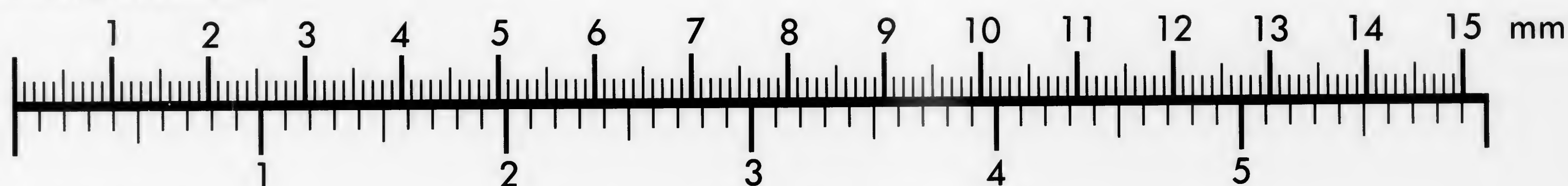
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

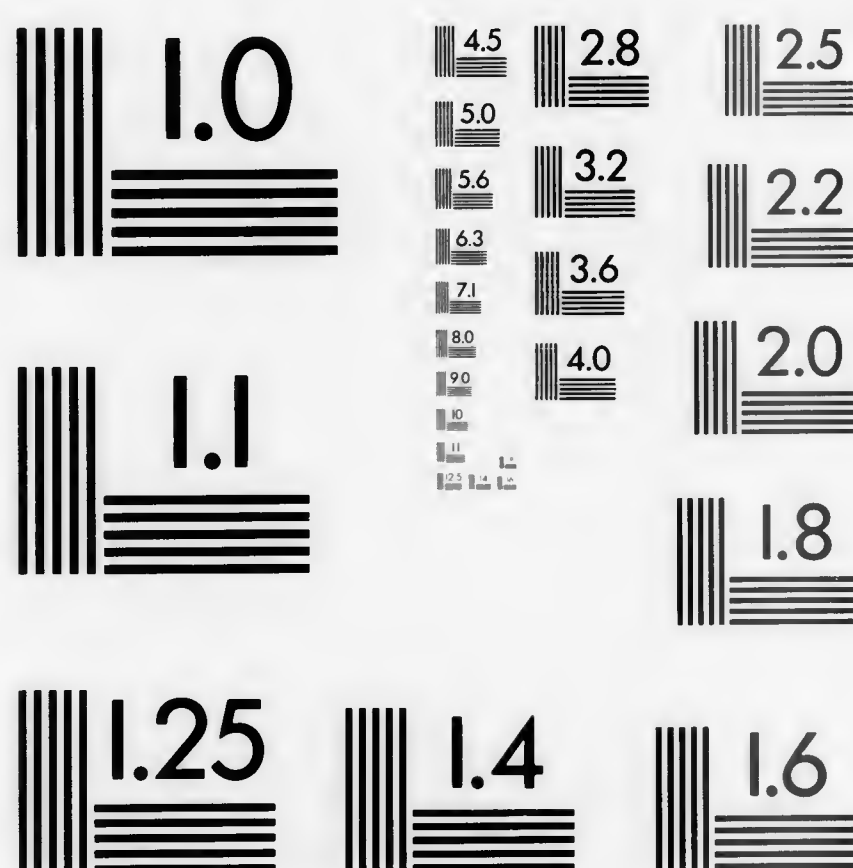
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 19

(Richter-Bernburg No. 162)

Author: Anonymous

Title: Mūjez-e Kommī

109 fols., 191 x 122 mm

coll. 1117

Ms. 19

3

البروز بنم الزمر امده ثلثه چهارشنبه ۵۴ هـ تترجمه شده

2



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

اندر علاج برقان سیاه باب بیست و هشتم اندر علاج
استقائین جبار فضل است فصل اول اندر علاج سوز الحمال
که سوز القیندی گویند فصل دوم اندر علاج استقواء رسته
فصل سیم اندر علاج استقواء طبعی فضل چهارم اندر علاج
استقواء طی باب بیست و نهم اندر بیماری که کرده داین
نه فضل است فصل اول اندر علاج آماس کرم اندر کرده فصل دوم
اندر علاج آماس سرد اندر کرده فصل سوم اندر علاج بول خون و نوش
آب تاخیر در ریشها که اندر مثنی و قضیب بود فصل چهارم
اندر علاج گر که اندر مثنی و اندر قضیب و کرده بود فصل پنجم
اندر علاج البول فضل ششم اندر علاج دیانطیس فضل هفتم
اندر علاج عسرة البول فضل هشتم اندر علاج عسرة البول فصل نهم
اندر علاج سنگ کرده و مثنی باب بیست و یکم
اندر علاج بیماری که با مردان خاصه فصل بیست و دوم
فصل اول اندر علاج قضیب فصل دوم
اندر علاج ریشها که قضیب و خاصه فصل بیست و سوم
فصل اول اندر علاج غار شکر

و مثنی

خصیه فضل پنجم اندر علاج نفق فضل ششم اندر علاج بسیار
شبهت جماع فضل هفتم اندر بیماری منی و ددی و دوی
فصل هشتم اندر علاج ضعیفی شبهت با شرت فصل نهم
اندر علاج انتشار دایم مردی است که بتشیج می رساند باب
بیست و نهم اندر علاج بیماری که با زنان خاصه است این مثنی
فصل است فصل اول اندر علاج احتباس حیض فصل دوم
اندر علاج حیض آمدن بسیار فضل سیم اندر علاج باز ناکر فتن زن
فصل چهارم در علاج آنکه بچ نشود فضل پنجم اندر علاج آنکه
زادن آسان شود فضل ششم اندر علاج آماس بستان زنان
فصل هفتم اندر علاج تقصیق قبل فصل هشتم اندر علاج دوا بی فصل اول
کرم که در شکم می کشد کردن باب سی ام اندر اوجاع معده و نفق
فصل بیست و یکم در عرق النسا باب
فصل اول اندر علاج دوا زوده فضل است فصل اول
اندر علاج دوا بی فصل دوم
اندر علاج دوا بی فصل سوم
اندر علاج دوا بی فصل چهارم
اندر علاج دوا بی فصل پنجم
اندر علاج دوا بی فصل ششم
اندر علاج دوا بی فصل هفتم
اندر علاج دوا بی فصل هشتم
اندر علاج دوا بی فصل نهم
اندر علاج دوا بی فصل دهم
اندر علاج دوا بی فصل یازدهم
اندر علاج دوا بی فصل بیستم

خام

فصل اول اندر علاج دوا بی
فصل دوم اندر علاج دوا بی
فصل سوم اندر علاج دوا بی
فصل چهارم اندر علاج دوا بی
فصل پنجم اندر علاج دوا بی
فصل ششم اندر علاج دوا بی
فصل هفتم اندر علاج دوا بی
فصل هشتم اندر علاج دوا بی
فصل نهم اندر علاج دوا بی
فصل دهم اندر علاج دوا بی
فصل یازدهم اندر علاج دوا بی
فصل بیستم اندر علاج دوا بی

فصل ششم اندر علاج سطر الغب فصل نهم اندر علاج تب بطنی فصل دهم
 اندر علاج تب ربع فصل یازدهم اندر علاج آبد فصل دوازدهم
 اندر علاج دق الشیخوخه باب ۸۸ سی و دوم اندر علاج اناسها
 وریشها و این باب شش فصل است فصل اول اندر علاج اناس
 کرم فصل دوم اندر علاج اناس سه فصل سیم اندر علاج
 سرطان فصل چهارم اندر علاج خنازیر فصل پنجم اندر علاج طاعون
 فصل ششم اندر علاج و احس باب ۹۱ سی و سوم اندر
 علاج ریشها و این چهار فصل است فصل اول اندر علاج دمل
 فصل دوم اندر علاج اکلہ فصل سیم اندر علاج پیکان
 و غار و غیر آن که در عضو باند فصل چهارم اندر علاج نلد و نار فاسی
 و گاوره باب ۹۲ سی و چهارم اندر علاج انگیز طاهرین فصل پنجم
 و این باب نه فصل است فصل اول اندر علاج شری فصل دوم
 اندر علاج حصص فصل سیم اندر علاج کرم فصل چهارم اندر
 فصل پنجم اندر علاج ریشهای زبانی و غاری و پشه و کک
 فصل ششم اندر علاج قریب و غریب فصل هفتم اندر علاج
 فصل هشتم اندر علاج کرم

دکتر

و پنجم اندر زینت این ده فصل است فصل اول اندر علاج
 دار الثعلب و دار الحید فصل دوم اندر علاج رنجین موی فصل سیم
 اندر علاج سبوسه فصل چهارم اندر رنگ کردن موی فصل پنجم
 اندر علاج کف فصل ششم اندر علاج برش و نش فصل هفتم
 اندر علاج بقی سپید فصل هشتم اندر علاج برص فصل نهم اندر علاج
 تدبیر آنکه رنگ و روی خوب شود و سرخ شود فصل دهم
 اندر تدبیر آنکه تن خوشبوی شود باب ۱۰۵ سی و هفتم اندر معرفت
 باب ۱۰۷ سی و هشتم اندر معرفت تغیره این باب چهار فصل است
 فصل اول اندر بیان بول فصل دوم اندر قوام بول فصل سیم
 اندر بیان در سوب فصل چهارم اندر کرمات و سبوسه بود باب اول
 اندر تدبیر اطفال و این فصل است فصل اول اندر تدبیر اطفال
 و است آنکه کرمات در بدن نماند فصل دوم آنکه کرمات را از بدن
 و این فصل است فصل اول اندر تدبیر کرمات فصل دوم اندر
 و این فصل است فصل اول اندر تدبیر کرمات فصل دوم اندر
 و این فصل است فصل اول اندر تدبیر کرمات فصل دوم اندر

۱۰۳
 باب ۱۰۶
 فصل دوازدهم

و کاشن بمصل باله و کوشش را نغز بکند و در روز با شکر نرم
 غذا دهد بار و غن شیر بخت و وقت بستن واجب است که دایه
 که اعضا و بچه را برقی باله و هر عضوی را با بخوبی صدی بهند با فشار
 نرم بر سر انگشتان و پوسته هر دو چشم را با حریر باله و مثانه بچه را با باله
 تا میزیدن اسان شود و پوند مارا کل سنج و برک مور در از زم بگوید و پند
 هر دو روز یا سه روز بشوید یا آبی که در وی کل سنج و برک مور وجود شیده
 باشد و در آنجا که سخت روشن نباشد و روغن ماله هر دو روز
 پس از ابر و غن شیر بخت سخت سخت باله تا چهار ماه و دختر را روغن
 سفید دو ماه نرم نرم باله تا دو ماه بعد از آن خواب کند با جنیدن
 لطیف ستره دی بالمان خوب فصل دوم اندر شیر دادن
 واجب است که بچه را مادر خود شیر دهد از هر آنکه شیر مادر نوزاد
 ترین شیر مای دیگر است و طبعیت بچه را که در آن شیر می خورد
 که شیرش را تبا و فاسد نکند از هر آنکه بچه را که در آن شیر می خورد
 غذا را وی باشد و وقتی که از شیر می خورد
 بستن که در آن شیر می خورد
 غذا را وی باشد و وقتی که از شیر می خورد

کمر شعله

ترجی بود از شیر زنان دیگر و اگر ضرورت شود بسبب اندکی شیر مادر
 یا بسبب بیماری یا بسببهای دیگر فصل سیم اندر اختیار کردن دایه
 آن وقت که دایه را بد اختیار می باید دایه را از زنان که عسر و
 از پیست و پنج سال تا چهل سال باشد و مزاج وی تند رست باشد
 سینه وی فراخ باشد هر دوستان وی معتدل باشد در کلاسی
 و خوردی او دایه می باید قریب العهد نباشد و بعید العهد وقت زادن
 را ابل که میان زادن و شیر دادن یک ماه و یک و نیم ماه گذشته
 باشد و میانه باشد در فریبی و لاغری و استقامت کرده باشد
 و سبب است که اول شیر مادر ندید تا مزاج مادر و مزاج شیر
 مادر با اعتدال آید و بهترین آنست که پیش از شیر دادن از عسل
 بنشیند و نمیدانند در اول شیر دادن باشد و گریست اندکی پیش از
 شیر دادن و بعد از شیر دادن اندک باشد این آشام بخورد
 و بعد از شیر دادن که در شک جود و برابر تخم بادیان
 بگوید که یک یک بگوید که یک یک بگوید که یک یک بگوید که یک یک
 چهار روز بعد از شیر دادن که در شک جود و برابر تخم بادیان
 بگوید که یک یک بگوید که یک یک بگوید که یک یک بگوید که یک یک

و سختی و نرمی هر دو در شیر
 معتدل باشد در کلاسی و خوردی
 مرم

واندک از شیر وقتی که سخن گفتن آغاز کند زبانش با شکری و عسل پاک
 و هر غنی که بگفتن آسان و سبک باشد تلقین کند فصل پنجم اندر تدبیر
 دندان بر وقتی که دندان بر آمدن آغاز کند طعامی که بخایدن نرم باشد ببرد
 و طعامی که بخایدن نرم نباشد نبرد و بن دندان از ابدی خورگوش یار و غن
 مسکه ببالد یا بچربوب مرغ خانگی چرب کند و سر و گردن بچربا و غن
 بنفشه آب کرم بزند و چرب کند و در گوش چکاند و عادت کند همیشه
 بن دندان را بالدد و وقت دندان بر آمدن بچربا اما س بن دندان و در
 چشم و اسهال و تشنج و خاریدن گوش و آمان کلو عارض میشود علاج
 وی یاد کنیم فصل ششم اندر تدبیر جدا کردن از شیر اصل آنست که طفل را
 از شیر جدا کند بعد از دو سال که تمام شود و بتدریج طعام خوردن سپارد
 نان را در شور بار زیر بارید کنند که بگوشت مرغ حوزة فریب نخورد
 و هر روز اندک اندک از شیر جدا کند یک دفعه با دندان جدا کند
 از طعامش زیاده کند و لوله سازد از آرد میوه شیر و گندم و بارید
 نادانی با باری کف و اندک آب بکشد و ببارد و کلان شدن
 در حید از آرد و شیر و گندم و بارید و کلان شدن
 و کلان شدن و کلان شدن و کلان شدن

و آب خیار و کدو و خربزه و هندوانه و هر چیزی که تسکین عقلتش کند
 بداند و اندر تابستان کرم و زمستان سه و از شیر جدا نکند بی ضرورت
 و بهترین اوقات از شیر باز کردن تیر ماه است فصل هفتم اندر بیماریها که
 طفل را می شود اگر بچه را بیماری ظاهر شود اول تدبیر مادرش می باید کرد
 بعد از آن علاج بچه درم الله که گوشش بن دندان آمان کند نرم نرم
 بن دندان با انگشت فشارند و روغن بنفشه یا روغن بابونه یا روغن
 شبت با عسل پامیزند و بالند رفتن شکم وقت دندان بر آمدن آمان
 افتد بعد از مشغول نباشد تا افراط نکند و اگر افراط کند شکم بچربا
 بازیره و انیسون و تخم کرفس با کادوس را با سرکه بپزند بازیره کرمایی
 و کل سبب را با سرکه بزنند و نافش بر بندند زیره و انیسون و تخم کرفس
 را بگویند و بر شمش بپاشند و بر شکم ضا کنند وقتی که مزاج بچه
 متعادل شود شکم ناف بچربا از هر کادو بالند یا روغن
 و کل چیز ب
 است و بپزند که از کثیر او بادام مغز و تخم
 کدو و تخم کرمایی
 طلا کنند با عسل و ببالند و بالند و بالند

نیز موافق باشد و شیرین و بیس و بسیاری مباشرت کرده باشد
 و اندرین فصل کرم به پشتر بکار دارد فصل تابستان مزاج تابستان
 کرم خشک است تدبیر احتراز باید کردن از کرم میها و شراب و دار و ما
 و بوی افزار نام کرم و از طعام کرم تا حرارت غریزی زدند و خاصه
 اندر جا بیمار کرم سیر و از غذاها همان که بفصل بهار و لیکن نه ترش
 سخت و از حرکت و ریاضت و آفتاب اندر پاشیدن خدر کند و هر
 باید از شربت خشک خورد چون سکنکین و شراب انار و غوره
 و محاض و مانند اینها و میوه های سرد و مزاج خورد و مضد و مباشرت کند
 و اندر کرم به دیر نباشد و فی بکار دارد و اندرین فصل مسهل خورد و الی بوقت
 ضرورت و اقتضای کند آب میوه و آب لباب نبفشه و بلید
 و خیار شنبه راورد و فصل تیر ماه این فصل سرد و خشک است
 ولیکن سردی وی معتدل است و خشکی وی نامعتدل است و در این فصل
 کرده شود اندر وی از جماع و هر طعام و شراب که سرد و خشک است
 کرم تر باشد بکار دارد و چون گشت غوره و دیانه نیم برشت و شراب
 تنک و سبزه و غیره که در این فصل کرم تر باشد و در این فصل
 در این فصل کرم تر باشد و در این فصل کرم تر باشد

تشنه

و شراب

و غره پشتر کند و حمام بکار دارد و دروغن خیری یار و غن نبفشه باشد
 و دروغنار معتدل و میل تبکین اخلاط پیش از آن کند که استغراق
 و مسهل و مضد و اگر اندک بیماری طاحمه شود اندر علاج وی مشغول
 کرده پیش از آن که زیاده شود که فصلی بد است و تباه چنانکه بقراط
 گوید این فی الحرف یکون الامراض احد و اقل فی اکثر الامر فاما الربیع
 فاصح الاوقات و اقلها موما و اندرین جمله تدبیر مطب بکار دارد و تدبیر
 فصل زمستان زمستان سرد و تر است اندر وی چیزهای گرم بکار
 باید داشت چون کبوتر و خشک و کباب و شراب و حلوانا و ترنار
 کرم و بوی افزار نام و حرکت بسیار و مباشرت زیان ندارد و غذای
 غلیظ بکار دارد چون سر بریان و هر چه و تنج و اینها مانند و پشتر
 خورد از بهر آنکه معده اندر زمستان کرم تر بود بحکم سکه مسام و خواب
 و پشتر و چنانکه بقراط میگوید الا جواف فی الشتاء و الربیع استخف
 و ما یکون باطنه و الا ندم و اطول ما یکون فیینف ما یکون فی بدین الوقتین
 ما تینا و فی بدین الوقتین اکثر غلظت و اکثر غلظت فی الابدان فی بدین
 الوقتین کثیر و غلظت و کثیر و غلظت و کثیر و غلظت و کثیر و غلظت
 و بدین چیزها که در این فصل کرم تر باشد و در این فصل کرم تر باشد

باول بهار بید آید اسهال را ببادرت باید کردن از بهر آنکه چارسی
 نمیشود و اندرین فصل مکر سبب کلان نباشد و اسهال صواب تر از
 مضرتی است با جبارم اندر زها
 و طعامها و توابع آن این مفت فصل است فصل اول
 اندر جوب کدوم گرم و ترست و موافق ترین جوبهاست اندر تن آدمی
 و سبب کدوم غذا جوب و خشکست غذا روی کمتر از کدوم است
 بخود سپید گرم و ترست و زیاده بخود سیاه و سرخ قوی تر است
 در گرمی از بخود سپید رنگ سرد و خشکست و گرمی کمتر از خشکست
 نور چشم را تاریک میکند از زرد و کاه و رس هر دو سردند و خشک و هر دو
 شکم بپنجه انداخته و باقی سرد و خشک است نفاح است معده را بپناه
 کند الا آنکه تر از رمانع است سفید را نیک مفید است مگر گرم و خشک است
 گرمی و پشته از خشکی است ماست سرد و تر است کدوم تر است و کدوم
 سرخ است و سپید است و سیاه آنکه سپید است سرد و تر است و خشک
 و آنکه سرخ و سیاه است اندک است نفاح است معده را بپناه
 کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است
 کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است
 کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است و کدوم تر است

سلفه

وی خشناش سپید است و سیاه سرد و ترست سپید جز در رانیک است
 با شکر سیاه و سپید هر دو خواب آورنده است هر دو سفید رنگ است
 و زرد را مانع است فصل دوم و نیم اندر مزاج کدوم تر است
 و ترست پشته غذا و میزد و پشته خون زیاده کنند بعضی از بعضی بهتر است
 حیوان از پرند یا عین پرند مادام اندر هو است وی فاضله از آن
 کدوم نقصانست کدوم پخته گرم و ترست کدوم بره گرمی کمتر است
 تری پشته و زود کوارنده است از کدوم پخته کدوم پشته و زود کدوم
 تکر گرم خشک است کدوم پشته و زغال با اعتدال نزدیک است و بهتر و لطیف
 ترست از کدوم پشته بره از بهر آنکه کدوم پشته بره گرم ترست و پخته تر
 کدوم پشته کاه سرد و خشک است و دشوار کوار است کدوم پشته
 مایل است بجلوت و رطوبت نزدیک است با اعتدال کدوم پشته
 کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته
 کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته
 کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته
 کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته
 کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته و کدوم پشته

کبوتر چو در طوبت پشترست خاصه آن کبوتر که در خانه زاده بود آنکه
 کرد بال بود سبک تر و غذا پسندیده تر گوشت بط و مرغابی گرم ترست
 و غذای تباہ است تب آورنده است گوشت فاخته گرم خشک است و
 طبیعت بنده است اما گوشت مای علی الاطلاق سرد و ترست و
 لیکن تفاوت اندر وی سردی و تری بحسب خودی و کلانی و شیرینی
 آب و شوری که در وی است آنکه در آب شور ترست سردی و ترست
 کتر است آنکه در آب شیرین است سرد ترست و تر ترست اما مای
 علی الاطلاق معده را سرد کند و سست کند و تشنگی آورد تا زه باشد یا شود
 اما آنکه شور است بسبب شوری و اما آنکه تازه است بسبب لزجت وی
 و اگر تندی بر کند یا بوی افزای لطیف کند تشنگی و لزجت می برد
 فصل سیم اندر بیان ترما کک سرد و ترست محمود غذا است
 فاضلترین ترماست و غذا دهنده ترست از ترما دیگر و کک ترما کک
 جویست بقوت سردی و تری کک از کک است سرد و کک سرد ترست
 می کشد آب فشارده وی بر قلندر است و کک است که از معده بود و معده
 را بوی کک از کک است و کک است که از معده است و کک است که از
 معده است و کک است که از معده است و کک است که از معده است

قوت وی مح

مضم را یاری کننده است خرفه سرد و ترست و در ساق وی تبست
 خون بر انداختن را سود کند و روف زبان را فایده کند باد و کجوبه
 گرم و خشکست نافع است دل و معده سرد کند تا گرم و خشک است
 مضم را یاری کند بلغم را کم میکند و در سردی کثیف تر غالب بروی
 سردی است بخار معده را که سوسه رود باز دارد اگر کرم خشک
 مضم را یاری کند باد را تحلیل کند سده سبز و جگر می کشد بد
 حیض است و درد سرد آورد اگر بارک کک سبک و پیامیز و مجوز
 درد سبز میکند بود کرم و خشکست معده را نیک است شوره یلک
 تباری سرق میگوید جیج سرد و ترست و صاحب تب عنبر را
 و تب محرقه او بر قانز منفعت میکند و اندر سبقت شکم و اطلاق
 شکم علی ندارد اسفناج معتدلست در گرمی و سردی سلفه را نافع است
 طبیعت سرد و ترست فصل چهارم اندر بیان چنیا تر ب گرم و خشکست
 آب و وی بنده می کشد چرم وی طعام را فاسد میکند آروغ کننده
 می آید و در مضم می کشد و در معده سردی آید معده را او دند از او کلوا
 تباہ است و کک است که از معده است و کک است که از معده است
 کرم خشک است و کرم خشک است و کرم خشک است و کرم خشک است

جماعی انگیزد و معنی زیاده میکند و بسپکن در سر آرنده است
 سیر کرم و خشکست دل و دماغ را کرم میکند کز کرم ترست نفاخ است
 در مضم می شود شکم کرم و ترست زود مضم میشود نفاخ است منی
 زیاده میکند و اورا بول میکند نو چشم زیاده میکند فضل خیم اندر
 میوه تر ناز ترش سرد خشک و شکم بدبخت ناز شیرین
 اندر کرمی معتدلست آبی ترش خشک است هر دو معده را قوت میدهند
 و هر دو قابض است شفا کور سرد و ترست غلیظ است مولد بلغم است
 زرد و کور سرد تر مولد رطوبات است قوت سپید کرم و ترست سیاه
 در سردی معتدلست هر دو شکم نرم کننده اند خنوت سرد است
 و طبیعت سخت کند امرو و سرد است و طبیعت سخت کند آنکه
 شیرین است در سردی کرم و طبیعت سبتن کرم انکور سیاه
 و شیرین کرم و ترست و نفاخ است و طبیعت را نرم کننده است
 و خمار تر کرم و نرم و در سردی و معده سخت کننده است و در سردی
 خون غلیظ سودا است تولید کننده کرمی شیرین معتدلست و این کرم
 و کرمی کرم نرم کننده است و کرمی کرم و ترست و کرمی کرم و ترست
 طبیعت کرم و کرمی کرم و ترست و کرمی کرم و ترست

خاصه آمیخته ای
 شیرین اندر کرم معتدلست
 مجموع

کرم ترست سردی وی پشتر است بخار و خیار باد رنگ هر دو سرد
 ترست مولد بلغم و باد است فضل ششم اندر پان میوه با خشک
 عذاب معتدلست در کرمی و سپستان کرم و نرم است باعث ان دام
 شیرین کرم و نرم است باعث ان دام تلخ سرد و ترست غلیظ
 و نفاخ و نا کوارنده کرم و خشک کرم و خشک است آنکه ترست در کرمی
 و خشکی کرم ترست شفا کور شده معتدلست در کرمی و سردی از کور
 خشک مزاج وی معتدلست شیرینی و ترشی و سبت آنکه شیرین سبت
 میل بکرمی دارد آنکه ترش است سخت سرد و خشک است مویزین
 کرم و نرم آنکه ترش است سبت معتدلست در کرمی و سردی سپین
 و معده و کورده و مثانه را منفعت میکند فضل هفتم اندر پان میوه
 روغن کنگر در کرمی و خشک معتدلست آنکه بریان کرده باشد کرم
 خشک است روغن نفیث سرد و نرم و لطیفست روغن کور کرم
 و خشک است روغن کرم و خشکست روغن زیت زیتون میوه
 در معنی اینست چرخ سبزه کرمی از وی روغن میگرداند آنچه از خام و
 میگرداند آن روغن است که کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی
 کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی کرمی

و روغن زیت رکابی گرم خشکست و روغن زیت اتفاق سه خشک
 و روغن بادام شیرین در گرمی و نرمی معتدلست غلیظ تر از روغن کنجد
 و روغن کل سه و خشک و قاقلیق است با سبب پنجم
 اندکی طیب مشک در گرمی و خشکی با قوت است دل و دماغ سرد
 را نیک منفعت کند عبیر در گرمی و خشکی نرم تر از مشک است دل و منفعت
 کند لادن گرم است پنجم موی را قوت دهد و دمنده در گرمی معتدلست
 اندر خشکی و قبض قوی تر زعفران گرم و خشکست کافور سه و خشکست
 استعمال وی موی را از دسپید کند در سردی گرم را و تبهار را منفعت کند
 صندل سه و خشک است تب سخت را فایده کند صندل سیخ
 سرد ترست با ششم اندر پان لبا ستم
 جامه چون بتن مار سرد تن ما ویرا گرم کند بعد از آن وی تن ما را
 گرم کند جامه گرم است آن مقدار که از ما گرمی گرفت پشیمانان را
 گرمی دهد همچون موینها جامه سه و آفت گرمی آن پشیمانی
 و کمتر دهد همچون گنجان آن که میباید معتدلست آن جامه قطیفه است
 یعنی آن پیشه انگیزد و است معتدلست جامه سه و آفت گرمی آن پشیمانی
 جامه قطن گرمی که است معتدلست جامه سه و آفت گرمی آن پشیمانی

ترست از بهر آنکه بر تن جفشان ترست جامه گنجان تن را لاغر میکند
 صوفیه و موینه هر دو گرمست تن را پانی قوت میکند پوستین به گرم کننده
 ترست پشت و کرده را نافع است رو بار اگر می پشترست سمور
 را از رو باره گرمی ترست سنجاب و قاقم و حواصل را گرمی از همه گرمترست
 با ششم اندر تبهار کر ما به
 تندرستان محتاج اند کر ما به را اما آنکه بکر ما به محتاج میشود و یا حرارت
 لطیفه حاصل کند یا رطوبت معتدل این کس می باید ناستنا کر ما به
 اندر آید بعد از مضطرب طعام اندر آید و پیش از آنکه عرق آغاز کند رود
 بیرون آید و بر تشیند اما آنکس را که لاغری و خشکی باشد مطلوب
 ناستنا کر ما به اندر آید و بر تشیند و صاحب مزاج گرم پیش از کر ما به
 رفتن نان را اندر آب میوه ترید کند و یا اندر کلاب و خورد و در
 خانه بکر ما به بهتر آید و نیک حد کند بعد از کر ما به ارشبت بار و بفعل
 و یا که از دهن و دهان صافند بیرون آمدن از کر ما به و از سر کشادن
 و خوردن و پیش از دهن و دهان صافند کر ما به سرد بار کشاید غذا
 را بطلد و تن را سرد میکند و یا که از دهن و دهان صافند کر ما به سرد بار کشاید غذا
 وی آفت شمال از کر ما به و یا که از دهن و دهان صافند کر ما به سرد بار کشاید غذا

و تیر ماه و زمستان اما زبان کرمانه آنست که اندر کرمانه دیر باشیدن
و عرف پر کردن تن را سرد و خشک کند و حرارت غریزی را تحلیل کند
و وقت ساقط کند و غشی حادث میشود و اگر از این زیاده تر رطوبات
نی مانند اشتها و طعام ساقط میشود و حرارت غریزی کشته میشود
آدی پلاک میشود اما استعمال حمام بعد از تناول غذا اندک تن را
ترطیب میکند و ترطیب صالح آدی فربهی شود و اگر بعد از تناول غذا که
مضم نشده باشد اندر تن رطوبت و بلغم غلیظ متولد می شود سدائی
شود از بهر آنکه طعام از معده مضم نشده سوی جگر رود و مخدّن ذکر یا
میگوید اگر اندر جگر ردی بود و تیرسد و استسقا از کرمانه منع
باید کردن استعمال آب میخان می باید که مانند موائ خانه باشد
و اگر در خانه گرم باشد آب گرم استعمال کند و اگر در خانه سرد باشد
آب سرد استعمال کند و اینست که بایه رفتن کسی را اگر قوت
وی ضعیف بود از بهر آنکه ضعف و پیر از زیاده کند همچنان نمی است
کسی را اگر کرب و بی باشتد از بهر آنکه قوت ساقط شود و آب
اندر تن را بپزد و اگر آب سرد در تن باشد و اگر آب سرد در تن باشد
اندر تن را بپزد و اگر آب سرد در تن باشد و اگر آب سرد در تن باشد

و غشی آرد

پیر پوست بپزد کابی بپزد سیاه بپزد پوست آله از هر یک ده درم
افیتون اسطوخودوس تربد سپید از هر یکی پنج درم که کوفته و بخت
یا دود زن همه دارد و اعسل مصفی بسرشد شربتی چهار درم با آب سرد
این نسخه جمهور است و اگر خواستند اسهال زیاده کنند غار یقون و خربق
سیاه و حجرار منی از هر یکی پنج درم زیاده کنند استاد من امام فاضل
سیف الدین نوری نور الله مرقد درین نسخه غار یقون پنج درم تربد
پنجاه درم کردی و حجرار منی و خربق سیاه نه کردی و شربت استا و
و بدین نسخه پنجاه سال عمل و تجربه کرده است فصل نهم اندر علاج صرع
و لایل بلغم بود چون ساحل لدون و فربهی تن و غذای بلغمی پشین
حوزه باشد و علاج وی با حب فو قایا کند غذا با گوشت جانور پیا
شربت سنگین عملی با آب آمیخته و اگر با علامت سودا بود چون لاله
تن و سیاه و خشکی پوست و وقت قی سودای علاج وی طبع افیتون
و با غار یقون و بلغمی و فوس فصل ششم اندر علاج فالج و لقوه و ش
اسباب این علل یکی است و یکی است و اگر با علامت سودا بود چون لاله
انحصار این علل یکی است و یکی است و اگر با علامت سودا بود چون لاله
کند با این علل یکی است و یکی است و اگر با علامت سودا بود چون لاله

وی تبدیل المزاج و کرم کردن مزاج بود یا تریاق فاروق و معجون البلاء
و سحر نیا و پچار را که خشک و رو در بریان کرده بخندد و شرب آب کنان
با شرب عنصل بدین فصل منقسم اندر علاج زکام زکام است
که رطوبتی از دماغ سوی بینی منتهی شود و وی آید وقت آنکه فردی آید سوزان
و کرم بود و وی سبز بود و نیض غلیظ بود علاج وی فصد کردن و شرب
خشخاش و دمنه و کشکاب و دمنه و روی غناب سبستان بخندد باشد
و اگر فردی آید از دماغ بلغم غلبه یازد یا سپید و دلائل حرارت بود حبس
نی باید بعللاج می باید مانند آنکه خود بایستد که دماغ با این پاک شود
و اگر از دماغ فردی آید رطوبت سپید و تنگ باشد و بادشوری و زرد
می آید علاج وی کاورس کرم کرده با منبیل کرم کرده بر سری نهند
تا حرارت آن بقعر دماغ رسد و شو نیز تر کرده یک شب در بریان کرده و کوفته
می بویند باب نهم اندر علاج بیماریها چشمه های مایه
فصل اندر زردی و کرم کردن مزاج و کرم کردن مزاج و فصد
چشمه های مایه و کرم کردن مزاج و کرم کردن مزاج و فصد
بیمانی از دماغ و کرم کردن مزاج و کرم کردن مزاج و فصد
بیمانی از دماغ و کرم کردن مزاج و کرم کردن مزاج و فصد

خزورسید

[illegible]

آن بود و دم بسیار بود و سخی و سوختن اندک بود و آب بسیار
 رود و جیب بسیار بود و دورک چشم خمیده بود و علاج وی شکم
 آوردن بود پاره فیقر او چشم اندر جگانه لعاب حلیه و عنزوت و
 دانه آبی و زعفران این همه را بچاشاند با لعاب دانه آبی و چشم اندر
 جگانه و بکر مابود و علاج در بسیار است اگر همه را بپان کنیم از حد و کمال
 پیردن آید فضل و در علاج طسه ف طره نقطه باشد
 سرخ اندر سجدی چشم سبب زخمی و مانند آن از علاج کحت رک قیال
 زخم و از گوشت و از شهاب و از شیرینها و از خرما پر میزند و کبوتر
 پیکرند و زیر بال او رک زنند و قطره قطره خون او گرم چشم اندر جگانه
 مفرد یا اندکی کل از منی یا تخم و باکی پرور اکند و خون بن پرور اندر چشم جگانه
 چند بار چنین بکند و شیر زنان جگانه اگر بشود نیکو اگر نشود زردی
 زرد بسانند و چشم اندر کشند یا جگانه فضل و در علاج طسه ف طره
 این علتی است که اگر چشم زخمی شود و در چشم اندر چشم بپایند
 و عطسه و آفتاب و تیر و درد و کجاست و در علاج رک قیال
 با یک دست و با یک چشم اندر کشند و با یک دست و با یک چشم
 با یک دست و با یک چشم اندر کشند و با یک دست و با یک چشم

ساح با کشنیر ترجمه

و از دود و از آواز بلند کردن و از پر کفتن و از روشنای چراغ و از پیش
 آتش خور و نگاه دارد با بش بلند و حب نیک به بند و بر و در حصری
 و شیاف سماق کشند و اندک علم فضل جبارم اندر علاج جرب
 این علتی است که بلبک چشم باز کرد اندر سرخ باشد و درشت و ناموار
 علاج وی رک قیال زنند و کردن حجامت کنند و بلبک چشم باز کنند
 و بر آشفند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن مضع کنند و پنهان
 بنفشه زن کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و پشت صحت کشند
 پس بکشت بند و زردی کشند یا شایان اگر کشند یا شایان اخضر یا شایان
 سماق بکباب سوده فضل و در علاج طفه ف طره ف طره ف طره ف طره
 به فو چشم سوی بینی یکی زیادتی بود چون ناخن سپید و این دو نوع
 بود یکی نیک بود و دیگر را باز ندارد بسیار علاج وی همان بود که علاج
 سبل و دیگر سطر به و علاج او به کار و گرفتن بود و بعد از بریدن اندر چشم
 بکشد آب سرد و نیک نماید و اگر آب زیره و نیک بکشد سپید
 چشم بلبک چشم حقیقه می باید که حقیقه را کرد و اندک وقت و بعد از سه
 روز و شب تا آنکه حقیقه را از آن دور بیاورد و پاک کند و فضل چشم
 اندر کشند و با یک دست و با یک چشم اندر کشند و با یک دست و با یک چشم

از

زرغن

از آن روغن بکوشش اندر جگانه نیم گرم بروزی چند بار و اگر به نکرده
انکاده پیکر سپیدی خایه مرغ با شیر زنان یکجا بزنند و بکوشش اندر
جگانه و اگر در دصع باشد شیاف سپیدانیونی با شیر مادر
و خمر حل کرده اندر جگانه یا چیزی از انیون با شیاف سپید اندر کل و
اندر کی سر که حل کنند و کوشش اندر جگانه قطره‌ری که در کوشش از حرارت
بود فایده کند پیکر آب خرفه بار و روغن کل نیم گرم کوشش اندر جگانه
داروی که در کوشش از حرارت بود پیکر دبرک کدو یا کدو فوشاره
آب ویرا پیکر دو بار و روغن کل پامیزد و کوشش اندر جگانه و اگر در کوشش
از سه دی بود علامت او آن باشد که بچه‌های گرم کرده آسایه
یابد علاج او آن بود که روغن سد اب را گرم کنند و بکوشش اندر جگانه
و لاهی جویان با او یار کنند نیک آید و اگر از باد بود علاج وی همین بود
که قسیم فصل دوم اندر علاج قرص کوشش اولاباک کند
با مار الشعیر گرم با سکنکین باب نیم گرم و بکوشش اندر جگانه
و با زهره کن کند خند کرت بکشد و همچنین کند و بعد از آن این دارو
اندر کوشش اندر جگانه و بکوشش اندر جگانه و بکوشش اندر جگانه
و کند و بکوشش اندر جگانه و بکوشش اندر جگانه و بکوشش اندر جگانه

کرون سرکین تر هم فایده کند و خانه عنکبوت بسوزاند و در پینه
 و منافع باشد و حجامت کردن از پس قفاسود دارد و الله اعلم
 فصل دوم اندر علاج کشیدن بینی اگر از ریش و نا صورت نباشد
 ولیکن از بخار عفن باشد بشه آب ریجانی می بشوید و به پیچ
 نمیکنند و سعد و سبل و کل نسرين و مختصی که گفته و نخته به بینی اندر
 و منافع زن چیزی که اندر بینی جگانه نیک خرس و ثابت بر
 قره میگوید نیز که اشتر اعرابی جگانه نیک خوب است و اگر اشتر
 اعرابی نباشد نیز که هر کدام اشتر که باشد فایده کند فصل سوم
 اندر علاج قروح پینه ریش بینی بعضی خشک باشد و بعضی تر
 بظاهر و باطن و بعضی ریشها پلید باشد و بعضی بواسیر باشد
 علاج قره خشک را موم روغن از مغز ساق کاه و روغن بنفشه و
 موم صافی طلا کند و باق روغن کل و ماز و بهر می کشند و طلی میکنند
 و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می کشند پس بعد و روغن
 و ماز و دوشب یا فی روز پنج راست است که گفت و نخته اندر
 و منافع که در نا که است و سبب است و نخته اندر
 و روغن کل و موم اندر که است و نخته اندر طلا کند و بهر

و موم طلا کند
 و اگر تر باشد پلید از روغن
 و نخته و بهر روغن کل
 و موم

انار ترش تمام رسیده را بگویند با پوست و بفشارند و آب بکشند
 و بهر ناخته غلیظ شود و اندر سکه مسین کند یک شب از و آن طلف اندر
 گفته باشند و آب کشیده دیگر باز بگویند نرم و از آن شیان
 است و با این آب انار که نخته باشند و اندر سکه مسین کرده الود کنند
 و به بینی اندر کنند با سور منی را پاک کنند پی در پی و پنج و لیکن روزگار
 و از دسم اندر علاج بیماریهای دمان و این چهار
 فصل اول اندر علاج طر قیدن لب علاج وی بکشد به مرغ و روغن کل
 بکشد از روغن وی از این دارد و بکشد صفت و نشاسته و گستر او سپیده و
 مازوی گفته و نخته اندر مازون کنند و بهر شند تا هموار شود و بموضع
 گفت که طلا کنند و موم روغن زیتون و مقعد بالند و پوست
 اندرون خایه مرغ بر زیر وی نهبند و بکشد از چند روز دیگر ماز و از نرم
 بگوید و بهر سبب طلا کند گفتگی مفرد که بر لب است فایده کند و اگر باب
 آتسین بود اول یک قیفان بذازد دست چپ و استغراغ کند بطبع
 پلید و مختصی را با طلا بتر کند و طلا کند بعد از این موم و روغن طلا کند
 و آتسین نیم که بهر شستنی که سبب و نخته و روغن فایده کند
 مثل هر که بهر شستنی که سبب و نخته و روغن فایده کند

یکی از خون صفرا می بود غلات وی آن بود که سرخ و سوزان بود علاج
مضد بود و حجامت کردن زیر زخم یا مضد چهار رک کردن و شکم آوردن
بطبیخ بلید زرد و طبیخ شاه تره و بعد از آن مضد کردن بر بروت
یا بطبیخ سماق یا طبیخ نار با پوست و بدمان بدارد و این دارو مار اطا
شیر و گل سرخ و شیر خشک و سماق و عدد س مقشر و تخم خرنوب و
سنا و کمی سمر را نرم بگویند و اندکی کافور با آن بیاورند و بدمان
بدارد و چند بار و این دارو نافع باشد و مبارک و بعد از آن کلاب و سرکه
پسک جای پزند و بدمان بدارد و چند بار همچنین کند دوم میدن سپید
که از بلغم شور بود علاج او اسهال کند و با تربید سپید و تخم حنظل مطبوخ
بکند و خاک نخفی بلغم پاورد و باز اکسید بساید و شکر طبرزد و بدمان
بدارد و دیگر حنظل اندر سه که بخودشانند و بدمان مضد و با کاه این هر دو
و میدکی سپید و سرخ را سود دارد و اگر سخت سپید باشد فک سوده
با عسل بپوشانند و در آن گیر و دو گاه در دهن بگذارند که بتواند پس بکشد
مضد کنند و اگر این علاج بکار نرود مضد کافور و سماق و پوست نار
در زجوبه شب از چوب کبریا و دوم سکنجبین و سنا و سکنجبین
را نرم بگویند و اندکی کافور با آن بیاورند و بدمان

زین همه است و از هر آنکه با کله می کشد علاج او استعمال کند و برک
زیتون خشک و اقا قیاس و سبب و پنج سوسن و سعد و زعفران از هر یکی
جز دهم را نرم بکوبد و بر دمان پاشد و اگر این علت بچکانز باشد
کشنده است بکبر و غلبه الثعلب را و کشنیز تر را بکبر و دهر دور اندر
ماون بکوبند و نشازند آتش بکبر و با موم روغن که از روغن کل و روغن
موم ساخته باشد پامیزد و طلا کند و فصلی که اندک علاج خورد و شدن گوشت
و خون آمدن دستی دند آنها علاج وی تحت فصد کردن و چهار
رک کشاید و مسهل خورد و مضمضه کند و دار و ناره چنانکه در علاج
دیدگی دمان که سنج باشد یا کرده آید دست بجا دارد و بعد از آن
مازو و پوست نار و شب یانی و نلق قطار و کنور سه و دوبرک پید
و کر نار و دوساق اندر سر که بخوشاند و بر آن مضمضه کند صفت دارد
که خون بن دند از این پاره اورد و آرد و کسار سخت کند بکبر و شب یانی
ده درم شک درم ده گوی پیست درم سنگ سخت هر دورا
بکوبد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
علاج کند دمان از کسار و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
از زیاده شدن بود و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

کاوک نهند و اگر اندر بن دندان گرم باشد تخم کند و بذرا نیج بگویند
برابر و با محرم بکشند و دود کنند و دمان بر زیر آن باز کنند تا دود
بناهارسد و بن دندان پاک شود با آب جبار و هم اندر علاج
پیار بسیار زبان و این پنج فصل است فصل اول اندر علاج آماک زبان
اگر سنج باشد و سوزان وی قصد قیغال پس از حجامت کردن بر زیر
زنج و غرغره کردن سه که داب آمیخته و زباز ابارک شفا می یابد
مالیدن و هر سوه که ترشش و قابض باشد از زبان لعاب کشید
و نیک سود دارد و معضاره گوک درد مان و آشتن فایده کند
و اگر حرارت نباشد و لعاب بسیار باشد علاج وی با آب غسل غرغره
کند اگر آماک زبان سخت بود با شیر خر غرغره کند و با آب غسل
و لایح حله غرغره کند فصل دوم اندر کرانی زبان سبب آن
خشکی با فراط باشد یا تری با فراط علامتها خشکی است که استخوان
با فراط افتاده باشد یا تها محرق یا چرخه ترش حورده باشد
و علامتها تری فالتج باشد علاج آنرا که سبب خشکی باشد بشیر حرق
طبیخ حله و طبیخ انجیر غرغره کند و در دهان بکشد و در دهان
مالیدن و اگر آماک تری با فراط باشد علاج فالتج بگوید

السنون

استفراغ با یاریج فیکرا و قوقا یوما الاصول بکاردا آشتن و
هر روز زباز بنوشاد و دلیل و عاقر قرقا و خول سوده مالیدن بر زیر
زبان هر یکی اجزای برابر فصل سوم اندر طقیدن پوست زبان علاج
وی سپستان اندر دمان میکیز و لعاب اسفول و دانه آسپ
برنج میکند و اندر دمان نگاه میدارد و غذا اشور بار مرغ و با بچه و غایه
مرغ نیم برشت و اگر مرقی باشد بکشد و در دمان دانه بکشد و دانه حنانه
فصل چهارم اندر علاج دلاخ لسان دان زبان و مرک
شدن و در آرزیدن باشد تا آن غایت که از دمان بیرون آید و
نخواهد اندر کشیدن و نتواند بهر دلب را جمع آوردن علاج او را
با برف یا ترشی ترنج یا ربوای یا بزر برش می باید مالیدن با لعاب
سیار بیرون آید و بحال خویش باز آید و اگر نیکو نشود رک
نیکیال کشاید بعد از آن رک که زیر زبانت کشاید فصل پنجم
اندر علاج سیار بیانی کلور که او را بتاری خنای گویند آن خاف آن بود
که آماک بود و بیفیدات حلق این عضلات بر د و بوق بود یکی آنکه چون
دندان کشاید که سیار بیانی اندر دمان دانه بکشد و دانه حنانه
بکشد و دانه حنانه بکشد و دانه حنانه بکشد و دانه حنانه بکشد

که نیکو باشد و اگر نیکو نشود

و چیزی بکوتواند فرو بردن و اگر فرو برد بشواری فرو رود و بکوتواند
 اگر علاج اگر علامت خون ظاهر باشد اول بصد کند و اندک اندک خون
 کم کند و رک زیر زبان کشاید و بر ساق حجامت کند و اگر وقت
 هفت و بد تاخیر را و اگر نه دهد و قوت قوی باشد خون بیرون کنند
 تا غشی حادث شود یا آن مقدار که کفایت شود و اگر از سقوط قوت
 بشرسی بچیزی قایلین غرغره کنند مثل رب بوست کوز و لعوق رمان
 لعوق رمان بکپرد انار ترش و شیرین دهد و در اندراب بپزند و بگویند
 و بفت ازند آب بکشند و شب یا فی سوده و ماز و کلنار کوفته
 و بخت برن آب انار دهند و پیا میزند و بقوام آزند و اگر در صعب
 باشد بشیر تازه و بشیر آب بنفشه غرغره کنند یا باب عنب الثعلب
 یا میوه انار و باب خیارشیر و میوه در محل کرده باشد
 اگر ماده بکفی باشد یا صلابتی بدید آید طبع حله و اگر بکپزند و چیزی
 ریش و میوه روی با خیارشیر و بدان غرغره کنند و در روغن
 کاو که اخته غرغره کردن سوده دارد و هرگاه گشت و شود و دریم بر آید
 آب کرم باروغن بنفشه یا روغن کاه یا میزند و بدان غرغره کنند
 تا پاک شود و بکفی باشد یا صلابتی بدید آید طبع حله و اگر بکپزند و چیزی

ب پانزدهم اندر علاج چاربهایی سینه و شش که بسبب زردی شود
 شش فصل است فصل اول اندر سال سرخو از گری بود
 یا از سردی انکاز گری بود علامت وی نفث زرد و بول سبز بود
 و در کار ماز یاده شود و چیزی مای کرم خوردن زیان کند علاج اورک زنده
 ما الشیر خورد و نفثه پرورده در آب باقی مقشر بادین مطبوخ بخورد
 صفت وی بکپرد عناب پوست عدد سپستان پنجاه عدد و میزدند
 بیرون کرده و درم سنگ پنج سوسن مقشر و نیم کوفته و درم سنگ
 انچه زرد پوست عدد و کشک جو یک کف خشتا شش سفید چهار درم سنگ
 تخم خطمی تخم خبازی تخم آبی از هر یکی پنج درم سنگ باد و من آب بپزند
 تا رنگ بماند و پالاید و ازین سی درم سنگ با نفثه پرورده پنج
 درم سنگ و روغن تخم کدو یا روغن بادام شیرین بخورند و این
 تر که کرم زانایع باشد اما ماده غلیظ و سده باشد بران مطبوخ
 ز یاوه کند پوست پنج بادین و پرسیاوشان و زونای خشک
 از هر یکی سه درم سنگ و اگر عطش غالب بود لعاب اسفند
 خورند و اندر تر که کرم زانایع تخم آبی بخورند و اندر تر که سده و این حب
 را در سینه ان کرم کپرد و نفثه پرورده در آب باقی مقشر بادین مطبوخ بخورد

و کثیرا و تخم جازی و برک جازی از هر یکی یک درم سنک
 مغز تخم کدو و مغز خیار و مغز بادام شیرین معطر در آب باغلی از هر یکی
 دو درم سنک خشک شش یک و نیم درم سنک هم را نرم بکوبند و بویزد
 با شکر طبرزد یا میزند و بالعاب آبی یا بالعاب اسفول عجب کنند
 و جها سازند و در دهان بدارند فصل دوم اندر علاج نفث دم
 خون بر آمدن سرفید نیست علاج کل ارمنی و کل مخوم اندر عصاره برک
 خرد یا اندر عصاره برک لسان الحمل می دهند و تخم لسان الحمل کوفته دو درم
 سنک با عصاره برک خرد می دهند یا باب که پنج بخت یا کند و میزند
 وقتی که خون بر آمدن آغاز کند مضد کنند و اندک اندک خون بیرون
 کند بمقدار قوت و غذا با کمی و حریر از نشاسته و بقراط میگوید خون
 بیرون آمدن از بالا علامت تباه است و از زیر یعنی بواسیر علامت شک
 فصل سوم اندر علاج سل ریش شش با شکر علامت تباه است
 نیز کرده و دقن لاغر شود و از پس سرفه سینه تنگ بود که ترک گرم با پس داشت
 یا از پس ذات الحجب و سیاه شدن که کرده اند و در دود و دوی
 بریزد و بسوزد و بر روی آن ریخته بکند و بویزد که از وی بر آتش انگیزی
 کند استخوان سینه و بیدار کند چشم و این در وقت سینه ایشان

بخت ک

شک بود و کتف بر آمد و بود و منج گویند یا بد و استن که شش ایشان
 ریش شسته است و این بیماری به نشود اما آنکه بسبب ناشن شش
 ریش شود و دریم کند و دریم را سه نه نیاید تا از وی بیرون آرد و سرفه ایشان
 زیاده کند و چون ریش زیاده شود دریم زیاده شود و بیماری در از کرد و در
 شش و ایم در حرکت است و ریش را سکون باید لا جرم روز و روز بشود
 و لیکن اندکی از علاج او باید کنیم علاج وی شیر خر باید دادن
 و اگر نیاید شیر بز یا شکر و نان هم با شیر باید خوردن و اگر کثر حال بجا
 آب شیر خور و تا امکان است جالینوس اندر علاج سل فرموده است
 مسلول را شیر کوسه تاز و حوزر اند با آب بخت با شش صفت
 وی رطلی و بر دی ریزند نیم رطل آب و بیزد تا آب رود و شیر ماند بعد
 از آن گرم خورند و غذا گوشت مرغ با گوشت بز غاری باید و مسلول را
 صذر باید کردن از نرمی طبیعت و اگر طبیعت نرم شود با این سفوف علاج کند
 صفت دوی بکر و صنف عربی و طباشیر و کل ارمنی و حب الاس از هر
 یکی یک مثقال و کند و در سیاه و شخان از هر یکی ربع مثقال و از این سفوف
 در دوی بکر و صنف عربی و طباشیر و کل ارمنی و حب الاس از هر یکی
 ربع مثقال و از این سفوف علاج کند و اگر کثر با آب شیر خور و نان

مسلول

پیرنذرب سوس وزوفار یابس و پرسیاوشان ازهرکی ده درم تخم خجره
و ابوسا و ترمانا و بلبیل و زراوند و لوز مرزکی پنج درم سنگ این دارو مارا
نرم بکوبند و پیزند و وزن سه دارو با عسل صندل عجن کنند شربت و در شقال
هر روز بخورند فضل تخم اندر علاج ذات الریه آتشش بود
و سبب او آتلاشش بود از خون عکالت او تر تیز بود و ضیق نفس بود
هر دو رخ سنج بود و گرانی سینه بودی جگر و نفث کفک پاک بود
علاج وی پیش از آن که ریم کند رک با سیلیک شاید از جانب مخالف
مقدار اندکی آن خون پیرون کند بکرات بسیار و این در اول بیماری
و وقتی که بیماری متمکن شود از جانب مقابل رک زنند خون را پیرون کند
یک دنه تا امکانست و اسهال کند بآب میو ما و با فلوکس خیارشبر
یا بطبیخ بید زرد و کشکاب بار وغن بادام و شراب نفثه مجوز و غذا
سبوس آب باشک و روغن بادام فضل ششم اندر علاج ذات الخنب
و شصه ذات الخنب برسام یعنی آماس عضله ها و پهلوا و سینه سام
نیز و یک ایشان آماس بود و در سینه از بهر این آماس عضله های سینه را
بر سام گفته اند و شصه آماس محاسبه عضله ها آن با شصه یا آماس محالین
حکما و انکس امحالی سینه باشد و علامت آن است که تنه و سینه و شکم

کفنی و دشواری دم زدن و درد خنده و دم کوتاه شود عقل سیه و تا
پیهوشانه گوید چهار و پنجاه منشاری بود و است که خون ظاهر بود علاج
وی بخت مضد با سلیق باید کشادن و اما الشیعر با شراب بنفشه و
روغن بادام دهند تا بران اقتضار کند تا چهار روز اگر گفت آغاز کند
اندر اما الشیعر عناب و سبستان و میوز دانه پیرون کرده و پنچ سوسن و بنفشه
قی باید بخت و اگر گفت دشوار تر و کمتر بود طبعی زوفا دهند با این صفت عا
پست عدد دست پنجاه عدد و پنچ خطمی ده درم سنک میوز دانه پیرون
کرده ده درم سنک کشک جو ده درم سنک پیرنر خاکنه رسم است
با شراب بنفشه دهند با کشکاب و شکر وضاد از بابوز و آرد جو و پنچ خطمی
و پنچ سوسن و بنفشه و روغن بادام و سوم صافی بران موضع کنند
و غذا سبوس آب با شکر و باید و روغن بادام و شربت جلاب
و شربت بنفشه و استغراق طبعی عناب و البوسید و شیرین و بنفشه
و لسان الشدر پنچ سوسن و پنچ خطمی و سبستان و ترکیب و فلووس و خاکنه
باب شانزدهم اندر علاج بیماری دال ای شش فصل است
فصل اندر دال ای شش که در کتب آمده است که در کتب مختلفه
که در کتب مختلفه آمده است که در کتب مختلفه

در شش و شراب ترشی تریج و انار ترش و شیرین و آب خیار و اقاقیا
کا نور دهنده صفت وی بکبر و طباشیر و کل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درم
سنگ تخم خرفه مغز تخم خیار مغز نه تخم کدو از هر یکی سه درم تخم کوک
تخم کنسی از هر یکی دو نیم درم صندل سپید سه درم سلطان نیری سوخته
رب سوس از هر یکی یک درم زعفران کا نور از هر یکی ثلث درم
ترکیب ده درم کثیر اینکم درم همه را نرم بگوید و بلعاب محم ای بسپارند
و ترک کنند از هر یکی یک نیم درم بگوید شبی یک قرص اگر تب نباشد
در بخ ترش سود دارد خاصه بانگی طباشیر و کل ارمنی و کشنی خشک
و بشراب صندل نیک نافع باشد بکبر و صندل سپید سیوان کرده مقدار
نچاه درم سنگ سرکه ده استار و یک و نیم من آب پامیز و صندل ا
اندر من سرکه و آب قرقاز کند و شبها روز پس بخوشاند تا مین باز آید
و بهرست بالنت و فشارند و یک من شکر طبرزد بر آن کنند و بقوام آرند
و یک مثقال کا نور و یک درم سنگ زعفران سوده دروی مالند شربت
بیچ درم سنگ باب خرفه فصل دوم اندر علاج بیماریا دل
علایت نوی منگ و دیوانی که در شکم نوزاد باشد و نازیکی
و اول وقت روزه باغچه کرمانی کامل کرد و علاج شراب

مقدار معتدل و سینه و دوار المشک و تر باق بزرگ و مشرود بطوس
 و مبدل المزاج و انوش دارد بکار دارند کواشش عنبر سود دارد و اگر ترا
 غاب باشد نخست قیسه مایند یا مسهل پس ازین شربت با
 و بند که باید کرده اند و الله اعلم فصل سیم اندر خشک مزاج دل
 علامت وی خشکی دمان و تشنگی و چوایی و لاغر شدن و بی طاقتی اند
 حرکتها و خشک و رنجور شدن از عجز رانندک و دودناک علاج
 همچون علاج دق باشد و شیر خرد کشکاب و آب انار شیرین
 بار و عن بادام و روغن بنفشه و روغن مغر تخم کدو اندر سینه و بهلوما
 نافع باشد فصل چهارم اندر علاج خفقان کرم که از سورا مزاج دل
 علامت وی نفس زدن متواتر و تشنگی و سرخی هر دو رخ و متغی
 کشتن رکها علاج او از دست جب رکب سلیق زردی حجامت
 کتد ار کامل و آب و دمنار با مار الشیر بخورند و پوسته عاوت بآب
 خرمای مندی خورون و دودخ کا و ترشی ترنج در آب سبب و آب
 بغایت سود دارد و قای علاج قوص کافور خورند و آب سبب
 ترش که بر عین و سود دارد که در اندام و بهلوما و بهلوما
 دای و بهلوما و بهلوما و بهلوما و بهلوما و بهلوما و بهلوما

عجن ک

و از نه مفید تر آب سیب ترش است قوص کافور بکشد
 طباشیر و مغر تخم خیار و خیار بادرنک و تخم کسنی و تخم گوک و تخم
 خرد و کل سنج و صندل سپید از همه برابر بکشد و بگوشت و بهلوما
 و بهلوما ازین دارو یک طمس کافور را می برنهند و آب سبب
 کنند و قوصها سازند هر یکی یک مثقال هر روز یک قوص آب سبب
 کنند و بدینند تا دود هفت و از سپهر و نضاد کنند بصندل و کلاب
 و کافور و بنج سرد کرده و آب سرد خورون و بهلوما سرد مقام گردان سود
 دارد و این سفوف بکار دارد و نافع باشد بکشد کل سنج و کشیزه خشک
 و طباشیر و کبر با و در داید از هر یکی یک جزو گفت و پنجه بخورند غذا
 و بنج جوهر و آب بخت یا باب عوزه یا بهر شی ترنج نافع باشد فصل پنجم
 اندر علاج خفقان سرد از سورا مزاج دل علامت او جند نوع علامت کرم است
 و کلک کچین خورند بآبی که در وی پوست ترنج و مصطکی خنجه باشند
 و غایه بپایند سود دارد و اگر در تن اختلاط غلیظ باشد بآب
 سبب یا بآب سبب یا بآب سبب یا بآب سبب یا بآب سبب یا بآب سبب
 معنی عشق پریشان شدن و تلبس میوه ای است بیک بلد این
 رمی بود یا بنوش و در علاج او کلاب و آب سرد و تر که تر کنند

می کند یا خون خایه مرغ کنده و تباها شده یا این سوراخ مزاج کرم با
 بود علت است وی آنکه بود که غشیا کنده و تی کند تلخ و زرد و شہوت طبع
 کم کرد و شہوت آب زیاد کرد و خون شکم پیاید زرد و سوز
 یا سخت کرد و دمان خشک بود و زبان درشت بود و بود که زبان
 زرد شود یا سرخ و یا سیاه و سبب این اگر قوی تر کرد و آب
 تب مطبقه یا تب عن علاج وی سوراخ مزاج کرم پی ماده بود بوقت
 خواب لعاب اسفول خورد با شک و دروغن با دام و با باد
 دوغ تازه خورد با این رخص صفت رخصی که سبب از سوراخ مزاج
 کرم معده را و تنها نیز و تشنگی و نایده کند بکرم و طباشیر و صندل
 سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار با و زنگ بود
 باز کرده و تخم خرفه از هر کی پنج درم سنگ کل سرخ صفت در
 سنگ کافور یک درم سنگ زرک و از هر کی که در خشک
 او شش درم سنگ کل از منی چهار درم سنگ کل و این ده چیز
 که بزد و بوزند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 که در هر کی که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور

و پوسته معده را از پرده سوری ضامه های سوری و از پوست
 کدوی تر از اشپد و خرفه و صندل سپید و کافور و طباشیر ساخته باشد
 و دایم به جند مرا ایشان از مغز تخم خیار و خیار با و زنگ و نار ترش و
 شیرین و الا ترش ترنج و انج و بدین مانند و اگر سوراخ مزاج کرم با ماده بود یا دمو
 بود که آب سبک بکشد یا صفر است بود تی کند سنگ کپین و سنگاب
 از پس آنکه مای تازه خورده باشد یا با بچه که سفند و اگر بدین تی نیاید
 آنکه آن ماده بقعر اندر مانده است انگاه دارای مسهل خورد بدین صفت
 بکرم و بید زرد و درم ایاره فیقر ا یک درم هر دور انیک یکجا بسایند و بوزند
 و سنگ کپین معجون کنند و حب سازند و بدین تا بخورد و یا بکرم و خرمار
 بندی پست درم سنگ شاه زره صفت درم سنگ استین روی
 و درم سنگ آبی بخار ای ده عدد و بوزند که اندکی زره ترشی دارد و درم
 و درم بچوشند بار قلع آب تا یک قلع باز آید و انگاه این مطبوع را
 و این حب پخت و اگر یک بار پس بود بار باید و ادون از پس
 یک بکر تا معده وی از صفر آید و شود اگر این سوراخ مزاج کرم با
 بود علت است وی آنکه بود که غشیا کنده و تی کند تلخ و زرد و شہوت طبع
 کم کرد و شہوت آب زیاد کرد و خون شکم پیاید زرد و سوز
 یا سخت کرد و دمان خشک بود و زبان درشت بود و بود که زبان
 زرد شود یا سرخ و یا سیاه و سبب این اگر قوی تر کرد و آب
 تب مطبقه یا تب عن علاج وی سوراخ مزاج کرم پی ماده بود بوقت
 خواب لعاب اسفول خورد با شک و دروغن با دام و با باد
 دوغ تازه خورد با این رخص صفت رخصی که سبب از سوراخ مزاج
 کرم معده را و تنها نیز و تشنگی و نایده کند بکرم و طباشیر و صندل
 سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار با و زنگ بود
 باز کرده و تخم خرفه از هر کی پنج درم سنگ کل سرخ صفت در
 سنگ کافور یک درم سنگ زرک و از هر کی که در خشک
 او شش درم سنگ کل از منی چهار درم سنگ سنگ کل و این ده چیز
 که بزد و بوزند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 که در هر کی که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور

حب البان ده درم سنگ تخم کرب ده درم سنگ سنبل پنجم درم
 سنگ مصطکی پنجم درم سنگ کوم سه درم سنگ روغن بان پازده
 درم سنگ صمغبار ابابخر حب حل کند و جمع کند وضاد کند و اگر آهسته
 از سردی بود علامت وی آمانس نیست بود علاج انقباض الصبر بند
 و این ضاد بر نهند کپرد خاکستر خوب زرد سعد و دانه و سنبل
 از هر یکی یک درم سنگ و بستر که ترکند و بردان معده نهند ضاد اکل
 الکک آس معده و جگر و سپرز اسهال کند و بکند از دیگر و اکل
 الکک و حله و کلن با بوز و حب الفار و خلی و مغاث از هر یکی چهار درم
 سنگ سفیدین روی سه درم سنگ آشت و متقل از هر یکی دو درم سنگ
 انجیر سید ده عدد انجیر را بگوشتانند و در آردی گوشت بان پامیزند و
 دار و مار اباشه این شل حلت کند انگاه بهم پامیزند غذا گوشت
 دراج و تپو خورد و بخورد آب بار و غن زیت بخورد و سرکه و کاه و بکند
 فصل چهارم اندر علاج شوره و سوز معده علامت
 ای شوره ظاهر میشود و در دهان و شکر می شود و علاج و روغن ترش
 کاه و سرکه و استار با یک درم سنگ و بکند و در دهان
 کل سنج و بکند و سرکه و استار با یک درم سنگ و بکند و در دهان

ساق و در پاس و ناردانه با یک درم سنگ بخورند و آب جو بوف
 و منافع باشد فصل پنجم اندر علاج میضه میضه نگارند
 طعام بود بسبب این زرد و زبر شکم کشاده میشود و آن طعامها
 بود بد جوهر و مزاج مختلف که اندر معده کند که در دانه از وی کریم
 بر سه معده بر آید و بقی پرون آید و انچه از وی سه و بود با جهال زیر
 پرون آید و این چنین حالها مختلف که بگوید آید مردم از میضه گویند
 و این بیماری محاطه و کشنده بود و نبض این کس ضعیف بود که قوت
 ساقط کند و غشی افتد و چهار سوئاسر اندر مغای افتد و بینی
 باریک و کشیده شود و کوزه روی از حال خویش بگردد چون مردگان
 شود و دست و پای سه د شود و خوشتر آید و شنج افتد و این علامت
 کشنده است طبیب حاذق است و باید که این بیماری تهرسد
 و بگوید بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 جستن رک دیگر علامتها را نیز باید که استوده از ان ضعیفی نبض و قی
 نباید و سیدن و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و نبض ایشان ضعیف شده بود و علامتها را از زانوی اندر و بکشد و بکشد
 این چنین است که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

بر تان کرده بشت درم سنگ و صفا سازند هر یکی دو درم سنگ
 شربت یک قس و اگر با سهال معض باشد باز حیر پیکرند تخم اسفول
 بریان کرده و دو درم سنگ روغن گل ده درم سنگ آب سرد پست
 درم سنگ همه را پیازند و برزند و چهار ر اخور است با عصا حزنه
 خورده یا بنزد شیر حزنه خام خورده سود دارد و غده اش مقشر اندک آب
 پنجه سه بار آب از وی بخشد چهارم بار آب عوزه یا باب انار کش
 کرده بدهند و با پنجه بره با سماق فایده کند آرد با قلی نیک قابض است
 و مفید است اسهال مزمن را پودنت با قلی قابض است با قلی را در سه که
 و آب بنزد و با پوست خورده اسهال مزمن را قطع کند و اگر اسهال با بلغم و هفوا
 باشد علامت وی اندر راز بدید آید پیکر و سماق و حب الاس و در
 ماز و شکر از هر یکی یک درم سنگ بید زرد زنج درم سنگ
 و حب ارشاد ناکوخته و دو درم سنگ باشد و آب پیاز یا پیچ
 و دو درم سنگ تخم لسان الحمل یک درم سنگ و سماق و حب الاس و نیم
 درم سنگ این یک شربت باشد و در آب یا در آب
 آنکه در جوشد و اگر اسهال مزمن باشد و بنزد شیر حزنه خام
 و شد علاج وی و دو درم سنگ حب ارشاد بریان کرده و ناکوخته

باب کرم بدهند و اگر اسهال سودا سی بود علامت وی آن بود که شربت
 طعام انگیزد و دمان معده لریغ ماند و یا ترشی دمان بود و اگر طعامها
 جوب خورده سود دارد علاج وی از دست جب رگ با سیتق یا رگ اسلیم
 برزند و پیکر انار دانه بریان کرده و دو درم سنگ بکن سرخ بریان کرده
 و دو درم سنگ زرباد بریان کرده یک درم سنگ که با دو درم سنگ
 تخم شاه سپهر بریان کرده ناکوخته و دو درم سنگ شربت سه درم سنگ
 باکیاب جگر یا با شهاب مورد و اگر سبب اسهال خون باشد
 علاج وی اقراص که با دهند و دو درم سنگ طباشیر سوده اندر
 شراب مورد میدهند و یک درم سنگ تخم لسان الحمل بریان
 کرد و در آب لسان الحمل یا در رب آبی دهند و دو درم سنگ
 حب الاس از تخم پاک کرده و دو درم سنگ تخم کند نا هر دو کوفته
 و پنجه صفت کنند اسهال خون باز دارد و دانه بود اسیر اسود
 دارد و طعامها اندک انواع با پنجه باشد از زرد خایه و نیم شربت
 و از زن مقشر و شیر و مغز بادام پنجه همه یک یک بنزد یک مصل
 بود و با پنجه سماق پنجه کوفته تنه یک یک با لادن پنجه سماق باشد
 با سیتق بنزد و غرغره

ز حیر آن بود که مردم جان داند که شکم آید چون بشیند بسیار بشد
از وی اندک چیزی از بلغم فرو آید یا خون که سبب این علت
التهاب مواد بمقعد دوری بود اندر مقعد با سوزش و بالتهاب
علاج وی سه نوع است یکی بازداشتن آن ماده از مقعد دیگر
تحلیل کردن آن درد دوم و سیوم خشک کردن ریش و نشان دادن
التهاب از اول بکروزد و در روز مشانه و خایه و زمار را بر روغن کرده اندر
ماند گرفت چون روغن کل در روغن مورد و در زنده پاره بدین روغن اندر
غرق کنند و بوی اندر گیرد آن اعضا و باز غذا شیر تازه دارد
و نان اندروی فرغ کرده و اگر مقعد آسیده بود پیکر درک کرب
نخسته در زرده خایه مرغ و روغن کل همه بیکجای بزنند و بکوبند و بر آنجا برهند
و اگر آهاس با سوزش بود برک انکور کرک باز روی و خایه مرغ
جوشانده جمع کنند با روغن کل و آنجا برهند و عدد سس مرغ و برک
کل اندر آب بپوشانند و بدان آب اندر نشیند نیک آید و اگر بار نخسته
با روغن کاه بکوبند و بر آنجا نهند نیک آید و در روغن نشاند و یا اگر درم
صلب باشد بیکر درم اسکس بکشد و در روغن سیاه از زرد و زرد
صافی و بپزد از هر یک یک درم بکشد و در روغن سیاه از زرد و زرد

یا چغندر

دو خایه و روغن کل بمقدار سوم صافی و پیه بپزد با وی بکشد از این
مرهم کند و بر آهاس برهند و نگاه دارد کند بشانه زحیر صفت شاذ زحیر
از ترکیب ابو بکر اخون رحمة الله وی میگفت من جسیع کردم این شاذ را
و همه عمر خویش بوی علاج کردم و همه را نیک آمد امیدوارم که خدای تعالی
از من پذیرد و بر من رحمت کند سخت وی اینست پیکر و خون سیاه
و مرگندر وضع عربی و سفید تر و زعفران و انبون از هر یک برابرین
این صفت چیز بود همه شایسته بود از وی شاذ کند هم جزدانه خرم
و هم ابو بکر میگوید یک شاذ و دیگر دیدم اندر قرابادین چنین دان نیک
آمده است پیکر وضع عربی و کنت در زعفران و انبون از هر یک
برابر و باید شاذ کند و دیگر شاذها از حیر بسیارست تجربه باید
کردن تا که ام بهتر باشد با پستیم
اندر علاج چنانچه مقعد و این سه فصل است فصل اول
اندر علاج بواسیر مرغانی بود که بدید آید بر لب مقعد و این پنج نوع
بود یکی مانده و آهاس نام دارد در دهانت و دیگر مانده و توت نیم نخسته
ازم دور از دهان را انونی گویند و اسیر مانده و کعبت خود میبندد
از زرد سیاه و سیاه بکشد و این را اعلی گویند و چهارم مانده و خیر بکشد

نفت ط

ارغوان یا مانده غزم انکه رسیده را میتی گویند دیگر را غنمی پنجم مانده
 آن نفعات بود که اندر شکم مای پیردن آید بزرگ بود و سپید
 چون پنه میان او پر بود از باد و این پنجم بود که از وی خون دریم
 رود از ابعیر خواست و تباه ترین این انواع و خبیث ترین از همه
 نخلی است و مفرزین انکه نزدیکتر بود دیگر از بیه انکه اگر کلاتر شود
 یا بریده شود و پیم بود که بجای بول را یکسره و از طرف پشت رحمت
 وی کمتر بود انکه پیردن مقعد بود یا برب مقعد نزدیک بود سهل تر بود
 و انکه اندرون مقعد بود دشوار بود بسبب انکه از نظر طبیب دور باشد
 و در دور سازدن دشوار و سبب این بیماری خوبی بود سودا آید که
 از اعالی بدن سوی اسافل رود و بدین عضو گرد آید و اینجا نیز میشود
 و محترق میشود و این زیادت از وی بدید آید و سبب خون سودا
 شدن بیشتر از ان طعام باشد که مولد سودا باشد مثل عدس و
 باد خا و گوشت کاه و گوشت قدید و گوشت نمک سود و پخته خشک
 و باقی بوی شور و خایه و کرک و گوشت تخم مرغ و زرد و فلفل
 کرم و در دانه ای که مرم خون را از خود جدا کند و سبب و سبب دیگر
 و بوی نازک و در کتب سینه و در غایت علامت بود اسیر که

صفر اسی بود در دخت و با خلیدن بود و علامت انکه از خون غلیظ
 بود کران و در دخت اندک یعنی بود و علامت باد بود اسیر آن بود
 که اندر تنبکاه و کرد اگر دناف میکرد و با تر از زخم باشد گاه این باد
 سوی عاز و قنصب و قضیب من و آید و گاه زخم کند گاه سوی پست
 و سل میرود گاه سوی گردن و سپنه میرود گاه اسهال کند گاه شکم
 سخت میشود و در دخت حادث میشود وقت بزخم استن نشستن
 پیوند نا آواز میکند یا در زانو و در پیوند نا وقت جماع ضعیف میشود
 و رنگ در وی متغیر میشود سوی زردی یا سبزی یا سیاهی متن
 و مویهایش بخارشش خیره بسبب بخارات تباه سوی سهری
 آید و در دسه و سپر زحادث میشود و گاه غشای آرد علاج بواسیر
 که از وی خون میرود و در دخی کند قطع نشاید مگر بسیار آید ضعیف
 از بهر انکه رفتن این خون بسیار بسیار اشفا باشد و اگر ضعیف
 کند و بشن حاجت آید اقرص کبر یا بد یا آب سماق یا شرباب
 آبی و غذا سماق یا حصری دهد مانند این و اگر سخت ضعیف شود ما الموم
 و در وی آب آبی و تخم صفت قوی کبر یا نافع باشد خون زشتن
 از بواسیر و اسهال خون را از دقت باز این نسخ مختار است که

کل سرخ و صمغ عربی و کهر با از هر یکی سه درم نشاسته و کل ارمنی و طباشیر
 و پس در آب سوس و کلنت از هر یکی دو درم آقا قیا کینم درم بگوید
 و پس در آب حب الاس معجون کند و فرمها بندد و شب یک مثقال
 و اگر این علت با اسهال بود معجون حبث الحدید و صفت دی
 بکیر و بیلد سیاه پوست آمد و پوست بیلد و کز باز از هر یکی باز ده درم
 سنگ سنبل و از خود سعد و زنجبیل و لیل و ناخناده و کند از هر یکی
 ده درم سنگ ریم آهن کوفته و در سه که فرغار کرده یک هفته بعد از آن
 بران کرده پاتر ده درم سنگ با غسل معجون باب آمد نیمه باشد صفت
 دی بکیر و پیست بیلد کابلی معتدل دی آمد با سه رطل آب بپزد تا یک رطل
 باز آید و صافی کند و بروی ریزد یک رطل غسل و بپزد تا آب نماند و در آن
 را با این غسل معجون کند و هر روز از این معجون یک مثقال بخورد رنگ و
 روی را نیکو کند و خون بواسیر را قطع کند اسهال مزمن را فایده کند
 و اگر طبیعت سخت و خشک باشد پیوسته حبث الحدید و کلنت
 صفت دی بکیر و بیلد سیاه پوست بیلد کابلی از هر یکی ده درم سنگ
 بکینج درم سنگ اسفندان بخیل و دو درم سنگ مقل پیوسته درم
 سنگ مقل در آب کینج کند تا با در آب کینج کند و صفت

نچ

یک درم یاد و درم اطراف نقل قلعض اصحاب بواسیر را با در رفتن باشد
 و با در رفتن را و خون رفتن را و ضعف معده و جگر بود نافع باشد
 و دل و معده را قوت دهد و اسهال باز دارد کپسه و بیلد کابلی و پوست
 بیلد و پوست آمد از هر یکی دو درم سنگ مر و درید خورد و مر جان نچ
 و طباشیر و کهر با و لسان الثور و فلج خشک از هر یکی دو درم سنگ
 کلنار سه درم سنگ بلوط سه درم سنگ صمغ عربی دم الاخون کز
 باز و صندل سپید از هر یکی دو درم حبث الحدید مد بر پیست درم
 سنگ شراب آبی ده استار شکر نچ استار شکر را خرد و بپزد
 و با شراب آبی پامیزد و چند آنکه خشک شود پس از آن دارد و با کوفته
 و چینه را بروی برانگفت و معجون کنند شربت سه درم سنگ مر
 مقل که شکر را ازیم کند و با و بپشت اند بکیر و بیلد سیاه و پوست بیلد
 و پوست آمد از هر یکی ده درم مقل نچاه درم ترید سپید پیست درم
 مقل را حل کند با آب و بروین کا و جرب کند و همه جیب کند با غسل و
 همه دارد و با شربت پیوسته و این شربت خون بواسیر را
 قطع کند بکیر و کند و کپسه و کل و آقا قیا شربت پیانی از هر یکی
 برابری بگوید و معجون کنند و اسهال مزمن را فایده کند

را بگوید

77 مریض

تا خشک گردد و پند بخوری دیگر بکپور پوست پنچ کبر و پنچ کرفس
و جوز سر و شحم خنظل و مر از هر یک اجزای برابر بگویند و بار و عن
یاسمین سپید اقوصها سازند هر یکی یک درم بآب برکس و
ترجاء و کلان سازند هر یکی چند جونی و پنهان استعمال کنند که قرصها
پیشین را کرده بود سفوفی که باد بود اسیر را بشکند بکپور پوست
پنچ کبریک جز و صغرفارسی نیم جز و هر دور آب بگویند شربت در
درم بآب کرم یا شبور با چرب و علاج بود اسیر بسیارست باین
بس کردیم فصل دوم اندر علاج کفکی و آماس
اگر صاحب شقاق را مزاج کرم بود و گاه ناگاه آن کفکی آماس
کند اول رک با سلیق باید کشادن و بازشکم وی نرم باید
کردن پوسته و مرهم کافوری باید نهادن پدسته صفت مرهم
کافور ده موم را بر و عن کل بکند از تند و سپیده رصاص و مردار سنگ
سوده انگند و سپیدی خایه و کافور را افزاید و در ناون بهم برزند
و بجای بزنند و اگر بهتر نشود موم صافی بر و عن کل و به مرغ بکند از نون
و مردار سنگ پدید آید نهاده بر وی انگند و پدسته تا نهی شود و در شسته
شود و به پدید بزنند و اگر این پدید نشود شانه زهر را با آب غلیظ

خایب باشند تا چون مرهم شود و انجا برزند و اگر صاحب شقاق را علاج
 سرد بود باید که آن مرهم مقلی که کبوتران اشتر کرده باشند انجا برزند
 پیوسته صفت مرهم گینه مذموم زرد و روغن کبچد و پسته بطور منقذ
 کا و کبوتران اشتری نمک و مقل از هر کیکی یک جزو مقل را حل
 کنند بالغاب تخم کتان و همه را جمع کنند و این مرهم نیک نافع است
 مرشفاق را و در دبو اسیر را ساکن کند و اما آما سها که بمقعد بدید
 آید از با سورا یا زبردین با سورا اگر با سورا بسیار بود نخست
 رک با سلیق بکشاید بعد از آن شکم سخت بود نرم کنند
 بطبیخ خیار جنبه و نمقشه و سپستان و مویزدانه پیرون کرده و در کپین
 و باز آن جایگاه آما س را اسپاز نخته بار و روغن کل مرهم کند و انجا برزند
 یا کند ناز نخته بار و روغن کا و کنند و انجا برزند معنی اندر علاج پیر
 آمدن مقعد می نگاه کردن اگر آما س نبود و اندر آودن
 آسان بود اول بفرماید استنجا کردن تاز و بخیز و بکیر دستبند از زیر
 و کلنار و ماژ و دوش و کل از هر یکی جزوی است با سورا و مقعد
 بر روغن کل خوب کنند و در از طار آبروی پاشند و باز با سورا
 بعد از آن اندر آب قنطاریت نمقشه است با سورا بکیر و مقعد

مازو و برگ مورد و سماق و جفت بلوط و سعد و جوزالنس و سبیل و این دارو را
را در آفتاب بکشند و باب پنزند چند اندک آب سیخ شود بعد از آن چهار را
درین آب نشاند و اگر آماس بود و اندرون زرد و اندر آب ریاضین نشاند
صفت آب ریخین بکنند با بوز و نسفت و نیلو فرو تطلی چون آماس رود
رود بکار دارند و بار جای کنند و الله اعلم باب سبت
اندر انواع قولنج و این پنج فصل است فصل اول
قولنجی که از آماس گرم میشود علامت وی تب تیر بود و دم زردن
زرد و با آروغ بود و باد که از شکم وی بیرون آید کنده بود و تشنگی
بسیار بود و بی کردن صفرا بسیار بود و ضربان دخیلین بدید
علاج وی مضد بود اگر امکان بود و اولیتر آنست که رک باب کشیند
و یارک صافن و خون بسیار بر دارند بکرات اندک اندک و باب
کسبی و خیار صبر با شکر و روغن بادام خورد و حقه کند صفت وی
بکیرند آب بکیرند زنده بخواه درم سنگ روغن بکیرند درم سنگ
تیر و نان دو درم سنگ استمال کنند و اگر آن آماس از ماده تیر
لذاع بود این حقه استمال کنند بکیرند تخم منطی و تخم خاوی و تخم بیا
از هر یکی یک کف با یکین آب بکیرند تا ده استار بماند و بیا لاند

و بکیرند این آب سی درم سنگ پانید با شکر سرخ ده درم سنگ
 روغن بنفشه ده درم سنگ استعمال کند هر روز الوی معشر در جلاب
 زغار کرده ده عدد با پست عدد بخورد و اگر از خوردن غذا امار خشک بود
 شراب بنفشه و خیار شنبه با جلاب خورده صفت دی بکیرند فلوکس خیار
 شنبه ده درم سنگ با یک غداره آب بچوشاند و پیالاسند و با لحنی
 روغن بادام با جلاب پیانیزد و بخورد فصل دوم قولنجی که ماده غلیظ یا
 بادی غلیظ باشد سببی از خوردن غذا امار بطنی بود چون شیر خوار
 و زرد و زرد و گوشت کاه و گوشت ماهی تازه و نان فطیر و قطایف
 و از میوه چون شفا لودام و دوزده الود خیار و خیار باد و زنگ و کدو
 خربزه و انجیر بدین مانند علامت پیشین این چیزها بلغمی حوزده بود و سبب
 باد غلیظ غذا امار باد انکیر بود چون باقی و ماش و نخود و کدو و انکیر تازه
 و دودغ و تر باد شهاب مزوج و انجیر بدین مانند علامت دی تر از دودغ
 و کاه باشد که شکم نرم باشد و در سخت باشد که سار و دود را
 سوراخ میکند علاج دی از صابون شافه سازد اندازه دانه خرم
 و استعمال کند و شافه یک سبب و سبب و در خور است در پاد
 قولنج صفت دی بکیرد و در نان و یک پانید بر کمر همین نشان

نرم کند و چندان که کفایت بود از روغن شیر و بکار بزند و شافه سازند
 و درازی شافه جبار انکشت بر یکدیگر نرم کرده باید و قوی گفته اند گشت
 صفت حقن که نافع باشد مرقولنج و ریجی تظلی و بلغمی را بکیرند تخم بادین
 و تخم کرنس و تخم شبت و امینون و هزار اسپند از هر یکی چهار درم
 و در سنخ دیگر از هر یکی پنج درم با یکینم من آب بچوشاند تا نیمه بماند
 و پیالاسند و دردی حل کنند ده درم فانید با شکر سرخ ده صفت دوم
 فوره نان و ده درم روغن تخم معصر یا روغن کجند و استعمال کنند
 بحر سبت و کوارش مکونی در آبی که اندر دی مکونی و کرد یا جوشیده
 باشد حل کند و بخورد فایده کند و اگر با این معجون حب الفار باید دادن
 نافع است مرقولنج ریجی و استقار طبعی را ابقای نافع و همه چهار ریا
 که از یاد بود و قنی که مزاج چار کرم بود تا لیف محمد ذکر یا ست صفت دی
 بکیرد بزرگ سداب خشک ده درم سنگ ناکلوا و زیره و شونیز و کاسم
 و صقر و کرویاد و قطران لیون و بادام تلخ و بیل و دار بیل و بودین
 و زو فاد و حب الفار و جندید شتر از هر یکی دو درم سنگ سکنج چهار درم
 سنگ با جوشیده درم با جوشیده و در جمل معجون کشت شبت بکیرد
 سنگ با جوشیده کشت شبت با جوشیده و اگر در کشت شبت معجون

روی بدن بعد از زنی شکم و معده و اندر قوای پنج یکی
 مفید است و این باد مهربان خفیفست بکند تخم هزار اسبندده اثار
 بکوبند و بوزند و باره مثوی غسل صنفی معجون کنند شربت نیم درم سنگ
 و پریمیز باید کردن از میوه نام تر خاصه از مرود و از ترنا و از حبوب باد کهنه
 و از که و از خیار و زرد الوار شهاب مزاج از اینها حذر باید کردن
 فصل سیم اندر علاج قولنجی که از خشک شدن ثقل باشد
 اسباب وی یا از خشکی اطعمه بود یا از اندک خوردن بود از مقدار خوردن
 یا از بسیاری میزیدن بود یا شکم وی سخت گرم بود یا از ریاضت
 بسیار یا نفس خود زرده وی خشک مزاج بود یا از بلغم رنج بود که برده
 روده کرد آید تا غذا را بکشد و دبار تا خشک شود و اما آنکه بسبب خشک
 غذا بود همچون کاه و رس و از زن و کوبیدن میوه بود و سبب غلبه
 و آنکه بدین ماند علاج وی شراب نفیسه بود و با جلاب و بلغم
 وی بکشد و باید و بار و غن شیره که در دهن بکشد و غناید عمل کرده
 باشد بخورد اگر شانه کند از کب و صابون و خمیر و در دهان
 برابر از کب آب بکشد تا سحر شود و از آن میوه شانه مثل بوی سازه
 و بکشد و نیم غن از جلاب و شیرین جوی و باد که از گرم کردن بود

علاج وی از مقدار خوردن زیاد وی باید و لیکن غناید جلاب و
 شیرین می باید و اما آنکه از بسیاری کهنه بود و غناید می آن بود که کهنه بسیار
 آید و پشته از عادت آید و باشد نیز از اسباب دیگر از چیز نام تر خوردن
 علاج وی خوردن خیار جنبه با جلاب صفت وی در فصل اول ذکر
 کردیم و آگوی تر غار کرده با جلاب بخورد و هم نیک آید و اما آنکه از گرمی
 شکم بود علامت وی آن بود که تشنگی غالب بود و شکم و این خشک بود
 علاج وی پیش از طعام میوه نام تر خورد و چون خرزهره و آبی و الوار و غیره
 و آنکه در سبب نیم نخسته که پوست و دانه او را پیرون اندازد و در الوار و غیره
 و حبه کند تا شکم وی دایم نرم بود و اما قولنج که از بسیاری بلغم بدید آید
 و پشته خود این نوع بود علامت وی آن بود که از پس ناکه ایدین طعام
 افتد و از پس صنفی معده و شکم سخت بود بیکار که بکشد تا باد از وی
 بچون نماید و در از زنده آروغ و باغیان بود بسیار و در سخت کند
 و عرق کرم آید و غشی می کردن استعاضه لازم بود و علاج
 شکم آوردن بر حبه گرم از اول با حبه میانه و باز با حبه تیز و کوارش
 مسهل و در دهان بکشد و در دهان بکشد و در دهان بکشد و در دهان بکشد
 و در دهان بکشد و در دهان بکشد و در دهان بکشد و در دهان بکشد

کند و خرد کند از آب بسیار خورند و از کوبیدن و مالش و کد و دود و دود اصل
 غور با و ناردان و سماق و زردک و انجبه بدین مانند و در آب شست
 حقه نرم بکشد و انجبه زرد و پنجاه عدد سپوس یک کف خطی یک کف برکوی
 اندر بسته و برک بکند رده عدد این همه با در طل آب پیر و نایک طس باند
 و صافی کند و بروی افکند بکند درم سنگ قوره دوده درم روغن شیر بوی
 حقه کند و اگر خواهد تا تیر کند یک مشت سپید بادی بار کند و استعمال
 کند صفت شانه سپید بکند بورد نان ده درم شحم خطی و نقل و سبب
 از یکی پنج درم سقمونیا و دینیم درم مرمر اجماع کند و شانه سازد هر یکی
 یک مثقال باشد یکی بر کبر و شکم کشاید صفت حقه تیز بکند و شحم
 حطل ده درم منظور لون باریک پنج درم بخور مرمر و دینیم درم این همه
 را بچو شانه و صافی کنند و دردی حل کند درم قطران سه درم عسل
 و حرمیان یک درم سبب یک درم و جاب و شیر نیم درم شانه سپید
 یک مثقال و بروی بر زدن و شستن و درم دینیم بید و پنجه این حقه را
 آن وقت استعمال کند که کار سبب شود یا علامت علامت بود
 و اگر در دست بود مقدار یک درم انجبه بکند و درم دینیم و درم
 انجبه و جاب و شستن و درم دینیم بید و پنجه این حقه را

۴۵
 ۷۳
 تباری رب ارحم بود و پارسه یارب حمت کن و این نوع از قولنج
 بود و بنابه ترین از انواع قولنج است و اندک کس ازین پیمای
 خلاص یابد خاصه این بیماری زنجبیلی گند و اوروخ وی کند شود
 و از عرق وی بوی کنده آید محمد بن ذکر بایکویید هیچ ندیدم ازین
 بیماری خلاص یافته باشد علاج وی آغاز حقهها نرم کند
 مثل آن حقه که بیا بوز و بنفشه و تخم کنان و خطی سپستان و گند
 جود سپوس کند م کرده بوند بار و روغن بکند بسیار و فایده نکند
 هندی اندکی و چنان باید تا نایره محقه و از بود و سوراخ بسرنای
 بودند میله و تا دارد و بردنای برین برسد و نقل را نرم کرد و اندک
 اندر رود و کانهای برین باشد و قولنج اندر رود و کونهای قو لون
 بود و بعد از این حقهها بقوت کنند و چهار آب آب زن اند
 شانه یا آبی که دردی بایز و اکلیل الملک و کرب و شبت
 و بنفشه و سپوس و پنج خطی و پنج سوسن جوشیده بود و روغن بنفشه
 بار و روغن بایز و بار و روغن کهنه سپید یا بوم صنف بکند ازید و شکم
 اندر مالند و بکند و علامتی که در قولنج است که از شکم نقل آمده بود
 این علامت را بکند و دارد و اگر این علامت از آمان کرم بود

انداها خادم ویند و یاری دهنده مر اور اجون سلامت بوند
از افتها و مزاج خویش بوند و بهنہ طبعی بوند جگر نیز مزاج خویش بود
و کارنا، جگر سلامت بود و تن غذا یا بد و تولد اخلاط بدان اندازه
بود که بکیت و کیفیت که حاجت بود مر طبعیت را او تندرست بود
و چون از مزاج خویش بگرد یا بهنہ تباه شود یا این انداها
که خادم ویند یکی یا همه مزاج بگرد یا بهنہ انگاه افعال وی تباه شود
و سبب کردند هر چهار بیمار از بهر آنکه هر اندامی چون از مزاج
بگرد و از بهنہ خویش قوت وی ضعیف گردد و فعل وی تباه شود
و از آن بود که یا نقصان پذیرد یا ناحیه گردد که سبب فعل نتواند بجا
آوردن یا فعل وی برگردد و اخلاط نیز چون از مزاج خویش بگرد
بکیفیت یا از آن مقدار که باید زیادت یا نقصان یا بقوام گردد
مر بیمار عام چون سودا المزاج گرم و سودا المزاج سرد و بلغمی سرد و
شدن مزاج و اناس گرم و اناس سرد و خلطی سرد و خلطی گرم و
ضعیف وی و بیمار به خاص چون برقان و استسقاء و غیره
اما علامت سودا المزاج جگر گرم تب و تشنگی و کثرت ادرام
و شدت عطش و سوزش و زردی و کثرت سعال و کثرت ریه و کثرت

سیاه شود و سبک سخن گفتن کران بود و تن وی خشک و لاغر بود
و آب زنگین علاج رک با سلیق کشتاید و شکم نرم کند و مقننه نرم
بعد از آن کشکاب خورد و وقت سحر سکنکین خورد و صفت
یکمرد یک رطل خل حمزدیک رطل آب و سه رطل شکر و یکو شانه تا
قوام گیرد و اگر کس کسنی و تخم کسنی اندر سر کاهوی زغار کنند سه جگر
کشاید و تسکین حرارت را کند و اگر بجای آب مارالورد کند حرارت
جگر و معده را از دست بکین کند کشکاب با این سکنکین خورد یا
کشکاب با آب غلب الثعلب یا آب کسنی یا باب تخم خرفه خورد
و سکنکین و خیار و خیار جنبه و آب کسنی را خاصیتی است اینجا و همه
بیماریها جگر بطریق استعمال آب بقوله یکمرد ازین تر یا هر کدام که باشد
و بگوید و نشارد و آب ویرا یکمرد و یکو شانه و کفکش بردارد و همانند
ناباتی شود و یکمرد ازین آب صافی بپست درم سنگ با سکنکین
نذکره یا بپزند و بپزند و قوام را نک نافع است و مقوی جگر است و
و حرارت بکیند و صفت دیگر و عصاره زردک خشک کرده و درم
سنگ و اگر عصاره سبب یا بزرک را یکمرد و تخم ویرا پاک کنند
و کوشند و بر آب بجای عصاره و درم استعمال کند کل ریه و طبعیت

از هر یکی پنج درم تخم کنی و تخم کرد و متشده تخم کوک و تخم خیار متشده و تخم خرفه
 از هر یکی سه درم سنگ تخم بادایان یک درم سنگ کجالب کل قرص
 کند شری از یک درم نادود درم باسکنکین مذکور بخورد یا با آب خرفه بخورد
 ضاد صندلش نافع است صفت وی بکبر و صندل سرخ و سپید و کل سرخ
 و فلفل و شیاف مایه و کافور همه را نرم بکوبد و آب غلبه انگ
 سرکه پیاز و سرکه و ضاد کند و اما غذای وی سه ترش می باید همچون
 آتش زبرک و آتش غوره و آتش سماق و نیش و خرماسندی و درین
 استبارک جکند و استغناج باشد صواب با گوشت مرغ و مرغ دشتی
 و پرند و اما شربت و آب خنک بخورد و از شراب حوزدن پرهیز کند
 و زنگنه سخت زبان دارد نفس دایم اندر علاج سوء المزاج جگر سرد
 علامت وی سپید لب و زبان بود و تشنگی کم و تغییر رنگ با نیازی
 یا بیاهی و بول وی سپید و غلیظ بود و اشتها طعام رفو و پدید آید
 و لیکن دشوار کردار و نبض وی است بود و دایم شکم وی پر و دود
 آنچه باید که سپید آید و اما صفت و تنه بودن سرد اول شربت طعام بود
 و تنی برودت غالب شود شربت طعام اندک بخورد و تخم کدو و تخم کدو
 و وقت خفتن از آن است و صفت وی بکبر و غلبه انگ

و بادام تلخ متشده و شستین از هر یکی یک جزوه را نرم بکوبد و بویزد و بخورد
 و آب عجن کند و قرصها سازد و یک درم تا یک مثقال و در سایه خشک کند
 شربت یک قرص باسکنکین عسل بخورد و از اصل سنگ و از اصل الیو
 باسکنکین عسل هم نافع است و جگر که خشک کرده و کوفته و دود انگ
 سنگ و دود انگ ریوند چینی با پنج درم کل با شکر شسته بود مند باشد
 خاصه اگر سه با جود بدست و در شنجی دیگر جگر که خشک کرده بکدرم کند
 ریوند بخورد بیماری گرم را و سه در انامیده کند و اگر بیماری از گرمی
 بود با بکشی باسکنکین یا باب سرد بخورد و اگر از سردی بود شربت
 شیرین بخورد و هر شبی وقت خفتن امانا بسیار بزرگ باد و اما سنگ
 باد و اما سنگ کم بخورد و سودا در صفت از اصل ریوند بکبر ریوند چینی شسته فوه
 و یک معسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و غانت و اینسون از هر یکی
 سه درم نرم بکوبد و به پیرند باسکنکین عجن کنند و قرصها سازند
 هر یکی یک مثقال صفت از اصل بکبرند لک پاک کرده و ریوند چینی
 و مصطکی از هر یکی سه درم سنگ سنبل و تخم کرفس و فلفل و از پیچ و ابل
 و مغز بادام تلخ و مسط و در دینه و عصاره غانت و اسرارون و حنظل و
 از هر یکی یک درم نیم درم را بکوبد و قند میوه باشد و شربت از وی یک مثقال

صفت اشما سیاه بزرگ بکرم و زعفران و اینون و خرمیان و تخم
فنگ و شط و درود و فو و مانا و تخم خشک شش سیاه و سپید و سنبل و غاف
و بعضی نسخ اندر رخ غاف با عصا و غاف و سه و ن است بزخمت
و جگر که خشک کرده از هر یک برابر آنکه گرفتنی است بگویند و بوزند و آنکه
حل کرد نیست با شراب صافی حل کنند این اصل است فاما مثلت و مصل
کفک برداشته و نیم سنگ دارد و با معجون کند شربتی از وی دو نیم تادم
سنگ بعباره کنی یا رب سبب یا رب آبی بخت بعد از
شش ماه و معنی اشما سیاه آنیم و بهتر کنیم صفت و دوار اگر کم نافع بود
م چهار یا کن زرا که اندر جگر و سپرز بود از جهت سردی و سردی بکشند
که اندر همه اشما بود و منافع وی بسیار است اندر امراض جگر و سیخته
جگر و ابتداء استقار افایده کند بکرم و سنبل و سیخ و اسارون
و روین از هر یکی دو درم دار چینی و شط و قلع الا و در مصطکی از
یکی یک درم زعفران و تخم کنی از هر یکی سه درم با عسل معجون کنند
شراب یک مثقال یا بار العسل بخورد و این صفا کنند و جگر بر نه
بکرم و سعد و سنبل و ادخ و درم زعفران و زعفران و شط و تخم و شراب
کنند و اندکی بود و مشک یا یک تدره آید و با شراب جمع کنند و بخلد

لما

بر آنجا نهند ضامی دیگر نافع بود و ضعیفی جگر را بکرم و صبر و مصطکی و این
رومی از هر یکی یک درم کل سنج سه درم و دو سنگ سنبل از هر یکی
دو درم زعفران یک درم روغن مورد آن قدر که پامیز و مخدین ذکر یا
میگوید وقتی اندر جگر چاری یا دردی بود و ترسد از استقار بکشند
رفتن و غذا کنج شک و جگاد و قلیه خشک و لیل و در چنینی و کشتن خشک
و آنجا بدین ماند و مویز جگر را فری بکشد باید که دایم مویز بخاید فصل سم
اندر علاج آماکس کرم که اندر جگر بود و این آماکس تا آنجا
جگر بود یا بمقعر جگر آنجا جذب وی بود بسودن بدید بود و آنجا بمقعر بود بدید
نمود و لیسکن دیگر علامات بود که تب تیز بود و قی صفرا می بود و تشنگی
سخت بود و گاه بود با وی خلک بود که ناکاه برقان کند و اگر آینه
یا بدیهه بلوی راست و زبان سرخ و سیاه بود و شتوت طعام بود
و تبخیر موی بود و در دخیل و سخت و اگر آماکس جذب جگر بود و در
با سحر آن اخوک بحد و آماکس شکل بلای بود و اگر مقعر جگر بود
در دما خلف تا مقعر جگر بود یا خلک بود و بود آماکس بر غصه یا بود
در دما را بود یا در غصه یا در دما یا در غصه یا در دما یا در غصه یا در دما
بر کرم و ملاقت چهار از جانب راست و اگر وقت و سن از زمان

نما

باری دهد و بخوراند آب انار ترش و آب کسنی و آب غلب الثعلب
 با سنگین شگری ترن و یکی حال دیگر بخوراند آب کسنی با خیار صبر
 باید که این آبها یک جای بود و سنگین نیمه این آبها بود و جمله این
 همه بخورند و یا شش استار ثابت بن قره میگوید نیکو نیست
 آب سیاه قاضی دادن مثل آب نار و سیب و آبی از هر یک
 هر یکی قاضی است سر تا عروق را آنکس میکند از ان عروق که زرد
 میریزد و منع میکند از پیرون آمدن و اما س زیاد میشود خاصه آمانی
 که در معده بود و اما اگر در صده جگر باشد نیکو باشد انبر باریس در بخانیک
 نافع است صفت وی بگرد گوشت زرد که در دم کل و طباشیر از هر
 یکی پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کسنی از هر یکی سه درم
 تخم بادیان دو درم شربت و مشقال با سنگین ساده و اگر سر
 بود درین قرص زیاده کند رب سوسن و کثیر ادویه و جگر قاضی نشاید
 باول و باخر که اول قبض کند و ده غرا کرد و اندر جگر در معده جگر را گرم کند
 و باز باخر آمانس و سخت کند و در وینشاید که باول حرارت
 پیور اید و یا باخر تخم یک کدو و ده غرا و شش منصف تمام است از
 هر یک یک لنگ میزند و سده غرا و یک لنگ میزند و سده غرا و یک لنگ میزند

در

گوشت ماهی و هر یک و عصاره و لاکه و هر چه از گوشت کوسند آید و از شکم
 نشاید اینجا بدین علت را که آمانس سخت کند و مندر باید کردن از دست
 بول علت در معده جگر بود و خدر باید از مسلمات علت محذب جگر بود و بی
 باید مانند طبیعت در قبض بود و در ان زحمت خطرست و هم نمی باید مانند
 در اسهال با فراطوت ساقط میشود و اگر حقه کند باول و مار العس
 باید و فوزه و فطر یون باریک و باخر اگر ترسیه و خواهی تا آمانس
 سخت نشود انگاه پیور اسی برین حقه دار و بای قوی چون زونا و شحم
 حنظل و فطر یون باریک با سست و سیم
 اندر علاج آمانس هر که در جگر بود کلنگین دهند با پی
 که عود و مصطکی در وی خفته باشند انگاه افراسنتین بکار و از دیا سنگین
 یا قرص یک با سنگین چون آمانس سست باشد مار الاصول
 بدهند با و اگر اگر کم یک مشقال و مشقالی روغن بادام تلخ ضاکی کسل
 آتده بگیرد و مشقوق نرم بکوبند بشیر کا و روغن سوسن و جگر این
 نوع با سست کشف بدو و اگر اگر کسل کنند و مار الحسن با سنگین
 انگاه افراسنتین و در نا سیم و سحر پاد و هر علاج که اندر علاج
 سرد یاد کردیم اینجا صواب آید و اگر آمانس سخت باشد و سودا

و یا میریزد و اگر کرده
 بخورند آمانس جگر بود
 و جگر است نوع برداز
 آمانس سخت صحر

طبیخ زوفاد بند صفت وی بکیر و جلد ده درم تخم کنان صفت درم زوفاد
خشک سه درم پر سیاوشان و پنج سوسن از هر یکی پنج درم تخم خطبه و
تخم خجاری از هر یکی چهار درم پنجه ده عدد مویزدانه پودن کرده پیست درم
به پنزد و صافی کنند شربت جمل درم ماهه شغال روغن بادام تلخ با شغال
روغن پند پنجه و ضماد کنند صفت وی بکیر و تخم کنان و جلد ده هر یک
ده درم میعتر و موم سپید از هر یکی پنج درم به مزج و به بط از هر یکی صفت
درم روغن نار دین پیست درم و مایه موم روغن سازند و خود
دیگر بکیر و سر کین کا و سر که بچد شاند و استعمال کنند جگر کرک را خاصیت
اندر همه بیماریهای جگر اگر از حرارت بود یک درم آب گشی بدهند
باسکنکپین یا آب سه در اگر از برودت بود با شراب بدهند و الله
اعلم بالصواب

اندر علاج بیماریهای سپرز این سه فصل است یا با حرارت یا با
برودت یا با باد فصل اول اندر علاج آنکه با حرارت بود علامت وی
القطاع نفس و تشنگی غلبه حرارت اندر جانب چپ باشد
و تاروره زکین علاج اول آنکه با برودت است یا با حرارت
درک سپید آب گشی و آب مایه موم به مزج و به بط از هر یکی

آب غلبه الشلب و آب کرفس از هر یکی پیست درم آمیخته می دهند
ایا راج فیقر او غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدهند و
درم غاریقون با پیست درم سکنکپین سخت مفید است آب کبر
کز و آب برک پد که تباژی غرب کوسیند از هر کدام که حاضر باشد
ده درم صافی کرده با سکنکپین بدهند و برک پد و برک پد در
سایه خشک کرده مقدار یک درم سکنک کوفته بهر بایداد و باد و درم سکنک
سکوف کنند در دو آس از ایل کنند ضماد آب بکیر و پنجه و اکلیل الملک
باسر که پنزد و ضماد کنند سپوس را با سر که بچد شاند با برک کز را
بکوبد و با سر کا بچد و ضماد کنند فصل دوم اندر علاج ورود
سپرز که با سردی بود علامت وی تشنگی نباشد و تاروره زکین نباشد
و کرانی پشتر باشد علاج وی بکیر و انیسون کوفته پنج درم ده
درم سکنکپین بخورد و پنجه در دسپرز باشد اسهال کند و سپرز
را خود کند این دفر ص سخت مفید است بکیر دایر سا چهار درم هر
حب ایر سامی بایداد و بسا بیل سید و سنبلع اشق از هر یکی دو
درم اشق را با سر کا بچد و باقی کوفته با وی بچد و شربت در
درم شک با سکنکپین آهرن میس کوبند و اس که این دفر ص

اشق صحر

کرده است سه روز خوک خورایند میگوید بعد از آن گشته است سپهر ز
خوک رانیافته است و ابوعلی سینا میگوید و از آنها که ما تجربه کردیم
و پر سیا و نهان و تخم چنگشت و زرد فاخته از هر یکی برابر شربت
سه درم با سکنکین و اقرا اصل الکبر نافع است بکبرند حب کبر و حب
القعد از هر یکی ده درم زرد اند کرد و برک سداب و صرف و شونیز
و فرج از هر یکی سه درم اشق چهار درم استقلو قندریون صفت دوم
اشق را بر سر حل کنند و باقی بگویند و با وی عجن کنند و قوصها سازند
شربت بکنیم درم نادر درم با سکنکین عسل یا با الاصول صواب
است که استعمال کنند این درم نادر آب بخورد تا آنکه مکانت و اگر
خورد اندک خورد از بهر آنکه اگر آب خورد قوت دارد و اسوی جگر شد
و اگر نخورد قوت دارد و محفوظ نفس است و اندر علاج درد سپهری یا باد
علامت وی سختی بود و بلند بود و آروغ بود و نفی که بالند و آوگند علاج در
ضما کنند صفت وی بکبرند سبوس و شبت و با سر که بپزند و ضما
کنند ثابت بن قه میگوید خاصیت سپهر ناست که سپهر زردا میگوید
زردا میگوید بکبرند و شبت و سبوس و با سر که بپزند و ضما
بکبرند و شبت و سبوس و با سر که بپزند و ضما

کند ابو الحکیم دمشق در کتاب الجامع آورده است این دارو سپهر را
قوی نیک است پاک کند و از دارو ناسپهر این مفید تر است
صفت وی بکبرند پنج کبر و نرم بگویند و با سر که تیز و شق کند و بنا دق
سازد و هر روز یکی بخورد اخلاط غلیظ را لطیف میکند و پاک میکند
و این سفوف مجربست بکبرند حق سی درم در سه که فروغ کنند
یک شب از روز بعد از آن خشک کنند و نرم بگویند و با آرد جو خیز کنند
و نان بزنند و خشک کنند بعد از آن نرم بگویند و از این یک جزو
بکبرند و از پوست پنج کبر و تخم پیچ انگشت و کرناز و از هر یکی نیم جزو
شربت سه درم سنگ با سکنکین بخورد و اگر تب نباشد بشیر شتر
یا بار الحین بخورد نافع باشد غذا گوشت ره با کبر بسیار بر که
نخچه خوردند و کبر بر که مالیدن و نمکید کردن نافع است باب
پنج و نیم اندر علاج انواع برقان این فصل است
فصل اول اندر علاج برقان کرم برقان تغییر رنگ محدث بود
بسیار باز بود یا بسیار و سبب زردا که از جگر و زهره بود و سبب
بسیار از سپهر زردا برقان زردا یا زردا که در کمر و پهلو و در
استخوان و سبب از آن مفید که مولد صفرا است بکبرند و شق

جگر سخت گرم شود صفرا پخته میشود و آن که مولد صفراست بطبع آن
تن است وقتی که نم تن گرم شود با فراط آن خون که در تنست میگرداند
بسوی زرده اما اسباب غریبه مثل کزیدن جانور آن زهرناک سمج
مار و زبور و جاره اما آنکه از حرکت جگر حادث میشود علامت وی آنست
که رنگ ایشان و رنگ سپیدی چشم ایشان و ایم زرد باشد اما
آنکه از حرارت همتن حادث میشود علامت با سودن گرم بود و خارش
و تشنگی بسیار و شہوت طعام اندک و رنگ زبان سپید و طبیعت
سخت و اما آنکه از سده میشود علامت وی رنگ وی سپید بود و دایم گرمی
وی باید زیر بهلوی راست و در تن خارش وی آید بقراط میگوید که رایتان
باشد و در جگرش سختی بود تباه بود و هیچ چیز تباه تر در بیماری ریتان
نیست از ترک علاج وی از بهر آنکه صاحب ریتان ناکاه بود و علاج وی
استفراغ کند بقصد اسهال یا بقصد با ملین و اسهال و اگر قصد کند حجامت
کند زیر جگر یا زیر پستان راست یا زیر بهلونا باز نگاه کن اگر خون سیاه بود
رمان تا بیرون آید و اگر سنج بود و رمان کن اما اسهال بپدید زرد کند
صفت وی بکبر و بید زرد و با تر و درم خمار بپزند وی پاک کرده پی دانی
درم آبی سیاه و عذاب و پستان از بهر یکی یک کف کشیده

برک کل از بهر یکی یک کف کشیده و تخم کشوث از بهر یکی سه درم جگر و بپزند
و صافی کنند و درم سنگ آب ازین بپزند و پیست درم سنگ بپزند
بر نهند و دانی سمونی را نطاک و اگر با بی بیماری نباشد مار الجبین
دهند با این سفوف صفت وی بکبرند بپزند زرده درم صبر نیم درم
سمونی را مسوی داندک سنگ شربت سه درم و اگر حرارت باشد
ندوس خیار شنبدر را در آب کسنی حل کنند و بدهند اما آب کرنیست
با فشار ده وی یا مطبوخ وی یا مطبوخ وی از بهر آنکه سده و درم رگش
و محلل است بعد از آنکه مدر بول است استعمال کند و از درات که در دنیا
فاصل است بپزند بکبر درم سلیمه یا شراب کن نه بدهند بعد المسح ابو الحکیم
و مشقی اندر کتاب خود در علاج ریتان آورده است صاحب ریتان دو
زده خام را بکبرد اندر نیم سکه سرکه و غار کند از اول شب تا روز صبح
بر ریتان را خرداند نیک لمفیدت و صفت وی دویم اندر علاج ریتان
که سبب سده جگر بود اما علامت وی در باب پیشین گفتیم اما علاج
سده جگر آنست سنگ بپزند که با این خون و تخم کسنی و اسارون را جوشانند
نافع بود و سده زرد است و دانی که در دانی جوشانده باشد بر سیاوشان
و انجین و آب کسنی را در سرکه سرکه بپزند و از بهر یکی

ده درم سنگ باد و درم غار یقون و دروی دیگر کپور ندرت و بگویند
 و نشانند و پست درم ازین عصاره شهاب نیک ده درم آب
 که رویه دروی جوشیده باشد ده درم ناستا بخورد و قوی کردن نیک است
 کپور ندرت و نقره درم و بگویند و با سنگ کپورین یا سیریز و نیم گرم بخورند
 سرکه و کبر سده و جگر و سپر زکشت و صفت وی کپور ندرت کبر ناز و یک من
 و بشویند و یک شب از روز با قناب نهند و پس از آن اندر قدح آب گیند
 و چهار من سرکه خام بروی ریزند و با قناب نهند و بعد از سه ماه استعمال
 کند و از شکم بزرگی خدر کند و فصلی است که اندر علاج یرقان سیاه
 اسباب و علامت وی بسیار است اگر بیان کنیم سخن دراز شود
 اما علاج رک با سلیق یا اسلیم زنده از دست و استفراغ با الجین
 و تدبیر کشادن سده و استفراغ سودا کند با سبب
 اندر علاج استفراغ و آن چهار فصل است
 فصل اول اندر سودا الحال که رؤ القینه میگویند و این سودا الحال بدید
 آید پیش از استفراغ خاک کاه بوی بدید آید پیش از صبح اگر اندر
 نیاید صبح گردد و این سودا الحال را که نیاید استفراغ باز گردد و اگر
 با علامتها از این چهار نوع کپور ندرت و جگر ندرت و سبب غذا

یا از آب که ناستا بخورد باشد تا از وی خون رفته بود بسیار از جهه نفع
 یا از جهت با سور یا از جهت حیض و رنگ دروی سپید شود یا زرد یا رونق
 و تهیج کند و مضمغم فاسد شود و بول و عرق کمتر شود و ضیق النفس بدید آید
 و ساق ضعیف گردد و علاج وی نفیع الصبر سود دارد و اگر با سور ندارد
 و یاره فیقر او اگر قوی تر باشد ترکیب کند اندر پاره شحم خطل و غار یقون
 و بسفایج و اگر با سور دارد اندر یاره فیقر بجای صبر حنظل کند و آن دیگر
 در و با همچنان بود بجای صبر حنظل کند و آب که تر خورد و کرمانه بود
 که با به آب شور بود و کرمانه که آب شیرین بود زیان دارد و آب
 گرم خوردن گاه و گاه و بجای آب سرد شراب خورد با آب آمیخته و کلک کپور
 و مصطکی و عود خام خورد و گوارش سفر جلی با مسهل خورد و گوارش
 حبث الحدید از همه بهتر بود خاصه سبب بسیاری خون بد بود یا با سور
 بود غذا طعامی باید با مزه و قوی بود و جب است اندر طعام کشیدن
 آینه ندرت اندک اندک مثل سپندان و کنند تا وسیله الله اعلم فصل دوم
 اندر انواع اسهال است که چون کسی آب سرد خورد از وی
 نشکند و از بسیاری خوردن وی یا به واسطه پیاپی سبب
 آن یا ضعف معده یا بواسطه ضعف جگر یا ضعف عروق بود تا غذا از او نماند

که در ایند و بگوهر کیوس آوردن که هر غذا و تن ازین جهت اما سیده
 کرد و همچون تن مرده و انواع استفساسه است وقتی است و طبی
 و طی سبب دنی ماده آب ناک باشد که منصب می شود اندر کاواکی و برنگ
 نمانت وی آن بود که شکم پر آب کرد و چون خنک و چون مشک
 و چهار از ببلو و پهلوی دیگر بگردانک آب شنود از ببلوی خوشتر کردن
 و پاره ای باریک شود وقتی شکم چهار را بجنانی آواز آب آید
 اگرانی در شکم باشد و سید اسماعیل اندر کتاب تحف السعدیه در باب
 استفا و قی آورده است اسهال با استفساسه است وقتی
 مستقی رابت باشد اسهال زیان دارد علاج عرض عام
 در علاج دی خشکی کردنست و پرون کردن مایه است و آب
 خوردن ترک باید و تشنگی در سنگی بهترین علاج و لیست و در افتاب
 نشستن که باد بنود و در یک گرم اندر آمدن و در تنه و گرم اندر
 آمدن تا چهار تحمل کند نافع است اقراض زرد که در باد نافع است
 صفت دی پیکر و زرد پاک کرده و از تخم بوم درم یک مغسول ریوند
 چینی غافیت و اینست از هر یک سه درم و چنان سازند شربت
 و درم با طبع تخم اقراض شرب منقش نیک است پیکر

سیرم و بیلد زرد از هر یک برابر و صها سازد شربت از دانه سنگ
 تا یکدرم سنگ با سنگین بخورد هر چهار روز اندر یک بار و اگر این
 قرص منبج عجن کند و صها سازد هم رواست حبش شرب منقش ثابت
 بن قره پیکر پوست حبش شرب یک جزو بادام منقش سپید کرده سه جزو
 بکوبند و بسرشند و حب بندند شربت از یکدرم تاد و درم سنگ حب
 غار یقون هم نافع است پیکر غار یقون ده درم عصاره غافیت ریوند
 چینی از هر یکی دو درم سنگ شکو طبر زده درم سنگ حب کتد هر
 بادام یکدرم بدینند و اگر اسهال بسیار کرده باز گیرند ضا دی نافع است
 پیکر دکل منی آرد جو آرد کا و رس و سرکین بزودا که سر خوب مرین
 بسر که سرشته ضا دکتد و یک سرکین بزرا با نیکر بچه نار سیده پاییز
 و ضا دکتد صفت داروی در یعنی داروی بزرگ آندده پیکر و مصطک
 سه درم و ضا دکتد سبیل کنیم درم بیل و زنجبیل و سعد از هر یکی یکدرم سنگ
 مثل نمک از دانه شربت دو درم تلخ درم سنگ واجب نیست که از
 درم دانه یک نرم سازند تا زرد و در بطرف جگر طعام نان بریان
 کرده بود و نیم رنگ غافیت و اندر نیم رنگ شکو طبر و تخم باد بایان و فاکوا
 هر دو نیم درم ازین تان را بده او کتد و اگر از کتد صبر کند

پایند سه جزو صحر

گوشت تیز و گوشت کبک و گوشت کجشک دهن بریان کرده یا اند
 بخود آب نجته و اگر از آن صبر نتواند ضرورت آب دهن با اندکی شراب
 پامیزند یا آب انار فاعیت کنند فضل سسم اندر علاج استسقا
 طس بقراط این استسقا را با بس میگوید بخشوع
 تنبیه ترین از استسقا طبعی است علامت وی ناف بیرون و شکم
 سبک بود همچنان که در دمی گران بود و اینجا بود وقتی که شکم و پراپند
 بدست آواز طفل و خیک آید در شکم وی باد و آب جمع شود آب کمتر
 و باد بیشتر باد بالای آب بود علاج وی اول مسهل نرم دهند و بر
 دهند و مسهل بزنند و محملات ریاح و مسملات استعمال کنند و شکم
 و پراپند و تکیه شکش را نرم دارند سپس گرم و نمک گرم دارند
 و مانند این و پوسته سمور و رو باه پوشیده و کند و زیره پوسته
 میخایند و طعام بخود آب بود پر میزند از میوه نارنگی و سیب و پرتقال
 و از ترناب و از سبزه پراپند و در همه انواع استسقا خالص و درین نوع
 حب ریوند نافع است صفت وی یکم که در تیز و جینی و خافت و گرم کسی
 از هر یکی سه درم غار بختن و یک درم مالدیون چهار درم میخایند و دو شربت
 دو درم در مخته یکبار بدهند فضل چهارم اندر علاج استسقا طبعی

علامت

علامت وی آنست که روی وی تپج کند و همه تن وی و با هم چشم
 و دست و پای وی آما سیده بود و تن وی مانند تن مرده بود و اگر
 انگشت فروش از در همه جای از تن وی منفاکی میشود و نزدیک
 یکی بن ماسویه تنبیه ترین استسقا طبعی است علاج وی یکم که در تن و تن
 معتدل کردن و دماغ را بفره کردن و معده را با باره فیفر پاک
 کردن اندر آب میزدند و آب کوکوشانند و اینجا که آب دریا
 نباشد نمک اندر آب کنند و چند روز اندر آفتاب نهند بجای
 آب دریا باشد حب ریوند که علاج طبعی موصوف است نیک نافع
 و از ارض شبرم که در علاج دمی موصوف است در اینجا نیک موافق است
 و مفید است ثابت بن قره میگوید اگر سه درم اهل کوفه و سخن کرده
 باب که در روی اهل نجته باشند بطریق سفوف بخورند در همه استسقا
 طبعی نافع باشد و در کامل الصاعه آورده است گوشت خارشپا
 خشک کنند و نرم بکنند و از وی یکم و دو درم تاسه درم باشد آب
 کهن بخورند نافع است و یکم استسقا طبعی را و اگر از این بیماری است باشد
 روانیست بر او اسهال که در کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه
 با

سبب و خشم

اندر علاج بیماریها کرده و مشابه و این فصل است
فصل اول اندر آماس کرم در کرده علامت های بی لازم مانند اول
دق و دست و پای سرد شود و کراخی و درد در کرده می ماند گاه در میخیزد
گاه ساکن می شود و آماس اگر در جرم کرده بود ساکن نبود و اگر غش
کرده بود در دست بود بالا را است نتواند کردن و اگر در دسوی حکر کشد
آماس در کرده است بود و اگر در دسوی مشابه کشد و آماس در کرده
جب بود اگر این هر دو علامت جمع شود آماس در میزد و بود و شوار
بر کشتن از ببلو بد بکیز ببلو و بر شکم و ببلو شود خفتن علاج او که
باسیت زشد اگر ممکن بود و مار الشقر بخورد باد و درم روغن باد
شیرین و پر میزند از آب خوردن و اگر صبر نتواند مزید مزید اندک
ز خوردن محمد بن ذکر یا میگوید شاختها از زرباب یکوشاند و بآب
وی اندک نمک پیاشند و هفت روز از این آب خورد و ببلو
حکر در کرده بود فایده کند این فایده فایده کند بکیز آب حلیه را
بامار العسل بنزد و فایده کند و فایده کند نافع است و آماس
کرم در کرده و مشابه بعد از این بود بکیز و نفیشت خشک کل خمر وی سید
و کل سنج از هر یکی درم مندل سپید و تخم خرد از هر یکی درم

آرد جو آرد با فلی از هر یکی چهار درم هم از م بکوبد و پیاز و آب غلبه
پیامیزد و فایده کند و اگر اسهال حاجت آید حقه نرم استعمال کند
در وی پنج خطی و بکند رو تخم کنان و حلیه و تخم خاوری جو شیده بوزن یک
سرخ بوی بر افکند حقه کند و بهترین مسهل درین بیماری انجیر
بامار الجبن است یا اندر آب کسنی صفت حقه نرم نافع است
مر آس کرده و تب تیز را و احتیاس طبیعت را و حارات را بکشد
بکیز و نفیشت خشک و تخم خطی و کشک جو و تخم کنان و حلیه از هر یکی درم
باد و من آب یکوشاند تا نمین باند و پیا لایت و ازین ده سیر
بکیز و بروی بریزد روغن نفیشت و روغن کل کشک از هر یکی درم
وقت حاجت استعمال کند هر شبی لعاب اسفند و شکر خورون
نافع و وقتی که اندر بول علامات نفیج معلوم کنی یا مقدار بول اندک شد
انگاه در بول خور و مثل زرد و نایق بر در این را مثل بدار که با استیفا
کی کشد و اندک علامات نفیج کی الفت که تب کمتر شود و شکر ریخته و کیشتر
صفت حاد دق الیه در تخم خاوری و تخم خیار و باد رنگ و تخم خورده و تخم کدو
متقشر تخم خورده و تخم کسنی و تخم خطی و تخم کنان و تخم لسان الحل و این همه را بر آب بکیزد
و بکوبد و پیاز و فایده کند و فایده کند و فایده کند و فایده کند

مسلم

با جلاب یکبار باید خورد و یکبار شب بگاه و یکبار آب خیار خورد
یا آب خربزه که در ابلج مندی گویند غذا نموده اسفناج و ماش
مغش و یکبار آب جلاب دهند مصلح و بیم اندر علاج سرد اندر کرده
علامه وی وی کرانی پشته بود شش که کمر بود و علامت بنغم و کسلانی
نای هر باشد علاج وی وی اولی کند بعد از آن کلک کبیرین عسل خورد
و دایما دشت آب انجیر خورد و صفت وی بکشد انجیر زرد آن قدر که می
باید و بر وی آب ریزد تا آب زیر وی دو انگشت بر آید و پزند تا
مهر شود و باند یک شب و پالانند و آبش را بپزند و نیمه آب
عسل کنند و قوام آرند و استعمال کنند و ضحادی که نافع است هر
اورام کرده و مثانه را از ترکیب بچین الدین سمرقندی است
رحمة الله علیه صفت وی بکشد با بونه و تخم کتان و سپوس بارنگین
که چند بپزند و ضحاک کنند نیم گرم برهمنی جای و عاندر ایتانوی بجای
دملن میگویند برهمنی کند و غذا کنند صاحب ورم کرده از جماع است
از بهر آنکه به بیماری رسد که علاج بپزند و در یک شود و معتد
کند از خشک و برک کرب و یک بکشد و برک خطی و سپوس
سرد و بپزند و در یک سیاه و شاق و تخم خیار و تخم خربزه و در دهن

کند

که چند ساخته غذا سپوس آب و روغن بادام مصلح سیم اندر خون مزین
و سوزش آب تا ختن در ریشها که در مثانه و کرده بود علامت وی
اگر بول خون از کرده بود خون ببول نا آمیخته نباشد لیکن فشرده باشد و
پاره پاره باشد آید و چیزی سیحون ریسمان طی فرو آید و بول
معتدل در غلط و از غشیان نباشد و اندر نواسیح کرده در وی باشد نگاه
در وی اندر میان پشت باشد و بر رانها فرو آید گاهی میان کتف
پیاید و خون تنگ باشد و از خلیدن مثانه و سوزش و درد خالی نباشد
و اگر بول خون از مثانه بود و چون پیوسته بود علاج وی اگر مزیدین
خون از کرده بود و مضد با سلیق است و از همه چیز نارنج و شور و تیر و زرش
برهمنی کند و آب اندک خورد تا حاجت اندک افتد و ش آب نفیسه
و شراب خشخاش خورد و اگر مزیدین خون از مثانه بود این ضحاک و مثانه
نه از نافع باشد بکشد آرد جو و کاک بقدادی بریان کرده کلک و کل
سرخ حنظل شاف امین بارک سماق خرمای قصب همه را باب لسان کل
سحق کند و بچین کند و ضحاک کند اگر ببول خون سوزش و حرارت
نباشد این نرمی استعمال کند بکشد و فطر اسایون و تخم کرفس و فسیون
دول و مور اسن و تخم خیار و تخم خیار بادونک و تخم خربزه و تخم خرفه

و تخم کدوی شیرین همه را نرم بکوبد و بار ال عمل معجون کند و قرضها سازد
 و شب بت یکدم باب غسل ساده دهند اما اگر حرارت باشد با آب شنبلیله
 دهند این سر اینون بگوید هیچ چیز فاضل تر نیست در علاج قروح آلات
 بول از شیر خوردن و از آنچه خشک بر میر کند از بهر آنکه در وی جلی است
 ریش را جلی میدهند و از اتحام مانع میشود صفت اقواس شب کنگر است
 و بول خون را بکبره و شلج کوزن سوخته و کثیر ادش بانی و کل اینی شسته
 و کلن رو تخم خرفه از هر یکی یک جویمه را نرم بکوبد باب عصاره خرفه قرضها
 سازد شربت دو درم سنگ بسایند و بدیند هر روزی باشد آب
 و فنی که شیر خوردن علاج کند واجب آنست که اول شیر خورده و چند
 روز سپس شیر بخورد و در آخر شیر کاو خورده و شب بت نفیسه و شیر هر دو در
 ساکن کند و اگر درد اندک بود و اگر درد سخت بود و ریشها اندک تنبیه
 و اندر سر شانه حقه کنگر تنبیه را بشیاف سپید صفت شانه سپید
 از فرا بادین در دین قلاسی نافه است در ریش شانه و او تنبیه را بکبره
 سپیده و مغز زوت و کند و وضع هر چه در شانه است و دم الاخون از هر یکی
 یک جزو و فواید شانه بکشد با شیر یا آب استمال صفت شانه سپید
 و یک سپید شسته و در مغز زوت و در کثیر ادش شانه از هر یکی یکدم

اینون نیم درم با شیر زن شانهها سازند اول بار ال عمل حقه کنند
 و بعد از آن در بول بدیند مثل تخم خرفه و تخم کدوی شیرین و بعد
 از آن این شانه را اندر شیر زن حل کنند یا بر دغن کل یا با حقه
 کنند اندر شانه و صاحب ریش کرده و شانه را از حرکت باز دارند
 خاصه از جماع و غذا از ایشان اسفید اما مجوزه بخت و بدل آب شانه آب
 ریواج با شراب غوره یا شانه آب مورد دانه یکا رد اند و فنی که بول
 از خون پاک شود اما حقه بول را محمد بن ذکر یامی بگوید اندر علاج حقه
 البول سستی و تقصیر نشاید و اگر در اثر ریش و علاج ویر اسهل دارند
 بقروح شانه و اخیل میرسانند و این دارو نیک مفید است بکبره
 منقر تخم خرفه هر درم منقر تخم خیار و منقر تخم کدوی شیرین تخم خرفه و
 خشکاش سپید از هر یکی ده درم شانه و کثیر ادش سوس از هر یکی
 سه درم تخم تنک سپید و درم شکر مثل همه دارو با بادوسه درم
 شانه نگاه درم بادوسه درم شانه آب نفیسه یا بجلاب بطریق شانه
 بخورند صفت قرض کبره با نافع بود و در خون دریم آمدن را با کینه و مریش
 رود کانه را در آیدن خون را با کینه و کبره با نافع بادوسه درم از هر یکی
 پنج درم کلنار و عصاره الحیة التیس یا الحیة التیس و نفع عر سب و کل اینی

تخم فندک درم صم

از هر یکی یک ددم سنگ کند و تخم کزنس و ایندن و خون سیاوشان
و طباشیر از هر یکی دو ددم سنگ همه را بکوبد و به پند و قوس بند
شرقی و در ددم سنگ باب آبی بچشد تا بخورد دیگر بول خون باز دارد
بکمر و کمر با دناسته و کثیر او منع عری و مغز تخم کدوی شیرین
و مغز تخم خیار از هر یکی سه ددم کلک را قاقیا از هر یکی یک نیم ددم با
لعاب اسبغول با آب سکنجبین بکشد و اقراس بکشد با عصا و
خود دهنه با آب سماق دهنه فصل چهارم اندر علاج کر که اندر
مشانه و اندر قصبه کرده بود انکه اندر مشانه بود علامته وی خارش
و سوزش پوست بود و بیرون می آید با بول همچون پوست کبریا سبزه
علامت انکه اندر قصبه مجرای البول بود خارش و سوزش پیوسته
بود و دردی شود وقت میزدن علامت انکه اندر کر و دهنه بیرون می
آید همچون لعاب و همچون کل یا مثل گوشت بار یا دهنه و هر دو در
خارش خوش می آید علاج وی اولافصد با سلق است اگر ممکن بود
پرمیز کند از تخم و شور و ترش و بهترین چربی قی کردن است
در هر سه روزی یا پنج روزی و مسهل شاید و هر روزی حقه کند صفت
حقه وی بکپرد با بونه و اکلیل الملک از هر یکی یک کف برک کرب و بر حکند

از هر یکی یک مشت تخم معصفر نیم کوفته و تخم کستان و حبه خشک و غناب
و سپستان و سپوس و از کل خیر و از هر یکی یک کف کشتک جو کشت
کلان سبوس را و کل خیر و در او در خریطه فراخ اندر کشتند این همه را
بچوشانند با محون مارا الشیر شود و پالاید و از وی صد ددم سنگ
بکپرد و بروی ریزد پست درم روغن نفثه ده ددم شکر نیم ددم
استمال کنند و تحت چتر نامی با بک کشتان را بشوید و پاک کنند چون
تخم خیار و خیار باد زنگ و تخم خربوزه و رب سوس با جلاب بخورند
با کشتکاب و هم سود دارد که شیر با کشتکاب بخورد و با بشوید مشانه را
پاک کند و حقه کند مشانه را با لعاب دانه آبی و شیر زنان و روغن
کل و از بس انکه مشانه پاک گردد باشد او را در دهنه و دهنه که خشک کند
آن ریشه ها گوشت بر آرد چون
بکشد بدین ماند و نیز سود دارد ایشان را شیر بز یا صغیر
و کثیر او کل از منی بچوشند و بدهنه تا بخورد و اما آن و از دهنه که کست
مرین علت را شاید قوس کاکب و قوس سست است فصل پنجم
اندر علاج سلس البول بیرون آمدن بول باشد یا بخورد و بی
سبب دی سبب دی و نری مزاج بود و سستی مشانه بود و با وی

تشنگی بود و لاغر نکرد علاج وی فی کردن بود و پخته های گیرنده چون کند
 و کشنیر بریان کرده و بلوط و انج بدین مانند و نیز سود دارد این دارو صفت وی
 بکیر و بلوط بزرگ فرغ کرده یک شب از روز و باز بریان کرده در مایه کاپا
 و بلید و آند با آبی بپوشاند و باز بریان کنند تا بهمه را بکوبند و به پزند
 شربتی از وی هر روز سه درم سنگ نباشد بخورد با نانید و این ماسک البول
 بکار داشتن سود دارد صفت وی بکیر و کند و تخم حلقه شسته و بعد
 خالصان و تره و فوج در اسن از هر یکی برابر گرفته و پخته اند و مسجیم کشند
 شربت با باد و شبانگاه سه درم سنگ بخورد و گفته اند که شربت
 رو باه بریان کرده سود دارد فصل ششم اندر علاج دیابیطس
 این علتی است که سبب وی از گرم شدن مزاج کرده باشد غیر طبیعی
 ملکست وی تشنگی با فراط و ایم و مان خشک باشد و بهر در آن
 آب در حال که خورده باشد هنوز رنگ ناکرد اینده پیرودن آید و آن
 بول با بزرگش و معنی دیابیطس بحسب المدولات و اللد و آره گوید
 علاج وی مار الشیعر باید خوردن و آب و نارد آب غوره و
 کافور و استسکین و اوت کردن و خفیه نماد است و همچنان آب
 دونه ترش و مرقق کرده بپوشد بجای آب خوردن نافع است و لایق

دیابیطس همیشه بکار داشتن صفت وی بکیر و تخم لک و تخم خرفه از
 هر یکی پاتره درم طباشیر ده درم شنیر پنج درم کلنار دو درم کل ارنی
 چهار درم کوفته و پنجه شربت سه درم باده درم رب غوره بیاید خوردن
 یا باب نار ترش و کلاب باید خوردن داروی معتد و مجرب است این است
 را بکیر و قشور کند از هر یکی یکینم درم سنگ حله یک درم سنگ حفت
 بلوط و بلید زرد از هر یکی یکینم درم سنگ خرتوت چهار درم سنگ
 حبث الحدید دو درم سنگ کوفته و پنجه شربت دو درم سنگ باده
 درم سنگ کوفته پنجه رب غوره و این نهاد بر کرده و جانیین نمند
 بکیر و صندل سپید و کل سنج از هر یکی چهار درم سنگ برفقوناسه
 درم سنگ کل ارنی سه درم سنگ کلنار چهار درم سنگ کوفته و پنجه
 باب تخم خرفه پامیزند و برینند غذا و دونه ترش و مرقق و آب
 با استعلاج و مزوره کشک جو و مزوره سود غوره و مانند این و سیب
 ترش و زرده آله ترش و خرمای سندی و طفشیل اندر عدس مرقق باب
 غوره دهند فصل ششم اندر علاج عسل العید این اند که بول اسانی را
 گویند و شول و لاس با سبب این با سبب با سبب با سبب با سبب با سبب
 و در آب بزن نیم گرم نشاء و روغن کلای مالند و بول غافله برین

عسیر گویند

حب المحب و سعد و مرو و خالجان و فوف و شاح و فرنج و اسن خشک
 از هر یکی پنج درم این همه را بکوبند و سفوف کنند شربت سردم بپزند و
 سه درم شبانه گاه و اندر کتاب الکافی کنند و بلوط از هر یکی صد درم و
 صاحب ذخیره اندر کعبه السعدیه آورده است از هر یکی جزوی برابر غذا
 فله خشک دارد و از غذا سه و خدر کند و پوسته انچه خشک و مویز متقا
 با بادام مقروطه مغز هر دو بریان کرده خورد و پرمیز کند از طعام سرد
 و زباد انگیز چون سبزیها و دانهها و از مایه میوهها و شیرها و از چهار
 نوع غذا خدر کند وقتی که پی سوختن بود شور و تیز و ترش و تلخ خامه
 از باطنگان و انچه بوی ماند فضل نیم اندر علاج سنگ کرده و مثانه بسیار است
 اما علامت آنکه سنگ در کرده بود دردی بود اندر کرده گاه اندر گاه
 و گیز که بیرون آید بدشواری بیرون آید اندک اندک و انچه بیرون
 آید سیاه رنگ بود و اندر وی خون رنگ سیخ بود یا زرد و آنکه
 که اندر مثانه بود علامت وی آن بود که بول ایشان سپید بود و تنگ
 و بدشواری بیرون آید با درد و اندر وی چیزی بود مانند یک سپید
 یا خاک تر رنگ و قلیب این همه پخته شده با پیاده بود و بوقت کیز
 کردن و نیز مقصد ایشان بیرون آید بوقت کیز کردن و بیرون آید سنگ

بیش از آید بول کیز و این چهار را قلیب میخارد و با قلیب بازی میکند
 علاج وی این معجون اندر پرایدن سنگ مثانه نیک عجیب است
 وقتی که مداومت کند محمد بن ذکر یا میکوبد بسیار کس با این معجون
 سنگ مثانه ریزه شد و بیرون آمد صفت وی بکوبد حبلیسان
 و تخم ترب و دو قوطی فطر اسالیون و پوست پنجه کبر و پوست پنجه عاوشیر
 و بادام مقروطه و حب الفار و او خرد سعد و سنبل و سلیخ و سفور دیون و
 حرم و جنطیانا و زراوند کرسیر یا بانی و اسارون و فردمانا و مر و اشقی
 و سکنج و مر این ضمعه را در شهاب تنگ حل کنند با در مار العسل و در آن
 دیگر را بار و غن بلبان جوب کند سیر و یا صمغ عذوق معجون کنند و جها
 بنزد شربت هر روز و درم سنگ منجی محمد بن ذکر یا و نسخ دیگر شربت
 از پنجم درم سنگ با یک درم سنگ با یک کرسیر و پرسیاوشان
 و اگر با این دانه مقدار دانه سنگ خاکستر کز درم بدیند سخت
 مفید باشد صفت وی بکوبد عقارب را و در دیک نواندر
 کند و در تنور کرم اندر تری خشک نهند و باند تا شش ساعت کزد
 و بیرون آید و خنک کنند و تنور یک گرم فی باید تا عقارب انکشت
 سیاه نشود همان قدری باید که خنک کرده شود و غن کز نیم نیک

و مثل بیل و فرنج از هر یکی
 برابر عقل و اشق و سکنج

تخم حرم

مفیدست و در ریزانیدن سنگ مثانه و در ماییدن مثانه را و چکانیدن در پیل
صفت روغن کزدم پیکره را و نذکره و جویانا و سعد و پوست خج کبر از هر یک
ده درم و نیم کوفته و بروی ریزد نیم روغن بادام تلخ و بنهد در آفتاب بکشد
بعد از آن پالایند و نقل را فاش رند روغن را بپزند و ده کزدم زنده را بپزند
همان ساعت و درین روغن بکشد و سرشیش را استوار کنند و در آفتاب
بهند و هفته بعد از آن صافی کند و استعمال کند و از نیمه قوی تر خون نکشد
زبان عرب میگوید بهترین وقت گرفتن خوش آن وقتست که نگه
رنگ گرفتن آغاز کند و این که چهار ساله می باید و دیگر نو بپزند و در
وی آب جوشانده تا شوری و یک پیرون آید و تکه را بکشند و خون اول
و آخر باشد تا رود و خون مثانه را در یک پیکره بند و بماند تا منده و ریزه
ریزه یزند و فرسها سازند و در جای شبک با درخورد پاک بپزند و زیر
دی چتری تنگ بپزند تا کرد و خاک را نگاه دارد و در آفتاب بپزند تا خشک
خشک شود و از نذات و نم نگاه دارند و بعد از آن نرم بپزند و وقت حیات
استعمال کنند و مقدار یک مثقال است و ملحقه از معجون
و از آنکه در چهار مثقال است و از آنکه یک مثقال است اندر شهاب
شیرین یا اندر آب کرفس این سه مایه میگوید چون که نافع است

مرد در کرده را و سنگ کرده را و مثانه را مثل وی میست اندر ریزانیدن
سنگ را از اگر ریزه کند با بول پیرون آید و زخم دیگر شدن را مانع باشد
و در کرده را ساکن کند اگر اسنگ بود یا از روم و این را باید اندک نام
میکنند بسبب غایت منفعت و هم این سه ایندن میگوید در کبابش
خود اندر علاج ریزانیدن سنگ کرده و مثانه پیکره پوره ارسینه پنج درم سنگ
بکوبند و بویزند و با غسل بپوشند و در عصاره ترب پیست و درم حل کنند
و در هر سه روز یکبار بخورد نافع آید و از اختیارات کند ی ترب را بپزد
پی برک و فاش رند هر روز ده درم سنگ را ریزه کند نجاصیت
نیک عجب است و غذا دهند ایشان را زود کوار باشد چون خود آب
از خود سیاه نخته بروغن کور یا روغن زیت یا روغن کبجد سپید
کرده و از گوشتها گوشت مرغان دشت و کوی دهند و گوشت بز غاله و
گوشت مرغ دهند و از میوه نامرغیاری و خیار باد رنگ و خربوزه و انگور و
انجیر و انجیر خشک و اندک شکر با آنکه تنگ بود و سپید و روشن با غسل
دهند با شراب سپید آینه و این سه مایه را علاج بسیار است و اگر در
پایم این مختصر کلام شد و این سنگ چند نوع است یکی سست بود
بدار و زخم و دیگر صلب بود بدار و زخم و نیا بدار و دیگر مایه علاج باید کرد

و اگر با این دارو ناشاینا بدشک کند و سنبک بیرون آرد با سب
 پیست و ششم اندر علاج بیمارها که با مردان خاص است نه فصل است
 فصل اول اندر علاج اماس قضیب و خایه بی باید نگاه کردن اگر
 آثار خون غالب باشد یا حرارتی رک با سلیق زرد و صفاد
 کنند با محلب و آرد جو با آب کشینر تر و آب کشنی پامیزد و بر نهند
 و اگر حرارت نباشد آرد با قلی و آرد حله و با بونه و پیه مرغ الدر سیخ
 جنین کنند و بر نهند و دیگر کرب را بنهند و با آرد حله جمع کنند و صفاد کنند
 یا کپور آرد با سب یک جز و کون نیم جز و هم از م بکوبد با روغن کجند
 پامیزد و صفاد کند و هیچ چیز از این مفید تر علاج نیست در اماس و
 ریش قضیب از قی کردن فصل دوم اندر علاج ریش حبش که
 بر قضیب و خایه بود پیکر و شفاف مایشا و غمزوت و کلکسار
 و کل سرخ و مرد اسنک و سیانید و بروی بر آید و به یک
 منفعت بیشتر است درین علت از دارو دیگر فصل
 سیم اندر خارش قضیب و خضبه بود ترشح بود و اولافند با سلیق
 زرد و قی کنند و از خیز نار تر پیم کنند و با طین و در آن حجامت
 کنند و یکتر خایه و قضیب با دیوچه بر نهند یا کپور و شفاف مایشا

و افاقیا از هر که نیم درم نوشاد و هر کی دانکی سنبک زعفران نیم
 دانک سنبک اسنق مثل هم دارو با بکوبند و بوزند و بروغن یا سبکین
 پامیزد و طع کنند و اگر بسوزاند و روغن کلک یا سپیده مرغ طع کند فصل چهارم
 اندر علاج بالا رفتن قضیب از آب سه دو هوای سرد و شستن
 نگاه دارد و هفت روز پوسته بکوبد و در آید و بکوبد و در آب گرم نشیند
 خاصه در آب کورد و دونه ای که از نقره ساخته باشند اندر اعلیل وی کنند
 و بدین سخت تا حالیان دمیده شود و آید فصل پنجم اندر رفتن شق بر شو
 شکم بدید آمد در تیمکاه علامت است هرگاه که اسنانا خنبد بجای باز
 رود و باز گشتن وی با فو افر بود و با دست فشاردن در و کند
 و سخت بود روده فرود آمده و اگر وقت باز گشتن تا افر نکند و با سودن
 نرم بود پیه فرود آمده بود که او را بزبان عرب ثرب گویند علاج هر دو
 نوع است که باز کرد استد برفق و این صفاد بر نهند و صفت وی
 پیکر دوز سر یعنی غنچه سر دو جز و دوز نکوش خشک و ماز و سعد و
 افاقیا و کند و وضع عربی از هر یک یک جز و وضع عربی را با شباب
 عمل کنند یا با سب که دارو مانده کوفته و خیمه بوی چرا کنند و بایند و
 صفاد کنند و بر نهند تا سه روز نکشاید یا هفت روز و قی که کشاید

پیاده از اسنانا محسبه بعد از آن بکشد و اگر بچکان از ابو قیده میگویند اندر کسبه
 خایه بدید آید اگر آب ریخته می شود قیده اما کوسیند و اگر بدل آب باد بود
 قیده ارجح گویند علاج وی آنست که مقل را در شهاب حل کند و طلی کند
 بادی که در خایه بچکان میشود پیکر درک سداب و نرم بگوید و از وی پیکر آن
 مقدار که ناخن یا بر کجند و هر روز با شیر مادر بخوراند نافع باشد و صاحب
 این علت از حرکتها و کارها سخت پر میر کند خاصه بعد از طعام و آواز بلند
 نکند و چیزی که آن بر ندارد و پوسته بسته دارند و باقی و لویا البته بخورد
 و از سبزیها عدس بخورد و چیزی خورد که پوسته طبیعت را نرم دارد
 و از طعامها و میوهها باد انگیزد که اگر صذر کند چون عصبیده و گوشت کاه و
 از میوهها چون مرود و سیب و آبی و خیار و خیار بازرنگ و انجیر بدین بند
 و خاصه از جماعت کردن و پیاده رفتن و دیدن و بستن و چیزی
 از زمین بر کردن و سر فیدن سخت و ازین همه صذر کند فصل ششم
 اندر علاج بسیاری شتوت که منی بسیار در او وجود دارد و در او قیام
 بسیار شود و این از بی طبعی فلان بود و قیام منی بود و در وی سنج بود
 و توانا بودت جمیع علاج وی منی کند و شکم اگر در چرخ از ترش و طایفه
 چون غوره و تخم و بویج و ترش و سیب ترش و آبی ترش و کمر

و تخم خرفه و کشنیز و دونه ترش و ازینها بکار دارند و دیگر تخم کوک و تخم خرفه از
 هر یکی سه درم سنگ بآب ترشک بخورد و این دارو مالک شتوت جمیع
 قطع میکند پیکر تخم کنب و تخم خرفه و تخم کوک و تخم شبت از هر یکی شش
 درم سنگ شربت سه درم باب تخم خرفه و این دارو مفید است نبات
 درین معنی و این دارو را قاطع نسل میگویند تخم پنجه انگشت ده درم پیکر
 برک سداب و برک پنجه انگشت از هر یکی پنجه درم زرد و سعد و کلندر
 از هر یکی دو درم بگوید این همه را و سفوفی کنند از وی سه درم سنگ
 نباتا بخورد از پس وی شهاب غوره یا دونه بزنجور نافع است فصل
 هفتم اندر علاج بسیاری منی و ویدی و منی علاج وی با چوب
 می باید که در وی قبض و تخفیف بود مثل این دارو پیکر و تخم سداب و اینون
 از هر یکی دو درم سنگ کلندر و کل سرخ از هر یکی سه درم بگوید و بوزند
 شربت سه درم پیکر زفر نیون و خرمیان و سعد و نافع و خا و قسط و دار
 بلبل کوفته و پنجه نا اندکی مشک تنقی شده بروغن سداب اندر کنند
 بدینار و خایه و اندر حوالی این مالند و قی کنند از طعامها که تری فزاید
 بر میگویند و کهنه و دارو مشک بکار دارند و الله اعلم فصل هشتم
 اندر علاج ضعیفی شتوت مباح است مردم مجرد و مزاج سرد و آرد و بای باید

دادن که گرمی کمتر بود و اگر دارو مار کرم پشته خورد اندر کار ضعیف تر باشد
صفت داروی که کرم مزاجانرا نافع باشد بکپنه تراکمین چهارده سیر
ویراباب سه دیکه ازند و پالایند و روشن کنند و باز بروی انگشت شیر
تازه بنین هر دور اباتش نرم بپزند تا قوام غسل رسد هر شبی وقت خفتن
دو کفچه بخورد نافع باشد صفت داروی دیگر بکپنه پارسید
و بکوبند و بفت ازند و آب وی بکپنه بنین و غسل بنین هر دور اباتش
نرم بپزند تا آب پیاز برود و غسل باند و نیک بکار دارند تا نسوزد و هر
روزی دو کفچه باب کرم بخورد و اگر از دوغ تازه و از جفرا ت تازه و از امرو
و تخم مسنوت کرده بخورد قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه
و بوی کافور چندان قوت یابند که عجب دارند و اگر کسی را مزاج سرد بود
این بخورد در آب تر تریک فرغار کنند و اعتماد درین باب با غذیه بود
یا بیدار و تا که با غذیه نزدیک بود از بهر آنکه فعل غذیه درین باب تأثیر است
از فعل ادویه از بهر آنکه ماده میشود به تن میسر و فعل در او تأثیر نیست
و اما غذا آنکه مرایش از اسود دارد و قلیه پیاز یا پیاز بسیار بخشد تا کینه
برزده غایب مرغ بروغن کاه کرده و بکوبند و آب با کوبه تر بچسبند تا بکشد که اگر کرده
کرده باشند و گوشت کوه سفند را که باب کنند بر زرخشت کباب

کند خاصیتی دارد درین دانه شسته بهما و حلوا با فروشته باروغن کاه کرده و نمایند
کوفته بروی انگشت نافع باشد و اما این چیز تا که باه را کم کنند ترش و قاهز
چون آبی ترش و همه کرم و لطیف کنند چون سداب و ماتد و از بهر آنکه
نفخ را کم میکنند و قیام را منع و همه کرم و لطیف چون جلاب و نفثه و
شراب نیلوفر و جالینوس میگویند در نیلوفر خاصیت است در قطع کردن
جماع و ضعف کردن و بوسیدن وی و مالیدن روغن وی و خوردن مرهم
وی اما آنکه زیان میکند مانده شدن و بیخ خوردن و پوسته کرا به ترن
و عرق کردن در کرمه و باز ن حایض جماع کردن وزن نارسید جماع
کردن و ازین چیز نامردان را زیان دارد شاید که مرد وقت جماع
زیر خند وزن بالا نشاید کرد که در کرده علت بسیار پیدا شود و وزن نازا
خوش باشد اما مرد را مضرت باشد و منی و فرجه مانند آسان پیدا شود و
بر سر پا ازال بریزد مرد که ریش مانند و اخیلی می شود و غری شود و شاید
وقت ازال منی را حبس کردن غری شود و استاده جماع نکند که درد کرده
و درد قطن حادث می شود گاه باشد ریش قصب و ارنه می شود و
جماع بر امتداد برستی نشاید و کرسکی و تشنگی و با حال غصب و مانند کی و غم و ریت
و اندر کرمه و بعد از کرمه باشد این چیز نامردان را قوی زیان دارد و فصل

نهم اندر انتشار داریم که موری است که بتشیع میرساند و اگر کسی را دایم قیض
 برپایه شش برای استاده بود علاج دیا اگر آنجا علامت گرمی بود فصد و قی کند و اسهال
 نکند و آن دارو را که مری را کم کند و با کافور است و آن دارو را سرد و خشک بود
 بکار دارد و اگر علامت سردی بود آن دارو را که قطع نسل میکند بخورد و غذا را
 که در فصل ششم ذکر کرده شد اینجا بکار دارند با سبب است و نهم
 اندر علاج بیماری که بازمان حاصل است شش فصل است
 فصل اول اندر علاج احتباس حیض یا استادن زن یا طبیعی
 بود یا طبیعی نبود اما آنکه طبیعی بود سه گونه بود و او را علاج بنود یکی آنست که
 زن بار رسیده بود و دیگر آنکه زن را حامل بود و او را حیض نیاید و نیز زن
 که بچه را شیر دهد و او را حیض نیاید سیوم آنکه زن چون جهل را شود یا
 بخواه و نزدیک ثابت بن قره اول بسته شدن حیض سی و پنج سال است
 و آخر وی شصت سال اما آنکه طبع نبوده سبب وی با حار است پیوست
 بود در رحم یا تعب سخت بود یا پیوسته خون آمدن از پنی بود یا قوی
 فر بود یا قوی لاغری بود یا با سوز بود و در رحم مانده بود در رحم اما آنکه سبب
 قوی بود علاج وی ریاضت است و حقنهای نیز استعمال کردن و آن
 تدبیر را که از بهر لاغر کردن است و داشتن اما آنکه سبب لاغری است

بدره

علاج وی آن تدبیر را که فریاد کردنت میکند اما آنکه سبب تعب است علاج وی
 فراغت و خوش دلیست اما آنکه سبب حرارت و پیوست است علاج
 وی فاصد و لیست اما آنکه سبب سده است علاج وی رک صافن کشادن
 و هر دو ساق را حامت کردن و دارو را که در حیض خوردن صفت دارد
 که حیض فرود آرد بکیر دلو یا سنج و حلیه از بهر یکی یک کف اینست
 پنج درم سداب خشک سه درم رومس پنج درم هم را با سه رطل آب بپوشند
 تا یک رطل باز آید و پالانید و این آب را سه روز تا شش تا بخورد هر روز
 نیم گرم و اگر با این یک درم سنگ و حمر تا بخورد فعل وی قوی تر گردد دیگر
 بکیرند سلیمه و قسط از بهر یکی برابر بکوبند و بویزند و هر روزی از وی دو درم
 با شراب خورد صفت دارد وی دیگر بکیرند پوست پنج توت ده درم تخم
 بادیان از بهر یکی پنج درم ناخواه سه درم هم را بپا رطل آب بپوشند تا یک
 رطل باز آید و پالانید و سه روز تا شش تا بخورد هر روزی با ده درم غسل صفت
 شافو که حیض فرود آرد بکیرند حرمیان و مشک و هر دو را با آب بپوشند و با روغن
 پامیزند و بر پشی را بکیند پنجم را چون کوی پیچ و بخت تن بر کیرد از پشیر
 صفت دیگر بکیرند پیرز و حرمیان و هر دو را با آب بپوشند و با روغن
 کاو و آب سداب پامیزند و پنجم را با وی ترکیب کنند و بخورند تن بر کیرد

و این نیک و عجب است یزدان علمت یسقط الجین زنگار و زویر یک یک
درم سرش نیم درم شفاف بند و بوقت حاجت بکار برد صفت شاف
دیگر بکندر مرودینه و اهل و سداب خشک از هر یکی یک جز و پوست خنظل
و کندش از هر یکی نیم جز و همه را نرم بکوبد و آب بودینه و آب سداب
پا میزند و پشم را درین آب ترکند و بخوشتن بر گیرند صفت تکمیدی
که حیض فرود آرد بکندر نشبت و بابونه و ادخروم زنگوش و سیخ و قسط
و اکلیل الملک و حماما و کرب و کندنا و سداب و بابونه و شونیز و کرم کرفس
و سعفر و حاشا و بوی مادران و قردمانا همه را بافتا به اندر کند و آب بکند
و سر آفتا به استوار کند تا بخار از وی بیرون نیاید و نیک بخوشاند نگاه
این زن را بر کرسی بلند بنشاند که میان کرسی سوراخ بود و آن آفتا
را بر کرسی برزند و کرد بر کرد استوار کند و آن سر غر و دیگر را سوراخ
کرسی بر آرد و زن بر کرسی نشیند و آن سر غر و دیگر بر آرد و قوی بود
بخوشتن بر گیرد تا بخارات بوی برزد و جدا بکند طاق و دارد بر کرسی
بخار و اگر از پس آن این آب را بطبعش پخته بخار و اندر پالایند و چون
کری این آب کمتر شود زن بوی اندر نشیند و آن آب کرد بر کرد خویش
بریزد نیک شود و در دهن باز همچنین کند تا آن آب بدو از دهن خارج شده

پودینه

فصل دوم اندر علاج حیض آمدن بسیاری باید کرد بعد از آن
دارو ما استعمال کند مثل اقراص که باک در باب بواسیر باید کرد صفت
داروی که خون رشتن باز دارد بکندر سادنه عدسی و دم الاغ و کهنه بوسید
و شب یانی و کلنار و کل ارمنی و کل غنوم و تخم خرفه از هر یکی برابر این همه را
بکوبند و بویزند و شبتهی از وی دو درم آب سماق و سماق را در کباب
فرغار کند یا رب آبی بخورد یا باب لسان الحمل یا آب که در وی زرک
جوشیده بود بخورد این دارو در قطع حیض سخت مفید است و صفت و
بکندر شستین و شیخ و سداب برابر کوفته و پنجه هر روز و درم بدهند
بعلاج دیگر حاجت نیاید جالینوس میگوید زنی را چهار روز و شب از
رحم خون رفت هیچ چهره ایستاد مگر آب لسان الحمل حقه کردم همان
ساعت ایستاد و این آب صفت او قیه کم بود و اسحاق و غوره و نار
دانه بکوشت یک بخت یا بتدو و از میو تا آن بکار دارد که در وی سکوکی بود
یا ترشی و گیرندگی چون سبب ترشش و امرو و سنج و آبی و انار ترش
و آنجه بدین ماند و از همه شیرینجا و حلوا و از حرکتها و چیرتا که خون را گرم
کند و پفراید بر میز کند فصل سیم اندر علاج بارانها که ترشح زمین
اگر سبب حرارت بود علامت وی رنگ حیض زرد بود یا سیاه و

تیر بود علاج وی رک صاف کشاید و مار الشیخ و آب غلب الشعلب
 و بز قطن خور و در نیم سپید را بر خوشن کیرد و اگر سبب سدی و تری
 بود علت وی خون حیض پر بود و زنک وی بسپدی میل کند علاج و
 مار ال اصول بار و غن باد ام نفع بار و غن پید آنچه خود سحر پناه و دوار المشک
 خور و این دار و سخت مفید است و اگر رطوبت پر بود صفت وی بکیرد
 کند و سه مد و سک و اقا قی و باز و نرم بگوید و با پشم بر خوشن بر کیرد
 این سرافینون میگوید اگر زن سه روز شاره عاج را بخورد هر روز و در نیم
 اگر زن عقیم بود بار کیرد و فصل چهارم اندر آنکه بچه نشود
 چون آرزو بود مرد و زن از ایازن را که ایشان فرزند نشود حید زن برین
 کار آن بود که چون از جماع فارغ شود زود بر خیزد و کونه خویش را بر زمین
 برزند تا منی مرد از وی فرو آید یا انگشت اندر کند و منی را از آنجا
 بیرون آورد یا منی از پس پاره مک بجوشن بر کیرد و با بیا بزنند
 یا مرد تصنیب خویش بقطران پالاید انگاه جماع کند یا همد کند که اثر آن
 بر عزم افتد یا منی تصنیب را در غن پالاید وقت جماع این میله کند بچه نشود
 فصل پنجم اندر آنکه زادن آسان شود علاج وی
 چون زادن نزدیک آید هر روز که باید آید و آید و اندر آب زدن نشیند

و نیم من بکیرد و روغن بادام بروی ریزند و بار یا سه بار بخورد و اگر شیره
 باند عطسه کند یا کندش و با بیل و سر منی بکیرد تا عطسه باز کرد و قوت
 فرو سو کند و دود کند با مرکی و پیرزد و جاوشیر و گوگرد و اینهارا باز هر دو کاو
 بسر کنند و گوپاسا زدن و زیر زن دود کنند مشیمه را و بچه مرده را فرو
 بی آرد بکیرد و تخم حنظل و قسط و برگ سداب خشک از هر یکی سه درم با هم
 یک درم بزهره کاو بسر کنند و بر عاز و ناف و گرد ناف باند صفت شاذ
 که بچه را بیرون آرد یا مرده بکیرد و مرده سیاه و جاوشیر و زهره کز
 کاو و از هر یکی برابر هم را بکوبند و شافها کنند در از و بر جم بر کیرد صفت
 داروی که نافع است مرد شواری زادن یا بچه در شکم بکیرد بکیرد مر جاوشیر و
 سکج از هر یکی برابر شربت سه درم سنگ بانی که در وی خوا و حله نجبه
 باشند و هر علاج که فرو د آوردن حیض را سود دارد بچه بیرون آوردن
 را نیز سود دارد و اگر زن بانفاس راتب و در درم شمشاد بکیرد گرم
 اندر نشاند و مار الشیخ بخورد مر آب کشیده و بعد از ولادت درد رحم باشد
 شور یا با شک جود جو بوی زرد و بخورد ابتدا این مانع ملت نباشد
 و ترتیب کند فصل ششم اندر علاج آما سبتان زنان اولی باید سرکه
 را با آب پیامزند و کر مکنند و سبتان اندر وی بکیرد کند یا سفوف بوی ترکند

و بهستان برزند با سر که دروغن کل آب پیا میزند و همچنین تکیه کند بعد از آن
برک غلب الثعلب بگوید و باروغن کل مرهم کند و بهستان برزند با تخم گزنه
را بگوید و سر که زکند و بهستان برزند نیز سود دارد و مغرغان خواری را
باب انکور غلب الثعلب و دروغن کل مرهم و بهستان برزند یا زردی خایه
و مغرغان و سر که دروغن کل معجون کند و بکار برد و اگر آماس سخت شود
این ضحاک کند بگوید و با باطنی و با بونه و اکلیل الملک این همه را بگوید و بویزد
باب پیزد و دروغن کنجد بروی افکند و ضحاک کند و بهستان برزند و دیگر
مرسخی را موم و دروغن کنجد و کثیر از زردی خایه که صفت نمادی که
مراماس کرم که بهستان زرنان بهید آید و خایه که با اندر وی سختی بود
بگیرند مغرغان خواری و آرد جو و متعل آس کرده از هر یکی یک جز و حبه و تخم
کنان و خطی از هر یکی یک کف برک غلب الثعلب و برک کاکج و کرب
از هر یکی یک کف این همه را با آب پیزد و باز پالانید و بکن و در آن
باین آب معجون کنند باز بگوید و زردی خایه که صفت نمادی که
و درم سنگی زعفران و بر وی افکند و همه را بنهاده و اندر آب آید و
بهستان برزند و صفت نمادی که کثیر آماس سرد را که بهستان برزند
آید پانزده روز بگوید و زردی خایه که با بونه و اکلیل الملک این همه را بگوید و بویزد

بهستان برزند طی که نافع است مر سخت شدن بهستان و غده ها که اندر
بدید آید بگوید و دروغن نفثه و زردی خایه مرهم آینه ملکی کند و در وی سر که
بر باید نهاده و برک شفق و برک سداب ضحاک کردن سخت سود
دارد و اندر علم فصل منقح اندر علاج تضیق قبل بگوید
مازوی خام و جز و قفاح از هر یک جز و زم بگوید و بهستان برزند و خرقه پاره را
با شراب تر کنند و در آن را با بوی پالانید و بخوبی شستن بر گیرد و جمعی دیگر
شحم خنظل و پوست نار و مر از هر یکی یک و نیم مثقال ماز و نیم مثقال اندر
شراب ریخانی فرغار کند و بنده بوی تر کند و خشک کند و پیش از
جماع بنده حمل و دیگر قبل را شک کند بگوید و درم و قنفل یک
درم مشک مقدار نیم دانگ شک شراب ده درم سنگ ارون
را از زم بگوید و در شراب افکند و خرقه گزنه را در وی غوطه دهد و بر
خوبی شستن بر گیرد و در بگوید و مر از سنگ زم کوفته با شراب تلخ
نوی زن بر خوبی شستن بر گیرد و جز آنکه امکان دارد تنگ شود حمیه
که پیش از آن شیمی و تنگ کند نیک عجب است بگوید و درم
وانگی زعفران هر دو را با شراب قابض افکند و جز و خوش
جو شاقه و گزنه پاره را خوراند و در وقت حاجت زن گزنه

بسیارند و طلا کنند یا نهند یا محلب را با سرکه یا تخم اسبغول را با
سرکه بریزند و نهند یا کتد جالینوس میگوید وجع مفاصل و عرق اینها
و نفوس هر سه یکی است ولیکن نامها مختلف نهادند اند بسبب
جایها مختلف یعنی بن ماسویه می گویند نفوس کرم فایده کند بکبرد
پوست پدید که بزبان عرب غرب میگویند در آب بپزند و پالانید و
حقنه کنند هم میگویند نفوس کرم را فایده کند بکبرد و آب
بپزند و آنجا که در دهند دست بریزند و نهند یا کتد نفوس کرم را بکبرند تخم
اسبغول خطی آرد و جو زردی خایه و در می سه که بار و غن کل بپا میزند
و نهند کنند فضل دوم اندر علاج نفوس سرد مملتا مستهزار
دی آن بود و عضود در دهند هم رنگ همه تن باشد و کرانی علاج وی
کلنگین عسل دهند در آبی که در وی زیره و تخم بادیان جوشیده بود
غذا اعتدال دهنند و اگر ماده خام باشد مار الاصول دهنند یا روغن
پیدا بکبر بعد از آن شکم نرم کنند با ماده خفیه او تر بدستند از هر یک
یک مثقال با عسل معجون کنند با مار الاصول و بعد صفت مار الاصول
نافع باشد منقرض و او جمیع مفاصل یعنی در او سوداوی را بکبرد و بپا
و بچ کرشن و بچ کشی و بچ سوسن و بچ خطی از هر یکی ده درم تخم بادیان

و تخم گسنی و تخم کرفس و زیره و نان خواه از هر یکی پنج درم سورنجان نیم
کوفته پنج درم سنک انچه در مویر طافی از هر یکی سه استار با یک و
نیمین آب پیزند تا نیمین باند و پالایند و هر روز پنج گستر باده درم
کلنگین عسل بخورد تا شش و خوردن کرب را با و جاع منافع صافی
تمام است خاصه بکوبند و ضماد کنند و از همه ضمادها سرکین کا و تهرست
اندر در و در آن و منافع را و اما خاصیت سورنجان آنست که ماده سودا
و ماده بلغم را با سهال دفع کند و منفذ رکهار اقوت دهد و تنگ کند مصلط
دیگر اندران منفذها گذر تواند کرد و بمغاصل نتواند ریخت و پشته دار و اما
اگر چه خلط را دفع کند منفذ را فراج کند و فراج باند و اخلاط دیگر باریانند
منفذها بجای باز آید لیکن سورنجان به این خاصیت و باین فضیلت
که میاد که ریم معده را مضر است واجب آنست که با وی پیا منزند چیزی
مثل زیره و پیل و زنجبیل که معده را قوت دهد و هر که سورنجان استعمال
کند از بس بدی چیزی است که همان کند که معده را قوت دهد و صفیست سو
خورد و بکبر و صبر بکیرم بگویند و تنگ بکنک سورنجان سپید نیم درم
هیدر ایکه بد نرم و صفت بندد و این کیفی غیر یک است در وقت خفتن
خود و بماند سست در باز بخورد و بماند سست یوم بار یا چهارم باز بخورد

و شفا تمام یابد و حب دیگر نافع است در کمال الصنعة آورده اند که کپور و
سورنجان و بوزیدان و شحم حنظل از هر یکی دانگ سنگ غاریقون و صبر
از هر یکی نیم درم تربسپد و مقل از هر یکی یک درم دارو ما خشک را بکوبند
و مقل را در آب گرم فرا کنند و در مان سحق کنند و آن داروهای کوفته
را با این معجون کنند و جهابند و باب کرم خورد و این یک شربت است
تمام باشد حب دیگر ابوالکیم دمشقی در کتاب الجامع آورده است و
میگوید ما تجربه کردیم در درد معرس نافع آمد صفت وی بکپور بوزیدان
و سورنجان و یاره فیقر از هر یکی درم سنگ بوزیدان و سورنجان هر دو
را بکوبد و به پزند و با یاره فیقر ایا میزد و بعد از آن باب عنب الثعلب
عجن کنند و جهابند و در سایه خشک کند و خورد سفوف نافع بکپور
کشیر خشک و نرم بکوبد و با مثل وی شکر ایا میزد و هر روز از وی سه
سه درم سنگ خورد سفوف دیگر نافع است مرقرس را و مجرب
بکپور زیره کرمانی و سورنجان از هر یکی یک درم صبر و دانه
بکوبند و به پزند از وی دو نیم درم و با طبع شربت بر سیم سفوف بخورد
در ساعت منفعت و محافظت از شدت غمادی که نشاء نفوس و وجع
مفاصل سرد را بکپور میزد و در خمیان و مرد و رفیون و صبر و افاقا از وی

برابر با بد و جمع کنند و ترکند باب برک خورده و برک کرب خام و طلی کند
ضمادی دیگر مجربست کپور و کبجد و تخم کنان و جلد و به را بکوبد و معجون کند با پنبه
کوفته نافع باشد فصل سیم اندر علاج عرق النسا
اگر عرق النسا از خون محض آمده بود علاج وی آنست که رک با سلیق کشاید
از همان دست که درد همان روی بود اگر بدین رک زدن درد نیار آمد و
کم نکرد رک عرق النسا کشاید از بس کعب از سوی پیردن پای یا آن
رک بر پشت پای بود میان انکشت خوردک و انکشت دیگر بر بوی
وی بود و اگر بدین دو جایگاه رک نیاید زیر بغل پای بخوید و بکشاید
پس اگر عرق النسا نیابد رک صافن بکشاید که زیر کعب است
از اندرون پای اگر درد نیار آمد دیگر بار رک با سلیق کشاید و علقه
دیگر بکار دارد از خوردن و ضمادی که درد پیوندر از گرمی بود و از حلقه
کرم و شحم کرم از بخورن از زیادت کنند پر میز کنند اگر در عرق النسا
از خون سودا می بود کفایت رک با سلیق کشاید از پس آن شکم فرد
آرد بچرخ طای که سودا فرو رود و پیوندر سودا دارد صاحب این علت را
عرق النسا کشادن و از چرخ مار که سودا نکیند و پیوندر کردن چون نان
خشک و آرد نرنگ و با تلی و گوشت کاه و گوشت بزنگ سودا شربت

کنار و کرب و باد کان و آنچه بدین ماند و غذا خایه نیم برشت و مرغ جوزه
و گوشت بز و شراب سید و تنک و آنچه بدین ماند و اگر در و عرق این
از خون بلغمی از رطوبت که انجا کرده بود علاج وی نخست تی کند تا مایکم
کرد و شکم آرد پخته را که بلغم آرد و اگر ازین عللها سینه کوشد و علاج
بجفتن قوی کند صفت حقه خاص مرق السرا یکدایر سبب است
نیم کوفته کند و با نمین آب به پروتا سیک باند و بروی بریزد یا نروده درم
عسل و ده درم آب کامه استعمال کند ناشتا مجرب است و الله اعلم باب
سی و یکم اندر علاج تبها و پان تبها و از ده فصل است
فصل اول بدانکه تبها خوش بیماری بود یا عرض بودند بیماری دیگر را
آن تبها که بذات خویش بیماری بودند از سه جنس بودند یکی جنس است
یوم خوانند یعنی تبی که یک روز آید و دیگر نیاید و آمدن این تب سبب
کرم کشن هوا ای تن بود پس و انواع وی چون مجله گیری چهار نوع
بود و چون تفصیل کنی ده نوع بود و تب نخستین و قویترین خوانند
تی که از کندی شدن اخلاط کبد یا از کرمی عفونت این اخلاط دل کرم
بازول منتهی را اگر کرم کشند بدن مقدور که از عفونت طبعی باز دارند
مغز آن اندر فلهای طبعی و شهوت طعام شتاب است و

همان آن دقت حواس تن و نشستن و خفتن و رفتن و غیر آن و انواع
این جنس چهار نوع آید از بهر آنکه اخلاط چهار است صفر او سود او بلغم
و خون و چون تفسیر کنی انواع وی بسیار آید و اگر بایک قسم دراز کرد
و خوانند این کتاب از فایده باز ماند و از کتب بهما مطول و مشحون بود
و این اخلاط یا اندر میان رکها پوشیده شود یعنی بعد و حکم و زهره
سپرز و رود کانیها و عضلات تن و این تبها را نایه خوانند یعنی
تبها که ایشان را نوبت بود چنانکه اگر بلغم بود هر روز تب آید و اگر
صفر بود یکروز آید و یکروز نیاید و این تب را غب گویند و اگر سودا
بود و روز میان کند و در رسوم پاید و این را ربع خوانند و اگر خلط
که پوشد خون بود این نیز یا اندر رکها پوشد یا آن خون کم کرد و پوشد
کیر و این سه گونه بود یکی که جز پوشیدگی بیشتر دیگر آنکه جز پوشیده این
نیم یا جز نایه پوشیده از وی برابر بود و سیوم آنکه جز پوشیده که
این خون کمتر بود و این تب را تب محرق و غب دایم خوانند یعنی
غب پوشیده و نیز ازین نوع خاص آنکه جز پوشیده بیشتر بود از جزو
نایه پوشیده و چون خون پوشد پیش زنده کافی نبود و این تب که از
کرم کشن خون نایه پوشیدن آید پوشیده بود و از این طبقه خوانند

بد

و اور انوبت بود و این نوع که پوسیدن خون بیرون از رگها بود از آن
بود که آماس خونی افتد یا اندای از اندامها که از اندرون شکم است
و چون آن خون انجا پوسد از وی تبی آید پوسته و این تب که از گرم
کشتن و پوسیدن خون آید از اندرون رگها نام پوسته بود و این نوع
از تبها آن تبهاست که بذات خویش بیماری نیست تابع بود مراد آنها
که این خون بوی پوسیده بود و این تب را عرض داشته اند نه
بیماری از بهر آنکه علاج هر تبی برابر آن بود و علاج این تب نه برابر آن
آماس بود که خون بوی پوسیده بود و این تب را بنام ذات خوانند
چنانکه گویند ذات الریه ذات الجنب ذات الکبد ذات الطحال
و ذات المعده و ذات المثانه و ذات الرحم و ذات العلامت کرده اند
مرین تبها را که ایشان تنها بود به آماس شش بود یا به آماس حجاب
و انواع این تبها عفوئت اول چهار یا دو کرده بودیم از جهت آنکه علاج
چهار اند و اکنون مشت گونه کرده و چهار یک پوسیدن ایشان از اندون
رگها و چهار یک اند بیرون که با هم پوسیدن ایشان و اکنون این تب
تبها ترکیب چند یکی با دیگری و انواع این تبها بسیار شود و اگر از این
و انواع و اجناس تبها بیان کنیم بسیار است این مختصر در او کرده

و بیرون رگها
ص

پوسیده

و این

و این معنی را در کتابهای کلان باید فصل دوم اندر علاج عمومی
علامت تب تکسر و کرانی بود و در و ما چنانکه اندر دیگر انواع تبها باشد
نباشد و اگر صداع و تکسیر باشد لازم و قوی نباشد علاج وی هرگاه که
فاز نشود اندر آخرت که ما به خویش و آب نیم گرم صواب باشد و زود
تدبیر غذا بایکد از مرغ جوزه یا از زغال بکشک جو و اسفناج بخوره
و نیشو و مانند این فصل سیم اندر علاج تب مطبقه سبب این
یا عفونت خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ درو
و رنگ چشم سرخ باشد و رگها برخواستند و پر شده و طعم دمان شیرین
و حرارت تب حرارتی بود تیره همچون حرارتی که کسی اگر مایه بیرون
آید علاج وی فصد باید کردن و خون مبلغ و از در خورده قوت دگر
و فصل سال بیرون گیر و پس ازین بچند روز بطبیع بلید استغراق
کردن و بکشد و این و ادن نافع آید فصل چهارم اندر علاج تب محرقه
سبب محرقه سبب این تب عفونت صفرا می شود و تب از اندرون
رگها رقیق یا از اندرون رگها میزدن و تب از اندرون رگها میزدن
شد و باشد که با صفرا آمیخته باشد و بلیغ شود و طبع رقیق باشد
که با صفرا آمیخته پامیزد علامتها حرارت این تب لازم باشد

نوله

باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه
 باشد یا زرد و زجران اندر آغاز تب فراش کند و اندر آخر عرق کند
 علاج وی اندر تسکین حرارت مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک
 داشتن و وقت سحر شراب آلوده بنوشد و شکر و کلاب بروی انگیزد
 و وقت آفتاب بر آمدن مار الشعیر و هندشکر و روغن بادام وقت
 نیم روز بخار و آب که و آب خربوزه بنوشد یا شکر شیرین کرده و وقت
 خفتن لعاب اسفند بنوشد و اگر طبیعت نرم بود یا زوری از دبار
 یا بیشتر رود بجای آب آلوده نهار ترش و هند که بادانه کوفته و
 فشرده بود و از آب خنک و از مار الشعیر سرد کرده منع نمی باید کرد و سقته
 که در شکم آماسی نبود و یا در معده و کبد ضعیفی نبود و این کس را آب
 خنک خوردن عادت بود و جذبان آب خنک خورد که بلرز و سنگین
 ساده و شراب غوره و شهاب ریونج و شراب حماض و شراب نیلی
 و هند و اگر با استفراغ حاجت آید فلووس نیار بنشیند و طبع بخار مندی
 حل کنند و بدیند مغزی پنجم اندر علاج تب و وقت
 و این تب بدو نوع است پذیرد یکی از جهت گرمی و سوزش و این
 تب بود باریک و پیوسته و دیگری تب بود چنانکه اندامها پیرودن

که حرارت غریزی ایشان ضعیف گردد و ناچیز شود بی بیماری آنان
 نوع اول از تب دق که از گرمی بود بر سه قسم بود و این تریاک اندر
 ماست چهار نوع است یکی تری اندر رکها و شراب نهند و دوم تری است
 که بر کتیده است بهمانند امها که نصارت و نازکی بوی بود و این را
 نیاری البشوتی فی الاعضا خوانند سیوم تری است اندر مواضع خالی
 بود اندر اندامها که گوشت ناک و اورا بنازی العریه الی الخمد خوانند
 یعنی فشرده بود و اندام خواهد کشتن چهارم تری است اندر اندامها
 اصلی بود که اورا بنازی ماسکه الاعضا خوانند یعنی اندامها را پاک
 دار بود چون برود آدمی هلاک شود اکنون آن تری که اندر رکها
 و شراب نهند که گرم کرده و دوشن را گرم کنند پس اگر پیوسته و تباه گردد
 از وی تبهای آید که آن تبها عقیق خوانند و اگر آن تریها ناچیز گردد
 که بر اندامها کتیده بود آن قسم اول بود از دق و اورا علاج توان کرد
 و آنسان نو بود از علاج دیگران و اگر آن تریها ناچیز گردد که اندر مواضع
 خالی بود اندر اندامها که گوشت ناک که خواهد اندام کشتن و سپری
 شود لذوی آن قسم دوم از دق و اورا علاج سخت و سوار بود و تبها
 و اگر آن تری که اندر اندامها اصلی بود که اورا ماسکه الاعضا خوانند

یعنی دانه اندامها را اصلی ناچسب کرد و برود از وی آن قسم سیوم بود
از ذوق و او را هیچ علاج نبود البته و چون این تری که اندامها را نگاه
چون سپری شود و ناچسب کرد تن چگونه تواند بجای باشیدن آبرو
مانده کرده است مرتن آدمی را بکر مایه و بکر مایه سه چیز بود هو بود
و آب بود و تن کر مایه بود که از سنگ و خاک بر آورده بود و اگر هوا
کر مایه گرم کرد آن چون حی یوم بود و اگر آبی که کرد اندر کر مایه آن حی
عققی بود و اگر تن کر مایه کرد یعنی سنگ و خاک وی آن حی دق
بود اما آن کس که تب بود و حرارت غریزی ضعیف کرد و پی بپارید
از اذق سخونی گویند و ذبول گویند اکنون یاد کنیم علامت هر سه
نوع دق را باید دانستن تا آسان بود چون کسی را تب یک روزه
از غم و از کینه یا از اندیشه یا از پداری تا دیگر روز تنگ حال باشد
نه زیاده کرده و نه نقصان و باشد که سه روز بر همین حال باشد
یک سان و رنگ روی زرد کرده و اندام وی چسبیده گرم بود
چون دست بر وی نهی و نبض وی سخت بود و بسبب حرارت
بسیار و بار یک بود و سخت بسبب کم شدن رطوبت و این علامت
نوع اول است از ذوق و چون با همین علامتها بیمار را انداختند

با امان

باوقات مخالف بهر وقتی که باشد و تب وی زیاده کرد و این علامت
نوع دوم از ذوق اما علامتها نوع سیوم بد استن آسان و ظاهر است
و آن است که چشمها را ایشان بمغای فرو رود و اجفان ایشان کوتاه
کرد و چنانکه اگر خواب اندر رود چشمها را ایشان باز بود یا نیم باز نیم
فراز و گفتن را ایشان بر منزه کرد از گوشت و رنگ ایشان خاکستری
کرد و کوی کرد برایشان نشسته است و پوست پشانی ایشان کشیده
کرد و سخت و چشمهای خشک کرد و چهار سدی ایشان بمغای فرو
رود و از گوشت بر منزه کرد و بیان سخن گفتن چنان بود کوی خواب
میرود و آن از ضعیفی بود که اندر ایشان بیدار آید و نبض ایشان ضعیف
بود و خرد و شب تاب حید و مادام و سخت بود بدست نهادن چون
زه کمان که بزه کرده بوزد اما ضعیفی و خردی از بهر آن بود که قوت سقط
کنشته بود و مانده و اما سختی وی از بسیاری و خشکی بود و اما سخت
یعنی شب تاب حید بود مادام و بسیاری کوی بود و حید می
بهوای سرد و بول ایشان همچون روغن بود و بدست غالب بود
و رنگ بول ایشان سبز بود چنانکه بسیاری زرد و بقوام سبط بود
و هیچ چنانکه روغن زیت بود و اما آن نوع دیگر که او را بسیار

پیران خوانند و این از فرو کردن حرارت غریزی بود و سرد گشتن
اندامها و خشک شدن ایشان و بنفش ایشان ضعیف بود و خورد و در
بدرجه و جرم رک بسودن سخت بود و خنان نبود و سختی که اندر نوع
دقی گرم بود اما ضعیفی وی از آن بود که قوت ساقط گشته بود و در
بدرجه بستن از جهت یکی حرارت و یکی حاجت مندی هوای سرد
از بهر آنکه سدی غلبه گرفته بود بر طبیعت علاج واجب آنست که
اگر تابستان بود هوای خانه را خشک کرد تا بدینچ نهادن و خانه
نزدیک آب باید یا پیش وی سفال جاها بود که در وی آب
عذب بود و برک پدید و شاخها از ریز بود و اگر زمستان بود معتدل
باید و از حرکت و کرسنگ و تشنگی و از غضب و غم و اندیشه منع
گتند و وقت سحر قرص کافوری دهند و شراب خشخاش یا در آب
انار شیرین یا در آب کدوی بریان کرده یا در آب خیار یا در
جلاب وقت افتاب بر آمدن کشکاب دهند بلکه طایفه نهری
چینه و اگر سلطان نخلد یا با چهره و اگر با چهره نیاید با کدو باید بخشن و با
شکر شیرین کرده دهند و از وی غرض شیر یا جلاب سرد کرده صفت
افراص کافور بپزند و مغز تخم خیار را با دزک و مغز تخم کدوی شیرین

استیر

و مغز تخم آبی شیرین از بهر یکی پنج درم کل سرخ سه درم صمغ عربی صندل
سپید و شاسته و کثیر از بهر یکی دو درم رب سوس و طباشیر از بهر
از بهر یکی سه درم تخم کدو یک درم کافور نیم درم همه را نرم بکوبد و با لعاب
اسفند بپزند و قوصها سازند و شربت دهد و درم وقت خفتن اسفند
دهند با لعاب اسفند با جلاب یا آب تخم خرفه غذا کند و در صورت
که شوره فراخ برک است و بجهت و اسفاناج یا با شش منقش یا کشک جو
بروغن بادام نجبه یا بروغن تخم کدوی شیرین و این هر دو روغن
که مهارانیک نباشند و زرده خایه نیم برشت دهند تا پاشاد یا این
اشام بدهند تا بخورد صفت وی بپزند گوشت سه غی از غله
از کردن مقداری نیک خرد پاره پاره کنی و بدیک سنگین اندر کینه
و آبش نرم پیزی تا آب وی بیرون آید و آن گوشت سپید کرد
و با زردک یا پس پاره پاره لایه و بفشارد تا از وی آب جدا کرد و باز اندکی
ملک برافکنند تا بپزد و در بار نیمه آب کدو است آب سب ترش یا آب
آبی ترش برافکنند و هم چند عیشه این آب کدو است شراب سپید و نیک
برافکنند و باز آبش برهنی و بپزند و آبی تا پاشاد و اگر این
اشام اندکی نان کوفته برافکنند و با وی پاشاد نیکو آید و جید کنند

تا شکم کشاید که هلاک تر و یک بود اگر شکم کشاید بعضی ما اسفیر
آب سبت جو دهنند که در آن حب آتس بار تا نخت باشد یا کادوس
برای آن آب سبت جو با آدن با کادوس که بریان کرده بود و نخت
وضع عربی بریان کرده و سوده بوی برافکنند و این قوس نیز نافع باشد
بکبر خستاش سپید و تخم خرفه و مغر که دو مغر تخم خیار و مغر تخم آسپ
همه را بریان کرده از هر یکی شش درم منع عربی و طباشیر و تخم
حاف و کل از منی از هر یکی سه درم نشاسته دو درم کل سنج پنج
درم کافور یک درم همه را بکوبند و بویزند و قرحها سازند هر یک
یک مثقال یکی را بدهند آب آبی یا آب سیب ناشتا بدهند
تا بخورد و شبانگاه بپزند اسفول بریان کرده یک مثقال سرطان
سوخته یک درم کل مخموم نیم مثقال این هر دو را با اسفول
پیامیزند و آب سیب بد تا بخورد و طعام زنگ بریان کرده
و یک بار با آب نخت و آب از دما نخت با آب نار و آب
سماق و بادام مغر بریان کرده و کوفته اند کرده بوی دهند تا بخورد و تب
دق را علاجهای بسیار است درین مختصر نکتند و در کتابهای کلان
میگویند فصل ششم انداز علاج غلبه خالص و این تبی است

که یک روز باشد و یک روز نه و این تب غلبه از صفر بود و این دو
گونه بود یکی از وی خالص و یکی غیر خالص بود اما آنکه خالص بود نوبت و سب
دوازده ساعت بود و بیشتر بود و باشد که کمتر از دوازده ساعت بود
و مدت فترت وی سی و شش بود یا بیشتر از وی و این غلبه خالص
بهفت روز بگذرد یعنی چهارده روز اگر بر وی خطا کنند بعللاج یا بعد از
بسیار باشد یک نوبت پیش نذار و بسبب لطافت ماده و با
بعق یا با سعال صفر بگذرد اما نبض قوی و عظیم مختلف باشد و فارورده
سرخ و ناری رقیق باشد و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبها
باشد و لرزه صعب گیر و این لرزه از پشت اندر آید و سخت بچنانند
و همه تن خنجان کرده که کوهی سوزان اندر همی فکد مانند آن که آن است
و پای خفته بود و در آغاز سخت بگذراند و زود ساکن باشد علاج و
بی باید پیش از نوبت چهار ساعت کشاکش دهند و اگر نوبت با
بود کشاکش دهد و هر بار یک سکنکین دهند سرد کرده با شراب غوره
یا شراب ریاح یا بیشتر با شراب ریاح و نوبت در آن حال که سرما
در زده بدید آید سکنکین بچین کنند و نوبت با شراب کوی کند لرزه
ساکن شود و هرگاه که تب جدا شود اندکی کشاکش دهند و زود بک

که نوبت نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با تخم کوفته و فشرده و با
شکر شیرین با هم خوراند حار است ساکن کند و هم بقوت شحم و شکم صفا
دفع کند یا شرباب آلوده با شرباب کل با سنگین با آب میوه
آمیخته و سرد کرده با آب خرماسندی یا اندکی خیارشور و مقدار پانزده دم
نفسه پرورده اند و کلاب حل کرده و پالوده با مقدار دو درم تخم اسفنج
در آب آلوده و شکر و غده امزوره از آب غوره یا از آب سیاه آلو یا
از کشک جویمه شیرین مغز بادام و اگر بابت صدای و تاسه باشد
طبع را حقیقه نرم و محجب کردن اولیتر باشد یا شیمیانی از نفثه و شکر
و سقمونیا و تدبیر ما و دیگر همچون تدبیر محرقه باشد فصل منقسم اندر
علاج غب غیر خالصه بدانکه تب غیر خالصه را دو سبب است خفگی یک
یکی قوت چهار دیگر بسیاری آنها بسیاری ماده غذائی باید داد و
تا طبیعت نکند و اگر غذا دهی هر روز زیاده شود و جسم مده و اگر خفگی
هم قوت کم شود هم ماده پس هر که علاج خفگی بد کردن بطریق صواب برده
میان زرد و بعلی کردن چنانکه یکروز غذا ندهد و از بعد قوت بر او دیگر در روز
را اندک غذا بدهد و بسیار نشسته بپوشد و باید دید و بدین هر دو کند آن
غالب تر نیست و غلط ناک تو آنرا علاج کند اگر قوت چهار و جلد و آ

از غذا باز دارد و اگر قوت چهار ضعیف بود غذا باید داد و همه حالها بقوت
نگاه داشتن رعایت بیشتر باید نه تنها چهار بر اعلامتها فوق میان
غب غیر خالصه و میان سطر الغب است که ماده غب خالصه صفر او رطوبت
باشد لیکن هر دو آمیخته باشد چون یک چهر گشته بدین سبب فعل
هر یکی جدا گانه بدین توان آمد بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر
یک نوبت یکبار یا دو بار سر ما و قشر بر بدید آید و بار کرم کند و ماده سطر
اگر به صفر او رطوبت باشد لیکن هر دو آمیخته چنانکه چون یک چهر گردد
بدین سبب هر گاه که نوبت صفر باشد تب کرم تر و آشفته تر آید
و روز دیگر که نوبت رطوبت باشد تب آشفته تر و از زرد آید که بلغم
غلظت تر و بسیار تر باشد گاه رقیق تر و اندک تر و گاه صفر بیشتر باشد
و گاه صفرای سوخته باشد و گاه هر دو هر دو عروق باشد بدین سبب
بهنابر کتب را هر یکی نام خاصه نیست مگر غب غیر خالصه و سطر الغب که
که او را نامی نهاده اند و علامت غلبه هر غلبی از اعراض و احوال توان دانست
علاج وی مثل علاج خالصه است و لیکن سبب جمع ماده و سنگین جدا
بیشتر کند و آنرا علاج بقی کردن باید یا به نرس آنکه غذا نماند و باشد
تنگ کند ماده را و باز اگر طبیعت سخت بود و قشهای تیر کار دارند

از بهر آنکه این خلطها پشتر بود و لرج آلوده بود از بلغم و صفرا و سوخته و دشوار
 علاج پذیرد و اگر چیزی از حلقه کردن مانع باشد و خواهم که آن ماده سوخته
 از وی بیرون آرند و فوت ضعیف بود و حرارت پشتر بود چنان باید
 تا آن ماده را از وی بشوید اب کل و رنگین بیرون آرد یا با آب
 سداب کوفته و بنفشه سوده بوی برافکنده بدینند تا بخورد و اگر قوت قوی
 بود و ماده غلیظ بودی باید آن ماده را بجز صبر یا بجز غاف پیرو
 آرد و بهتر ازین همه این است صفت وی بگوید یا به فیقرا
 پنج درم عصاره نستین و عصاره غاف از هر یکی سه درم تخم کرفس
 سه درم بید کابلی و بید زرد از هر یکی چهار درم نمک مندی ده
 درم قرص کل پنج درم تربدبفت درم هر را بگویند و به پخته و خوب
 کنند با آب کرفس شربت از وی دو درم با آب گرم بخورد و اگر
 طبیعت نرم بود و حاجت نیاید بدار و نای مسهل اگر شکاب حاجت
 اید شکاب با پنج کرفس و پنج باد باین بود از بهر آنکه شکاب اندر
 حلی است و به وی نای مسهل و تربدبفت را و پنج کرفس و پنج
 باد باین مضرب از وی باید و در سده یکشاید و با مزاج بلغم و صفرا
 سوخته بر بهر می کنند و جالینوس درین شکاب اندکی پیل

بکار داشتن بچین بهمانند و اگر در ارکشد اواسط کل خورد با سنگین
 بزوری صفت وی بگوید کل کوفته و بنفشه ده درم سنبل سه درم
 پنج سوسن پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کسنی از هر یکی چهار درم قمرها
 سازند شربت یک مثقال نافع بود و حیات مرکب را که از صفرا و بلغم بود
 و صفرا غالب بود و سختی دیگر فایده کند و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود بگوید
 کل کسرخ ده درم مصطکه یک درم سنبل دو درم تخم کسنی پنج درم شربت
 یک مثقال و اگر باین تب سرفه بود این قرص نافع باشد بگوید بنفشه
 و کل کسرخ از هر یکی پنج درم مصطکه یک مثقال سنبل یک درم نشاسته
 سه درم تخم خیار مقشر پنج درم رب سوسن سه درم قمرها سازند شربت
 یک مثقال و اگر باین سرفه بود و طبیعت خشک بود این قرص بدیند بگوید
 بنفشه ده درم تخم خشخاش و تخم کسنی و تخم خیار مقشر از هر یکی پنج درم
 صمغ عربی و کثیر ادوب سوسن از هر یکی چهار درم قمرها سازند شربت
 یک مثقال با عسل و به صاحب نمک غیر فایده از کرمانه نگاه دارد تا ماده
 نچینه نکند و در سوب بدیند یا به اندر بول و اگر کرمانه رود پیش از نچین ماده
 سه افست بدیند یا به یکی این مایه تب که با خلط بلغمی آلوده بود چون از جای خویش
 برود تمایل پذیرد و آنجا سده کند و پیوسته دیگر این مایه پیوسته که با سوسن

بود از اندامها چون گرم کرد و برود از جای خویش پامیزد بان ترها که
پوسته بود و گرم داشتن و پوشاندنش و سه دیگر چیزی که تنگ شده بود
زود تحلیل پذیرد و آن باقی سطرانجا باند و دوشوار تحلیل پذیرد از جهت سطری
وی و علاج همچنین دوشوار پذیرد و بیماری دراز باند و الله اعلم فصل ششم
اندر علاج سطر العقب تب مرکب بعضی را اسم خاص است
و بعضی را اسم خاص می آنکه اورا اسم خاص است سطر العقب است
و این مرکب است از صفرا و بلغم علاج وی نیز نسبت آن می باید و اگر
مسهل دهر که هر دو خلط را اسهال کنند بعد از نخچین ماده اما پیش از
نخچین ماده محتاج تبیین باشد واجب آنست که ملین دهند
مثل آب بلباب با کلنگین اگر بلغم غالب بود و اگر صفرا غالب بود
با ترنگین و نفق خرماری مذی و فلوس خیارشبر و خرماری مذی با ترنگین
و اندکی تر بدافع باشد و بعد از آن تصبیح ظاهر شود استرغاب و سحر
قوی می باید و علاجی که با این تب حاصل است فی کردن است روز
نیمت ز این مسهل یک صاع است هر دو ماده در افرومی آورد بعد از
نخچین ماده می باید و در آن یک پیکرند لایه و فیقر ایک و درم سنگ شخم فل
نیم درم سنگ سطرانجا ایک سنگ این یک است تب

فصل نهم اندر علاج تب بلغمی آن تب از بلغم بود که پیوسته
از حرارت غریبه از بهر آنکه هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی
اشکند عفونت اندروی بدید آید تا طبیعی و تب بلغم تولد کند اما آنکه آن
عفونت بلغم یا اندرون رکها و شش یا نهان بود این تب پوسته بود
و اورا انوبت نبود و نه سرد یافتن بود نه هر آنکه اگر اندرون بود سه درم که اندر
رک مجبوس باشد و اما آنکه پیرون از رکها بود اورا انوبت بود و از آغاز
تب سردیابد و لرزه علامتها سردی و لرزه قوی تر باشد از سه درم دیگر تبها و
گاه چند ارد چهار که در میان برف است و دیگر گرم شود و این سردی از بلغم غلیظ
باشد که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهن ناخوشش بود و شہوت باطل باشد
و تاسه و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف متفاوت باشد و قاروره تین
سپید باشد و باختر سنج و تیره علاج وی مدت یک هفته سککین
و درم یک کتاب دهند که در وی شخم بادیان و خود نخچین باشند یا مار العسل
که در وی زردی باشد و در آن یک صاع است و فرامید خاصه اندر آغاز تب
و با سککین عسل و لایه یک گرم خوانند و از پس تی کل بشکر مسهل نرم
یاده درم سنگ کل فیکر و نهانی درم سنگ سککین کل کنند و بپزند
و تر بد و مصطکی و زنجبیل را برابر گوشت و پنجه و شکر چند وزن هر سه شربت

شراب کیمشغال ماده درم سنگ طبع را نرم کند و سود دارد و در تخم سعید
تر بوده درم سنگ مصطکی و زنجبیل از هر یکی یک درم یک درم شکر و زن همه
دارو و ما شربت یک مثقال هر شب که بیهوشد و اگر لطیف نرم باشد
با این حاجت نیاید و بعضی تنهار بلغمی باشد که آن روزه و سرمان باشد و با
بدن آن ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر تب علاج آن شراب
پزاشده و لطیف کننده چندان دلیری نشاید اندر تب بلغمی از بهر آنکه
پیم باشد که ماده لطیف کرد و دو بدماغ بر آید و سرسام نکند خاصه اگر صدق
باشد یا دو ماغ صغیف باشد صداب آن باشد که اگر شکم و سنگین
ساده اندر نگردد با سنگین اندر وی اندکی پنج بادیان نخته باشند و این
تصرف بکرم مشاهده توان کرد و اگر دو ماغ قوی باشد استفراغ بشم خطر باید
و اگر ابول ماء الاصول از پس استفراغ فرص کل باید اذن فاضل
اندر علاج تب ربع علامت اول سرمد لرزه می شود تا دندانها بر یکدیگر نرسند
و چون مادر وی کند و کوفت میشود و در حال لرزه و کمر این میشود و این تب
خالص بود سودای و غیر خالص بود و بلغمی یا صغیر یا بیهوشی یا دموئی علامت سودا
رنگ قاروره سیخ بود و میل بهمای زرد و بیهوشی یا دموئی خشک و زرد
تپاه و شربت و روغ و دبت نوبت و از بود علامت بلغمی بود و سیخ

دلون و تشنگی اندک بود و آب دمان پر بود و کامل و بسیار خواب بود
علامت صفراوی نوبت وی کوتاه بود و تشنگی غالب و عرق بسیار
و بلغمی دمان بود علامت دموئی مژه دمان شیرین بود و بول غلیظ و سیخ
بود و شربت طعام اندک علاج وی روز نوبت روزه گیر و سیغ
از طعام و شراب باز دارد خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب
قی تواند کرد صداب باشد روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شور باید
نخورد و میزند بگوشت کوسپند و روز دیگر در روز نوبت باشد نخورد
دهند بازیره یا با جوزه مرغ خانگی یا روغن کل و روز نوبت هیچ نخورد و
در آغاز تب قی کند و هر روز که نوبت نباشد با مداد کل شکر با سنگین
سرشته میزند و بعد از آن چند ساعت کشاکش دمنده با تخم اب
نخته و تا اثر نفیج بدید نیاید استفراغ قوی نکند و اما از کربا به پرینر باید کرد
از بهر آنکه کربا به و موای وی تنگ کند آن مایه بدر او بهر تن برود و
بآن مایه ها نیکو پانیزد و تپاه کرد و تشنگی تا آنچه نیک کشته بود فصل
یا زردیم اندر علاج آنکه و سیخ یا بد و تشنگی که آید و صعب هر دو یک حبس است
و هر دو از جو شستن خون باشد و سیخ که مایه آید خون باشد گرم
و بسیار و میل با تری دارد و ماده صعبه خونی باشد صفراوی و اندک

میل بکری خشک دارد و چون کسی تب تیز و پوسته بدید آید خامه با چکان
 و جوانان را و آن تب در پشت بود و خارش اندر پنی و رسیدن
 اندر خواب و گرانی اندر سه دروی و همه تن و چشمها سرخ کرد و اندر
 غلیدن باند اهدا در شتی خلق و تهج روی و شیرینی غره دمان و درد
 پشت و پوندن و دمه و بعضی را سه فود و درد کلو و تنگی نفس و کرفنگه
 کلو و آواز بدید آید باید دانستن که حصه آمد و سرخ و همین علامتها
 نیز آید و مد علاج وی پیش از آنکه آید بدید و یا آغاز تب کند علاج است
 که رک الکحل یک شایه یارک با سلیق یا حجامت کنند اگر سال بیمار
 وقت چهارمساعت کند و اگر شکم سخت بود باند از زم کند بآب آلو
 و خمار مندی و خیارشبر و شکر تا ماده کم کرد و چون باختر بود شکم
 نرم نباید کردن آغاز از قرض کافور باید دادن بآب نارارش و
 شیرین هر روزی بسحرگاه یا بسمیده دم و بازار پس آن کشکاب
 باید دادن با سنگین چند بار و این کشکاب غده اسنده باید
 کردن سید اسماعیل میگوید هیچ چیز موافق تر نیست صاحب حصه
 و آبله را از مارا الشیر که ریوی آب از ترشش آمیخته بود و اگر بیمار
 ضعیف کرد و این غذا پسندد و در آغاز از یک مقشر باید

دادن

دادن با سرکای نخته باشند و با برک جکند و روغن بادام و مشک کشین
 کرده و با ماش سپید کرده و از شرابها و ربها که اندر ایشان قبض باشد
 بکار دارند چون شراب ریواج و شش آب نار و شراب اپی و شراب
 سبب و شش آب عوزه و در بهای ایشان و آنچه بدین مانند پس اگر
 بیمار را نگاه در یابی که آغاز کرده بود دمیدن او را رک نشاید کشان
 و قرض کافوری نباید دادن تا تمام تیرون نمد و لیکن می باید کشیدن
 تا عرق کند و آن شود پیرون دمیدن و چون تمام دمیده بود او را
 بر رک سپید باید خوانا بدین و بخار خشک باد گذار باید چسباندن و
 کرد بر کرد او بویله سرد تر نمد و پوسته و بازار پس آن قرض کافور
 دهند یا قرض طباشیر یا آب کنکبکین و همه تدبیر مار سرد بکار
 دارند و تا حصه تمام پیرون نیاید و تب پاک نکرد و در آغاز از حوزة
 بخار و دهن و آنچه بر نمد و روغن بادام یا روغن کاه و روغن بز باید بخین
 و اگر خلق کوفت شود و تب غریب و غره کند بآب نج و غده است
 جو یا پست خدش آید و آنچه از ترشش یا اندر آب عوزه و آبله
 شکر و اگر اندر سر و شش نباشد کشکاب که از کفک جو و عدس
 مقشر بر نمد و دارد و اندر حصه لعاب اسبقول لعاب و اندر آب

و کشاکش تنگ و آب که در آب خورده مندوز آب غوره و آب بویاج
و آب ناز ترش آبلیمو همچنین آب تخم خرمایین آبها در شرش آبلیمو
موانع تر باشد و شکم را نرم نماید کرد و آخر حصه و سه حبه چغیری نرم
کنده نباید دادن تا سبب نکند و دهن پاک کرد و باز زود ایشان را
شکم باز دارند تا سست نکند و چغیری نرم زد یک ایشان نباید
آوردن خامه دادن و حذر باید کردن از نرمی طبیعت بعد از صفت
روز خاصه در حصه و اسهال درین وقت عظیم خطر است و اگر طبیعت نرم
شود این صفوف دهند صفت وی پیکرند کل سنج و طباشیر
و تخم محاض و سماق و پوست زردک از هر یکی یک جزو و صنع عربی و کل مخموم
و پوست خشخاش و کلنا را از هر یکی نیم جزو و شربت درم سنگ
باده درم رب آب ترش بدهند و اقراص طباشیر تا بطن باید این
باشه آب آبی و اگر شج بدید آید ازین شکم رفتن ترش کمر باید این
و اگر حصه دیر مدد نرمی باید از تخمین طبیعت و عقیده باید تا زود بیرون
و مدنا پیاپی را از تخمین طبیعت که خوراک نکند و این درود باید دادن
صفت اول پیکرند تخم خرمایین و تخم زردک یک پاک کرده
اغلی عقیقین یک صفت درم سنگ خوراک متعشیر و درم سنگ

لک

کثیر است درم سنگ این مجموع را با همین آب پزند تا ربع رطل بماند و پالان
و دودانگ طباشیر بر روی ریزد و سه کرده بخورد و اگر با وی اندکی آب
نار پیامیزند نافع آید محمد بن زکریا میگوید این دارو نرم است و مفید است
و حرارت پشتری نمی کند صفت وی پیکر دانه چغری زرد سی عدد و موی
دانه پیردن کرده چست درم بابک و همین آب بچوشاند برق تا مبرا
شود و پالانید و ازین تخمین چهار را بدهند سبکرت تا بخورد و بدترین
حصه آنست که زردک سیاه بود یا کبود و بنفشه زردک و بدترین آبدانکه مول
خود بود و دیر بیرون دهد و دیر زود چون برین حصه که دیر بیرون دد تب
و تاسه چهار سکن نشود و سبکتر نکند و با آن خفکان افتد و پهبوش
کرد و بعضی ساقط کرد و دانستن می باید که چهار هلاک خواهد شد و اگر حصه
و سه خج و آبد زود مدد گرمی و تاسه زود فرو نشیند این چهار را غاطره
بنده و چهار زود بهتر گردد و اگر آبد بر آید و بعد بکشته بود و نشان آبدانده سیاه
مران طلا باید کردن بر در سنگ سپید و روغن کل و پنج کبر و تخم خورزه و آرد
کورنج و اسفندک کهن سپید کشته و از کهن این همه را جمع کند گوشت
و سوده و مرهم کند بر روغن کل و کشاکش به اینجا بزنند آید و اگر با اینها زایل
نشود پیکر درم سنگ سپید بر روغن کل یا با آن فیر سپید که از پشت تازه

که سفید پرون آید که نخاع گویند صواب آید فصل دوازدهم اندر علاج
دق الشجره این بیماری پیران گویند و این پوست غالب
شده است به مزاج بی تب و حرارت غریزی فرو مردن و سرگشتن
اندامها و نبض ایشان ضعیف بود و خورد ویرید چرب و جرم کرم
بسودن سخت بود الا آنکه چنان نبود بسختی که اندر دق کرم بود اما
ضعیفی از آن بود که قوت ساقط گشته بود و دیر بدیر حین از جهت
کمکی حرارت و کمی حاجتمندی بهوای سرد از بهر آنکه سردی غلبه گرفته
بود بر طبیعت و حرارت غریزی فرو مرده و بول ایشان تنگ بود
و سپید و تنگ وی بسبب کم شدن ترهاترین بود و اما حکم شده
و اصل در علاج ایشان کرم و ترکردنست که مگر رفتن بعد از معمم طعام
نافع است و این حقنه نیک مفیدست صفت وی بکیرند سر به
با پایها همه را نرم بگویند و در یک پاکیزه کنند و بروی بریزند
بخ من آب و در وی یک کت خرد و یک کت کشک کشند
و ده درم خار خجسته و ده درم شیرینجه و پخته تا ثلث بماند و پالانند
و از آب وی و روغن وی ده سیر بکیرند و با وی پانیزند و ده
سمن گاو و روغن شیر و پیست درم و از روغن مان در وی موم

که اختنچ درم سنگ ازین حقنه کنند و سه روز استعمال کنند چندان استعمال
کنند که اثر فریبی و تری پیدا شود و خای نیم پشت بخورد و بعد از آن استعمال
حقنه تن وی بروغن سوسن و روغن زکس با روغن خیری بماند
با سی و دویم اندر علاج
اما سها در ریشها این شش فصل است فصل اول
اندر علاج آماس کرم علامتها لون او سبز باشد و آنچه دموی باشد
او را آماس پیش باشد و سوختن کم و آنکه صفراست بود او را سوختن
پیش بود و آماس کم علاج وی فصد و حجامت و استفراغ بمطبوخ بلید یا
بار الفواکه یا با قراضه نغشته و مصلی از اول صندل سبز و سپید و فلفل
باب منب الثلب و میانه شیان و میثاق و حوض و زعفران و مر
اندر آب کشینر تر کنند و باغ آرد جو کشینر تر کنند و اگر ترسند که صلب
شود و کشینر تر بگویند و با روغن کل بمانند چون مرهم کنند و بر آنجا
نهند و اگر آماس نخی باشد با صندل سبز و زعفران و ریش است
باب کشینر تر سوده و ملاک کشینر تر و روغن چرب کنند و نهند
در و نشانند فصل دوم اندر علاج آماس کرم
علامت کرم آن باشد که کرم نباشد و هم رنگ جانی دیگر باشد علاج وی

سرکه و آب هر دو را با میزند معتدل همان قدر که بتواند خوردن و پنبه پاره
را با وی ترکشند و نهند و اگر کفایت نشود بکبر و شب میانی اندر سرکه
حل کنند و آن سرکه را با آب پامیزند و پنبه پاره بدان ترکشند و نهند و بینند
در دغن کل و نمک مالیدن فایده کند و پنبه پاره با آب و خاکستر
چوب زر یعنی درخت انکور و آب با خاکستر چوب بلوط ترکشند و
نهند و بینند و صفت وی آب را مادر چوب زر را بسوزند
و خاکستر وی در جای کنند و بروی آب بریزند و شب بماند
و صافی کنند و با سرکه پامیزند و استعمال کنند از روی دیگر خاکستر
بلوط و خاکستر درخت انکور و نمک و سرکه این همه جمع کنند و یک
نمک پاره را بپزند ایند و بر آماش نهند و سخت بند و فصل سیم
اندر علاج سرطان آماس سودا سی است اول که ظاهر شود
دانشن وی مشکلی است بعد از این ظاهر شود در اول سیمون سبک
خود بود و سخت بود و کرد بود و نمک کو بود و در روی اندکی حرارت
بعضی سخت بود و بود و بعضی سخت گون بود و بعضی با حرارت بود
بعضی با حرارت بود و بعضی با حرارت بود و بعضی با حرارت بود
از اکل بعد از آن است فراغ سودا کند جذرت با الجبن و خیار

درم شک افتیمون و اگر حرارت و ضربان باشد بکبرند لعاب
نخ اسفون و سپیده سرب طلا کنند با سرکه و کل رینی و نشاسته و گذر
و سپیده از زیر هر کی بکدرم طل کنند و اگر ریش شود بر هم اسفیداج علاج کند
صفت وی بکبرند سپیده از زیر و توتیا ریشند از هر کی برابر خود
بسانید بر دغن کل آب تخم خرفه با آب انکور کرک یا آب خیار یا لقا
تخم اسفون یا آب کد و از اینها هر کدام حاصنه بود بروی اندازین
مرهم نافع بود ریش ناشده را در ریش شده را این نافع است بکبرند
و بر صلایه باند آب تخم خرفه با آب کدک یا بلعاب اسفون یا برین
کل بکار برند فصل چهارم اندر علاج خنازیر مانند سلع است
و لیکن فرق میان شان آنست که خنازیر گوشت جفید بود و سلع
از آد بود و این خنازیر بعضی با درد بود و بعضی بی درد بود و دشوار
علاج بود آنکه بر نایمان و جوفانی شود هم دشوار علاج بود و آنکه
با چکان و نارسیدگان بود سهل تر و سالم تر بود علاج و اول فصل
و حجامت کنند و بعد از آن اسهال بلغم غلیظ کنند و به پیر کنند از غذا غلیظ
و از ترشها و ملازمت که بکبرند و بکاه خردن ترک کنند و جب
خیزان استعمال کنند صفت و س ایا ج نیست از درم غار یقون

و نفی که از ریش شدن ترسد
و باز دارد از ریش شدن

غار یقون دو نیم درم شحم خطل یک نیم درم غمزوت چهار درم تربد سید
 هفت درم جاد شیر یک مثقال نوشاد درم درم سقونیا یک مثقال
 بکوبند و بوزند آب کنند تا بسترشند و جهان بند شربت هر روز یک درم
 بعد از آن محلات استعمال کنند همچون مرهم و یقون یا مرهم رسل این
 دو محلات است و هر دو حرارت غریزی آورده است که صحت بان میشود
 صفت داحلیون بکوبند ده درم سنگ مرمر سنگ نرم کوفته
 اندر بایند کند و ز بروی پست و پنج درم سنگ روغن زیت ریزد
 و زیر روی آتش آسته بکند و با کجی بکشد تا مرمر در سنگ حل شود و سیاه
 شود بعد از آن بکوبد و لعاب پست درم سنگ و محکم ده درم
 و لعاب ده درم سنگ بروی ریزند و با کجی بزنند تا تمام سخت
 گیرد و استعمال کند صفت مرهم اسهال و جوارح و جوارح
 پیرز از هر یک دو جزو و سوم پست جزو و روغن زیت صفت و پست
 جزو و رایتاج چهارده جزو زنگار و چندین جزو از آنکه خشک است
 بکوبند و صفتها با یکدیگر بکوبند و در آب زیت که از آن بعد از آن
 بزنند و استعمال کنند و اگر نرم شود بکافند بعد از آن علاج کنند
 مرهم زنگار صفت زنگار درم درم سنگ آب و سوم از هر یک پنج

جوارح و جوارح
 پیرز از هر یک
 دو جزو و سوم
 پست جزو و روغن
 زیت صفت و پست

درم روغن زیت سه سبزه و فنی گوشت مرده پاک شود علاج کنند با درم
 که گوشت بر آرد فصل پنجم اندر علاج طاعون این آماسی بود
 که از خون سودا می بدید آید سوزان بر پشت بدید آید بلون سبز و کبود
 و سیاه و سبخ نیز بود و همه بد بود و چند این درم که مردم را از عقل
 ببرد و کرد اندر کردی آماس سیاه بود یا کبود اینجا مردم را قی بر افتد
 و اسهال آید و خفقان و غشی افتد و از وی بود که گشته بود علاج دی
 اینجا عنایت بدن باید که دل نزدیک بوی بود تعریض بخون کم کردن نکند
 بل اشتاب کند بجزی و آون که دل را قوت شود و آن علاجها که در
 سور المزاج کرم یاد کردیم اینجا فایده کند و افراص کافوری و آون و کلاب
 و کافور و صندل بر دل بید نهادن و هیچ اندیشه و پنج بر دل دی با بید
 نهادن و آن کرمی باشد دیوار مار خانه و پرده و جامه و منقش و هر چه
 بود خوش بوی باید داشتن و بصل و کافور و کلاب و کل سرخ
 تا سوزان خانه را خوش بوی و آن آماسی را باید پخته پزند و حمام بکند
 تا خون از وی بپردن آید و آب کرم بر آنجا زده تا خون نفس و کوبش
 طلا و خشک اینجا بزنند و بچرخانند که از آن درم از آن پنج بود آب کرم بر آنجا
 ریزد و در اعنایت کند تا خفقان نرفت فصل ششم اندر علاج داس

بسیار گیرند بعد از آن استخوان مطبوع بپزند یا جارا را با این صندل و فلفل و
شیاف مامیثا و سپیده از زیر و کل از منی باب کشید و آب کسبی و آب
عنب الثعلب و سرکه و کلاب طلی می کنند حمزه را پس از فصد و سهوا
نار ترش را پاره کنند و اندر سرکه بپزند تا نرم شود و آب بپزند و بر خرقه
طلا کنند و بروی نهند و اندر یک شب باز فرس بار تازه کنند و کاه و سرکه
بهین ترتیب علاج کنند لیکن استفراغ بمطبوع بپزند و از ترش و
افیمون خالی نگذارند با سسی و چهارم
اندر علاج آنکه بر ظاهرتن پیدا میشود این باب نه فصل است
فصل اول سر سبوره را سبب یا بسیاری خون صفرا می یا بلغم
شور علامت هار و موی حرکت آن بر زرد بود و سرخ باشد و آنچه میغنی
باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هم رنگ تن باشد علاج وی
آنچه سرخ باشد یا خون وقت حرکت طلا کنند باب غوره و آب
غوره با آب امیخته بخورد و چون ساکن شود یک لعل بنده و طبع و آب
میو نار و خرمیند و از نرم کنند و دوغ بنده و آب انار و قرص کافور
سودا و اگر مدتی آن دراز کرد و بپزد و بپزد و زرد و درم ایاره فیرا
دو درم با سنگین بسر کنند و بخورند و اما بلغمی را هم علاج فصد کنند

بعد از آن استفراغ بلغم کنند با مثل ترش و سلیح و هر روزی ده درم کلشکر
با یکدرم انیسون بخورد و عرق کردن و کرما به رفتن و مسامکاشدن باب
کرفس و آب کشید و روغن و سرکه نافع باشد هر دو نوع را فصل دوم
اندر علاج حصص حصص در کرما کرما اندر می شود این شیر ما باشد
از عرق تن بدیدی آید علاج وی فصد کنند و استفراغ بپزند و زرد و طبع
شاه تره و در آب سه و اندر آمدن سودا در دواتن را اما لیدن بسر
و کلاب فصل سوم اندر علاج کرکر دو نوع است تراست و خشک
علاج خشک پوسته کرما به رود که آب شیرین بود و تن را با لادن
بارد بخورد و سپس و آب بوره نان و آب چکندر و فصد کنند
و مارا لیکن استعمال کنند و اسهال کنند بطبع بپزند یا بچوب شاه تره
صفت طبع بپزند بپزند بپزند پوست بپزند زرد یا زرد و درم سنگ
سنگینی و شاه تره از هر یکی پنج درم یا میران دو درم افیمون
چهار درم سنگ افیمون زردی سه درم کل سرخ دو درم تخم
کسبی سه درم اینها را پیرند و صافی کنند و زردی ترکیبین حل کنند
و بخورند صفت حبس تره بپزند بپزند زرد و بپزند سیاه از هر
پنج درم صبر سقوطی مفت و نرم سفوفی را باب شاه تره صلا کنند

و در و مار دیگر را با وی پامینند و در سایه خشک کنند باز آب شاه تره
 دو بار و سه بار تر کنند و خشک کنند و حب بندند شربت یکمقال
 تا در درم شک اما آنکه تر است علاج وی نخست فصد کند و استغناء
 کند و این طلا نافع باشد مرکز ترا پیکر نکند و در درم زرد اند
 طویل چهار درم حبث بقره شاز درم زرد جو به سه درم سیاه کشته
 دو درم همه را نرم بکوبند و بروغن گل و سرکه پامینند و طلا کنند و بافتا
 و طلا دیگر مرکز ترا کفایت بود دیگر نکند و یک جز و مغزه که کل سنج
 گویند سه جز و ده در درم با سرکه بپاشند و طلا کنند صفت طلا دیگر بکیرند
 مردار سنک و زرد جو به در اسن از هر یکی دو درم سیاه بکیرم
 سیاه را بکشند و با این دار و مار کوفته و پنجه یار کنند و با موم و دروغن گل
 و سرکه مرهم کنند بعد از که ماب طلا کنند در انواع جرب مانیک باشد
 صفت داروی کر که این را در وی پامینند و بکیرند و بکیرند
 معشوقه خود را آموخته است بکیرند که کوه بود و سرکین کینه و بکیرند
 دست که سینه بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 کینه با برون و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 بکیرند و با بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند

خشتاش نرم بکوبد مرهم شود با سرکه طلا کند فصل چهارم اندر علاج
 سعفه و شیرین سبب اینها از کی ماده است و مذنب
 علاج ایشان همگی است و این سعفه ریشها و بشها بود که اندر پوست
 سر او را اکل میجو آید و بر روی همه تن بدید آید او را شیرین گویند و
 این بیماری از خلطها بد بود و بسیار و تیر که تن اندر کرد آید و باز
 پوست پرون افکند و ریشها کند و اندر وی زرد آبی بود و تیر که چون
 از وی پرون آید و هر کجا برسد آنجا بیکاه را بد ماند و آن زرد آب
 بود که سطر بود باشد که تنک باشد و از تیری و کزندی وی خاخی
 بدید آید بر آن جایگاه و از خاریدن بسیار بدید آید با سوزن و با سوزن
 زرد آب پرون آید و هر کجا برسد بکیرند و آن جایگاه ریش کند
 علاج وی نخست تن را پاک کنند از اخلاط بد با سر را پاک کنند
 بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند
 بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند و بکیرند

و هر چه بوی زرد آب و ریم تنک بود سوزان آن از جهت غلبه صفرا بود
و هر چه بوی ریم طبر بود از جهت بلغم شور بود و بوسیده و باز از پس
استفراغ باطلای علاج باید کردن اگر این بیماری اندکی و ماده بسیار
نبود اندودینا و پرکنده بودی آنکه تن را پاک کنند و اگر ماده بسیار
بود از نخست تن را پاک کنند چنانکه یاد کردیم باز باطلای بکار دارند
و اگر ریم تنک بود بد ارومائی خشک کننده علاج کنند که بوی لویه
نبود و اگر ریم طبر بود بد ارومائی که اندر وی زرد اندکی بود و خشک
بود و خشک کننده بود و این دارو تا تیر سر بود و قوی تر و چیز که در وی
عوض بود و راسا اینده بود مرقوت داروهای دیگر را و گرم نبود این
چنین چیز سر که بود ترشش که بوی اندر تیر سر نبود و باز پامیر و با
چیزهای که خشک کننده بود و لویه سر که را از ایشانند چون کل سبید که
او را اتمو لیا خواستند بزبان سوری و توتیا و مردار سنگ و توتیا
این همه را با ساینده و با سر که پامیر و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
پسند و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
و چون خواهی که تیر سر و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
و اگر تیر سر وی اندک باشد و با سر که پامیر و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا

کاف

پس اگر تیر سر وی بیشتر باشد یکی بهره مردار سنگ و دو بهره توتیا
سوخته کنند و اگر مبان باشد از هر دو برابر جالینوس روستای را علاج
کرد بقراط سس سوخته تنها بسر که سه روز بهتر شد صفت دارد و
که بقراط سوخته کند بکیر و توتیا و مس و سرب سوخته و سس و غیره
و قراط سس سوخته از هر یکی دو درم که کرد آتش نار سبیده پنج درم هم را
بسانید و بسر که ترک کنند و براند اند طلی دیگر بکیر و مردار سنگ و زرد
جو به و بادام تلخ بسر که و روغن کل پامیر و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
از نموده خاصه تر که بکیر و زرد جو به و روغن کل و زرد جو به و توتیا و توتیا و توتیا
و پوست نار هم را بکوبند و با سر که و روغن کل پامیر و توتیا و توتیا و توتیا
و این داروی دیگر سخت مفیدست در سغه و شیرینه و تنک و زرد
و یازده و مردار سنگ و زرد جو به که کوفته با میوم و روغن کل و اندک
سکه که بکیر و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
در سغه و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
سوراج پنج درم و یکی سکه و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
که توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا
و در سغه و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا و توتیا

اندر علاج سوزش آب کرم و روغن کرم و چربی که در دهنش انده بود
سوزش باز دارند سپیده خایه است که او را بار و روغن کل پیامیزند و
با پر مرغ انجا برانند و این خشک کند معده و خشک کند پی انکه اندر
لغنی بود و بهترین چیزی که بکار دارند اندرین باب قیوی است و هر کس
که سپید بود و سبک سنگ بود که او را البسه که ترکنی که ترشی و سب
کنند بود و اگر نیک ترش بود سر که را آب پیامیزند و با وی ترکند
و بران جایگاه سوزش برانند و اگر آب گند پیکرند و سبک مفسر کل
سرخ هر دور اینند تا مهر شود بعد از آن بسایند با روغن و روغن کل و طلا
کنند علاج دیگر سوزش آتش را پیکرند استخوان مرغ خاککی و بسوزند و
اندازه وی برک نی خشک و دو ما زو و یا سه این مجموع نرم بگویند
و بسایند و پیوند آب دمان سوزش را ترکند و این دارو را بر وی
پاشند نیک نافع است و موجب و اما آن سوزش که از آب کرم
و روغن کرم آید باید پیش از آنکه آب گند پیکرند و سبک مفسر کل
یا مرهم آبی صفتی او پیکرند و روغن کرم از روغن کل ساخته با
و بر وی ریزند و آب گند پیکرند و سبک مفسر کل و روغن کرم از روغن کل
و اما علم فصل نهم اندر علاج شقاق دست و پا

دزستان و تیر ماه کفکی افتد بدست و پای از سر و او خشکی بوقت
سر و تیر ماهی و دزستان از آب و باد سرد علاج بهتر آن بود که شقاق
پوشیده دارد اندرین اوقات نگاه دارد تا این آفتابوی رسد
و باد و سر ماکار کند پس اگر اندکی بود و روغن نفث جرب کند و موم
روغن نیز بهتر آید و غذا جرب دارد و اگر مایه بسیار رود و اگر گفانه کرد و
و گفت که هر دو دست و هر دو پای و برتن بود علاج وی هر روز روغن
کنجد خور و یا آب انکور شیرین و آب انکور نشا رده و او قیو و
روغن کنجد نیم او قیو با طینچ زیت و اگر انکور نبود روغن با مویز آب
افکند و یا بر جلاب و بخور و روغن بادام بهتر بود و همچنین یک صفت بخور
محمد بن دکرایی گوید هر شب روغن مالیدن از گوشتن پای بازمید
و اگر چند باره را بار و روغن جرب کند و بر ناف نهد گفتگی لب را فایده
کند و اگر کل سوزش را بسایند نرم چون غبار و با صند عری محلول پیامیزند
و طلا کنند و فایده بسیار است که آب را او که از روغن آب ساینده و با پیامیزند
جمع کنند و مرغی کنند و بر آب گند پیکرند و سبک مفسر کل و روغن کرم
الازوق انجا برانند و این مرهم فایده بود و هر دم و اعلیون است و روغن کرم
بار و روغن بخور شاند و جمع کنند نیک الازوق این بود یا پیامیزند و اگر از روغن

و مازوی گفته و پنجه بروی ریزد و در ماهون بگوید محمد ارشد کفکی باشد
 اندر کند با سپیده و سرب با سپیده رصاص را بار و فن سندر و س
 عجن کشد با صمغ عربی محلول و در کفشی باشد اندر کند نافع باشد و آن
 کفکی که ریش شده بود شلغم را بکشد و کاواک کند موم و روغن
 را در آن کاواک کند و بر خاکستر گرم نهد تا بکشد از دوبروی طلا کند
 و اگر شلغم را با پاره چاره کند و اندر روغن بچوشاند و بسایند و طلا کند
 سخت فایده کند با سی و پنجم
 اندر زینت این باب و فصل است فصل اول
 اندر علاج دارالشعلب و دارالحیه سبب هر دو از خلط فاسد فاسد است
 فرق نیست میان هر دو از بهر آنکه هر دو از خلط فاسد میشود و لیکن
 دار الحیه بدین رانی گیرد و دار الشعلب از سر و روی و ریش می کشد
 علامت دار الشعلب آنست که موی نو سر و ریش می کشد و از سر و ریش
 و درم علامت دار الحیه آنست که موی نو سر و ریش می کشد و از سر و ریش
 بشکل موی نو سر و ریش می کشد و از سر و ریش می کشد و از سر و ریش
 فایده ندارد و در شلغم و در شلغم و در شلغم و در شلغم و در شلغم
 پوست آن جایگاه که پوست رفته بود یا موی و ببالای و مزاج

اگر رنگ آن جایگاه دارالشعلب سبیدی زرد و پیشین تدبیر باز سرد کار
 داشته باشد و مزاج چهار نعلنی بود و فصل رستان بود اول تن را
 پاک کردن با پاره روغنش و این حب بدل یا به روغنش است
 بکشد شلغم خطل و دو انگ سنگ صبر بکشد رزم تر بیک درم مقلد انگ سنگ
 ز چنبل دانی سنگ این دار و واجب بند و چند کثرت باین اسهال کند
 و با یک مثقال یا به فیقر اولت درم شلغم خطل حب سبیدی با آب کفر
 جوشیده در یک ماه اندر سر بار بخورد و در روی که بلغم فرودی ارد استعمال
 کند و اگر رنگ آن جایگاه بر زردی زرد و پیشین تدبیر با بکار داشته بود
 که صفرای غلیظ بگیرد و مزاج این کس نیز بصفر امیلد ارد فصل تابستان
 سال ای موافق این حال بود او را اسهال باید کردن بحب قوتا
 یا بحب قوتا یا بحب بن ذکر یا با این حب بکشد و بید زرد
 بکشد و بکشد درم صبر استقواری بکشد درم سنبلیله دانی سنگ
 این یک شربت است حب قوتا یا بحب بن ذکر یا با این حب بکشد و بید زرد
 درم سنگ بکشد درم صبر استقواری بکشد درم سنبلیله دانی سنگ
 و اگر رنگ آن جایگاه سیاهی زرد و پیشین تدبیر با بکار داشته بود
 که سودا بگیرد فصل نیز ماه بود و مزاج این کس سودای بود و سال

کولیت بود اورا اسهال سودا باید کردن بطنج افیتیمون بایاره روش
و اگر زنگ آن جایگاه بسرخی زرد پشین تدبیر با جگر داشته بود
که خون سطرانگیر و مضل بهار بود و مزاج این کس خونی بود و سال
دی موافق این حال بود اورا رک قیضال باید کشدن یا حمامت
کردن وقتی که تن را پاک کرده باشند بداری گاو و برک زدن
بعد از آن غرغره کند پاره فیقر او طینی پنج کبر و میوزه با سه که آمیخته
که دردی بود بنه و زوفاخته باشند بعد از آن طلا استعمال کند صفت
مرداء الثعلب که آن جایگاه سفید زنگ بود و نخست آن جایگاه را
بمالند پاز کوهی و اگر زیانند پاز اعلی یا بسیر یا زوفیون و صنع و
سدا بکسند این همه را بکوبند و با قطران و روغن حب الفار
از هر کس سه اوقیه گوگرد که آتش زرسیده بود یک نیم اوقیه خرمن فید
یک نیم اوقیه موم را بر روغن حب الفار بکند و زرد و در و کباب و حلیف
پا مژند و بر اندازند صفت دیگر که در الثعلب است که جایگاه
زرد زنگ بود و با بسطاج تاملند و کباب و کباب و کباب و کباب و کباب
تا سنج شود و پاز کوهی و اگر زیانند پاز اعلی یا بسیر یا زوفیون و صنع و
سدا بکسند این همه را بکوبند و با قطران و روغن حب الفار

و حب الفار پامیز و وطن کند
یا بیکر و صبح سداب و فوین

وطلا کند نافع باشد بابرک فی سوخته و باد اتم تلخ و سوغین وی بریان
کند بر تابه چندانکه بسوزد و بساید و بسره که ترکند و بر انجا بر اندازند ^ط
که مردار الشعب را که آن جایگاه وی سیاه رنگ بود بفرمای تا بسوزد
آن جایگاه را از موی و باز بآلند تا پاز خام باز تا قرقه حایا تخم زره تیر
یا تخم سپندان بگویند و بار وغن زیت پامیزد و بر اندازد یا بکبره مقصوم
سوخته و پوست فندق و پوست ترمس سوخته و شیش سوخته و بادا
تلخ سوخته و بوره اریمنه از هر یکی برابر هم را بسایند و بار و غنج العیار
پامیزد و بر اندازد فصل دوم اندر علاج ریختن موی
سبب ریختن موی تنگی مسام بود یا فراخی مسام علامت فراخی
مسام آن بود که اگر موی را بکشی زود بیرون آید و اگر آن پیرون
تنگی مسام بود تا علاج هر دو یکی بود از هر آنکه سبب هر دو
علت مسام است علاج وی باعث مال باز باید آوردن بدار و ما
نار و کبره و در علاج کنی و تر کنی و انجا بر اندازی و بهترین دار و مایه
لادن است این هر دو تلخ و سوغین و سبب ریختن موی مسام است
یا در غنن دیگر صفت روغن کبک بوی که در انداختن موی بر سر و بر آرد
بکبره و یک مشت مورد و یک مشت آملد و یک مشت پرسیاوشان

و اندر آب ز غار کف یک شب باز ریخته و پیالانید و صافی کنند
و بپزند ازین آب قدر بنین و بوی بر افکنند روغن کل یا روغن شیر که
بی نمک کشیده باشند بنین و پاره شراب و بپوشند و با نش زرم
تا آب برود و روغن باند انگاه ده و درم لادن اند روی کنند اندر جام
مضاعف و بکار دارند و اگر لادن پشته کنند چنانکه روغن سطر شد قوی
تر آید صفت روغن مصطکی بپزد روغن شیر ده ستر مصطکی و و شیر بساید
و بر روغن بر افکنند و با نش زرم بپزد تا روغن قوت مصطکی گیرد و بکار برد
اول موی را بستر دوسر را نیک بالدد و باز این دارو بوی بر انداید از بهر
آنکه مالیدن آن جایگاه و بر اندودن این دارو موی را از ریختن باز
دارد و آن جایگاه را با اعتدال باز آرد و موی را بر آرد و بستر بن روغنها
که لادن بوی پامیزد روغن مصطکی است که بقوت و فعل مانند لادن است
و اگر خیابان بود که موی نتواند ستردن این اندودنی را آنجا که کتک
روغن بن موی برسد آنکس که کتک تمام نکند نشاید که علاج
وی بداند و موی که بپشت بپزند و با نش زرم بپزد و با نش زرم بپزد
وی فواید بسیار دارد و با نش زرم بپزد و با نش زرم بپزد
بن سرافیند و بیکه بدین دارو از ریختن موی باز آرد و صفت وی

بکیر دلادن و با شرباب فرغار کند که عخص بود یعنی سکوکی دارد اندکی
 و باز بساید یک بار بشرباب و یکبار بروغن مورد تا سطر شود مانند غسل
 و بر افکند نیمه دلادن بر سیاوشان کوفته و خپت و همه را بسایند و بران
 جایگاه برانداید بکرمان یا سهوای گرم بعد از آن که مالیده بود سه رابر کوی
 درشت ارکنفائیس میکوید این روغن رنجتن موی را باز میدارد و بسو
 سر را دور میکند بکیر داهل ده عدد دلادن افستین هر دو برابر نرم بساید و اندر
 خرطیکند و اندر روغن فرغار کند پنج روز بعد از آن باین روغن سر حرب
 کند و آوی که موی را از رنجتن باز میدارد بکیر دلادن سه درم نازو
 یک درم مردود درم مصطکی یک و نیم درم و زعفران و درم کند یک درم
 این دارو نماید و روغن کل حل کند و برین موی برانداید و این نیک
 عجیب است در قبض و جذب و آوی که موی بر آرد و سیاه کند بکیر
 بکران بکیر و نرم بکیر و در شیر زن پائیز و طلی کند موی را قوت دهد
 و بر آرد و سیاه کند و آوی که موی بر آرد و در آرد بکیر و کند
 را و اندر روغن غایم مرغ بکیر و در آرد بکیر و کند موی بر آید
 صفت داروی که موی را از رنجتن باز میدارد و بکیر دلادن و بکیر
 و روغن بکیر و تا بکیر بکیر آید شود و بعد از شستن و خشک کردن

برین موی انداید بر بست فصل سیم اندر علاج سبوره
 بکبر و خطمی سوده و آرد خنود بر سر طلا کنند و ساعتی صبر کنند پس
 بشوید و اگر زهره کا و دشمن خطم یا آن یا رنگ قوی تر آید صفت اروی
 بکبر و قیویس را و بسایند بر کار تیز و زهره کا و جمع کنند و باندند
 و از پس آن یک ساعت صبر کنند و سر را بشوید بآب جکند و
 بوره نان ارکا غایبش مر این علت را داروی یاد کرده است که بتوبال
 مسکن صفت دی بکبر و کفک و زیا و بوره نان و توبال پس از هر یک
 برابر بکوبند و بسایند و با سرکه پامیزند و بر انداید و ارکا غایبش
 می گوید هر که این علت دارد این دارو بکار دارد هر که او را سپید سر و ریش
 نشود فصل چهارم اندر رنگ کردن موی بکبر و ماز و ابروغن
 زیت یا بروغن کجند و بکند و اندر دیک کند و سر دیک استوار
 کند و بسوزاند چنانکه سیاه شود و سوده شود ازین باری بکبر و قیویس
 درم سنگ روی سوخته و درم شنبلیله و درم بک اندازی
 یک درم پنبه ای و درم کبر و درم سرکه و بکوبند و بکوبند
 کنند و با بخار میانی و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند

نشود و بشوید بآب نیم گرم رنگی کند باید از خضایی دیگر احتیاط وی اندک
 و فایده وی اندرین معنی بهتر اول موی را با صفت خضاب کند پس از آن
 بشوید و خشک کند و دو سه راباب زلف با آب و چنین یا غیر آن
 از روشنها و غار کند و موی را با این خضاب کند و باندند ساعت
 پس از آن بشوید این بهترین و آسان ترین خضاب است
 خضاب دیگر بکبر و درم ارسنگ و آنگ آب نارسیده یا ننگ
 هر دو برابر و زیر این هر دو آب ریزد شش بار اندازه هر دو در
 آفتاب نهند روز و هر روز خضابند پس از آن صافی کنند و موی سپید
 اندر وی غوطه دهد و اگر سیاه شود و الا زیاد کند برین آب شش یک
 درم ارسنگ و آنگ باز در آفتاب نهند روز و هر روز خضابند بعد
 از این صافی کنند و با موی سپید امتحان کنند و قتی که سیاه شود با این
 خضاب و بکند و استعمال کنند صفت اروی که موی را سیاه
 کند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند

پشتر خضاب دماغ را سرد میکند و ضعیف میکند و مستعد قبول نزل
و سکنه و مانند این می کنند صواب آنست که چیزی که کم کنند و مقوی
دماغ و خضاب آنچنین می باید مثل شک و قرفل و انج و بدین ماند
مضر است از دماغ باز دارد و موی را نیز سیاه کند فصل نهم اندر علاج کلفه
کلفه آنرا گویند که بر روی سیاهی بید آید چون ابر پاره پاره فرق میان
کلفه و برش و منش آنست که سیاهی بود بهین بر روی بید آید و برش
و منش چون نقطه باشد که بید آید سیخ و سیاه و زرد و این کلفه
دو نوع بود یا نو بود یا کهنه یکی را سیاهی کمتر بود یکی بیشتر هر دو را که
قیحال زنده و مطبوع افتیمون خورند و پوسته مار الجبین خورند ثابت
بن فرهای گوید مفت درم سنگ افتیمون را نرم بگوید و با پست
درم سنگبکین بسر شدند و با پست درم سنگ آب بخورند و پیچ
مجلس آرد و حبس پیر این تنگ کند از دومت کند و از همه غله بپزد
سودای دور باشد خاصه آنکه در دماغ و تانگان و بر روی
طلا کند تخم و حبس و در دماغ و تانگان و بر روی
کوفه و حبس و در دماغ و تانگان و بر روی
سودا و سیاه شود چون مس دارد و ملا نیز چون در دماغ و سیاه

شتر زنج زرد و تخم مازیون و این دارد و ساخت قوی باشد و اگر
بدین دارد و اما استعمال کنی با موش و اندک علم فصل ششم اندر علاج
برش و منش این علت را که بجهت خواتند و نوع بود یکی سیاه و یکی
سرخ هر دو دشوار بود علاج ایشان و علاج کلفه یکی بود الا آنکه انچه
بسیار باید کردن بجز نای که سودا دارد و دارو مای قوی تر باید مالیدن
چون نقطه سیاه و نگاه باید داشتن تا پوست روی تبا نه شود و
باز اگر آید شده بود و به کشته و نشان آید مانده بود سیاه آنرا این
طلا باید کردن مردار سنگ سپید و روغن کل و پنجه خشک و تخم
خربوزه و آرد گریخ و استخوان کمانه سپید شده از کمانی این همه را
کند بار روغن کل یا بکشکاب و اگر مردار سنگ در روغن کل و با تخم
بپزد و از پشت کوه سفید بپزدن آید همه را جمع کند که گفته و طلا
کند و از پشت کوه سفید بپزدن آید همه را جمع کند که گفته و طلا
و علاج چوبی را همان بود که در دماغ و تانگان و بر روی
با شکر و روغن و در دماغ و تانگان و بر روی
و شکر و روغن و در دماغ و تانگان و بر روی
و شکر و روغن و در دماغ و تانگان و بر روی

زیاده و کم کند اما اگر هفت سیاه بود علاج فصد اکمل شد اول بعد از آن
 طبع افتیم خون خود چند بار و چون بخاج استعمال کنند نیک است فصل
 هشتم اندر علاج برص اول برینر کند از خیرهای بلغمی چون شیر و ماهی تازه
 و سبده خایه و میوه نارنگی خاصه خیار و خربوزه و کشک و اسفناج و انجبین
 ماند بعد از آن استعمال کنند بقی بعد از آن دارد و ماخورد مثل ابار و لوغادیا
 و پوسته اطریفل یا نان بن بدر بخورد و منفعت وی بکمر و میسد کاسه
 پست درم بیلید و آمد از هر یکی ده درم بزرک کابلی مقش پاترده درم
 شیطاح و سعد و زنجبیل از هر یکی سه درم ساد و مندی پنج درم
 بسفناج و اسطوخودوس از هر یکی مفت درم عاریقون شش درم
 قسط سه درم کند و مصطک و انیسون و قرقفل و خیر و باخورد و از هر یکی
 دو درم بیل و نارمشک از هر یکی چهار درم و را بگوید و با عسل بخورد
 کند شربت دو درم بعد از آن طلا تا استعمال کنند و منفعت
 که برص را از کین کشند چنانکه نماند و شربت است و را بگوید و با عسل
 شیطاح و زنجبیل و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد
 و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد
 سیاه و میوه نارنگی خاصه خیار و خربوزه و کشک و اسفناج و انجبین

الفصد الکامل
 نسخه

را وقت پروان آمدن توان دید و چند آنکه مصلحت باشد توان کرد و نیک
 و بسیار اگر در وی دشوار بود بدین سبب هیچ استفراغی بفضیلت فصد
 منافع چون اندرین بسیار است آنچه جاره نباشد درین مختصر یاد کرده
 شود معلومست که جگر گرم است و معدن و قوت طبعی است و تولد
 خون در جگر باشد بدین سبب اندر خون حرارت طبعی است و
 هر تن از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت عزیز
 هم خون است و چون حرارت عزیز را بهمتن میرساند و بدین
 سبب است که هرگاه که خون لطیف پشتر پروان کند ضعف قوت و عشق
 تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگی بزرگ از جگر بدل پوست است
 تمام از خون میرساند و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوان
 که منفعت و قوت حیوانی بهمتن میرساند و کترین
 است که پوست را از کین کشند و تازه دارد و با
 و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد
 و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد
 و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد
 و منفعت و را بگوید و با عسل بخورد

سلیق حلقه اسیر و جگر و ذات الحلب و شوصه و در دماغ سر و دماغ
 و ساق و قدم را سود دارد و اسیرم دماغ با سلیق است
 از دست راست درد جگر را سود دارد و از دست چپ درد سیر
 را و اگر دماغش در جگر درد و جگر الذراع اند بعضی بزرگ با سلیق
 و اند بعضی با کل آمخته است بر زنده اعلی نهاده نزدیک خورده دست
 که بزبان آب رنگ میگویند و قصد صافن خون را از نیمه بالا فرود
 آرد و حیض بکشد و در بش و دماغش را سود دارد و منفعت فصد است
 تر از صافن آنست که حیض بکشد و در دماغ و دماغ و در رحم را
 سود دارد و قصد عرق النساء و عرق النسا را از ایل گند و آن اند پس
 کعب راست بود یعنی کعب و حشی و منافع دیگر بنافع صافن نزدیک است
 و صافن در پس کعب جب بود یعنی کعب انس و قصد است
 ساعد یا بدست و اریب باید زد از دماغ و از دست راست
 باید نهاد تا خون جگرانی که با کعب در دماغ است از دماغ
 بیاید و بدست و اریب باید زد از دماغ و از دست راست
 و اگر دماغ در دماغ و از دست راست و از دست چپ
 و از دماغ و از دست چپ و از دست راست و از دست چپ

کعب

میباشد

میباشد بدست در آن نیز باید بدست و جگر کام یا بدست و چند بار
 فرو باید نشست و باید خواست تا رک بدید آید و عرق النسا را
 دستاری و از زکینند و یکسر در میان چهار بند و باقی بر آن و ساق
 وی می بچد وی بند سخت تا شش تا کعب و چند بار فرو نشیند و بر
 خیزد و پای بر خشتی نهد و نضاد بر پشت پای میان خضر و بنظر رک
 بگوید اگر یافت از خطا ایمن شد و اگر نیابد از شش تا کعب از
 جانب و حشی بگوید و نشان عرق النسا آنست که برو چدره
 باشد و از دماغ را باید زد از بهر آنکه از دماغ و جانب او عصب باشد
 اما حجامت خون را با مصون با ستم پیرن میکند و فعل وی ضعیف است
 چکار از او پیر از ایل گای فصد باشد و بهر عضوی حجامت کنند
 این عضو را پاک کنند و با خون حجامت از کوه هر روح خیری خرج
 شود و با خون فصد بسیار خرج شود و چکار از او پیر از شش تا کعب
 بدست سخت حجامت نماید که از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن
 ضعیف مانند غیر از کعب است و از دماغ و از دست راست و از دست چپ
 از بهر آنکه خشکی بر پشت ایشان کند و او را بدست آن باشد
 که روز چهاردهم و پانزدهم ماه فصد و حجامت کند و فصد تا نوزدهم ماه

البخیر الفصد الرابع عشر
 و الحی مس عشر

نقصان گیرد از بهر آنکه ماه روز چهاردهم پر باشد از نور و اخلاط در تن
حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر گردد و در کتفها و بازو یک دست آنها
را که هم پر شده و اندرین وقت تنگ و صافی پشته آید و خلط بد کثر
و هر گاه که نور ماه نقصان گیرد خون صافی بازگردد و اخلاط که با خون حرکت
کرده باشد بسبب آنکه غلیظ تر باشد باز پشته ماند و بدان راه که
خون صافی باز گردد و باز نتواند کشتن بدین سبب یا خون یا حجامت
اند نقصان نور ماه خلط بد پشته آید با سبب این و مستقیم
اند معرفت نبض و احوال دل و اندامها و دیگر
بکری خشک و سردی و تری و قوت شناخته شود اینجی حجتی شریکها
که احوال شریکها تابع احوال دل است و معنی نبض حرکت دل و شریکها
بدان حرکت هم تن را گرم دارد و حرارت عریزی و دل حیوانی معتدل
این حرارت است و سبب زندگانی حیوان این حرارت است و سبب
حرکت یکی را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت
یکی را که از حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت
و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت
و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت

مقدار این بساط نوع است طویل و رفیع معتدل یعنی دراز و کوتاه
و معتدل اندر عریض و نوع است پهن و تنگ و معتدل اندر عمیق و
نوع بلند و پست و معتدل طویل آن باشد که زیادتی دارد و بهر
فطر و او را غلیظ خوانند اعمی دراز تر از سر انگشتان گیرنده و پهن تر و
بلند تر و این دلیل گرمی خون باشد و این نبض محتاج نباشد
و تقوی قوی و آنکه نقصان دارد بهر قطر صغیر خوانند یعنی کوتاه بود تنگ
و پست تر و این دلیل سردی است یا از سودا یا از ضعف قوت و
آنکه معتدل بود بهر قطر از معتدل خوانند و این دلیل صحت باشد
و اندر عرض و نوع باشد یا پهن بود و آن دلیل تری بلغم بود
یا تنگ و این دلیل سردی سودا است یا معتدل بود و میان این دو
حالت و این محسوس و اندر عمق و نوع بود بلند و پست و معتدل
و آنکه بلند بود سر انگشتان سخت تر از عادت زند و دلیل حرارت
است یا از بلغمی قوی است اگر بخلاف این بود پست تر بود و دلیل
سردی است یا معتدل خوانند و این نوع است و سبب حرکت
و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت
و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت
و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت است و سبب حرکت دیگر را که مناسب حرکت

یا عرضی طبیعی آن بود که موجب وی مزاج گرم و خشک بود و پوسته
یک حال بود و عرضی آن بود که از پس خوردن چیزها گرم آمده باشد
یا چون که از آفتاب یا گرمای حرکت یا خشم و این بعضی بر یک حال
ثابت نبود الا از این که در ذوال این اسباب و بطی بر خلاف این بود
بطی آن بود که کران کران جهد و این دلیل سه دی بلغم بود یا ضعیف
قوت و اندک حاجتمندی هوای خشک و معتدل میان هر دو حال
جنس سوم سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل قوی آن بود که
چون انگشت فشاری بر وی از حرکت باز نه ایستد و این دلیل
شان قوت است و ضعیف بر خلاف این بود چون انگشتان بر
وی فشاری از حرکت باز ایستد و این دلیل ضعیفی است و انحلال
قوت و در صعب و معتدل میان هر دو بعضی بود جنس چهارم سه نوع است
صلب و لین و معتدل صلب آن بود که با سودن زیر انگشت سخت
بود چون رشته تافته یا چون زره بود و این دلیل خشکی است و
اگر نرم آید چون روغن که در دست و پا و اندر دانه و از این
خداوند و اگر آن حال را در دست و پا و اندر دانه و از این
نخاع و غلیظ و معتدل آن بود که زیر انگشت چون روغن بر آب دین

دلیل بسیاری خون باشد یا بسیاری بخار تر یعنی روح یا از بسیاری
هر دو و این دلیل حرارت و رطوبت باشد و اما خالی ضد وی باشد
دلیل میکند بر قلت روح و قلت خون و معتدل دلیل میکند بر اعتدال
هر دو جنبش ششم سه نوع است حرارت جسم ثمریان دلیل گرمی است که
موضع ثمریان گرم تر از حوالی وی و اندامها را دیگر و این دلیل مایه گرم است
اندر رک و اگر سرد تر یابی دلیل سردیست اندر رک از خون و از
روح و معتدل دلالت میکند بر اعتدال خون و روح اندر گرمی و سردی
جنس هفتم سه نوع است متفاوت و متوازن و معتدل متفاوت آن
بود که در بدیر جهد و کران و این دلیل غایت سه دی است متوازن
آن بود که زود بشتاب جهد و این دلیل غایت گرمی است و این
هر دو نیز از جهت ضعف قوت بود انبساط و انقباض تمام متوازن
و این انواع هر کدام معتدلست دلیل صحت است جنبش هفتم یعنی الوزن
و این الوزن که در خارج الوزن و حسن الوزن سبی الوزن نیست
که بعضی کوه و کان یا در زمین و آسمان و این دلیل غایت است
و بسکن اندک و در حالت الوزن جان که کودک را از بعضی جوان
بود و خارج الوزن و بجا که کودک را بعضی بود که آن طبع بود و هیچ

مشک و غذای خشک و زرد بآب در روغن زیت بخت و غسل خوردن و
 شراب کنانه خوردن سود دارد فصل دوم اندر علاج سرسام کرم
 است که اورا فریغ میسویکونید این سرسام کرم از خون بود یا از صفرا
 اما آنکه از خون بود علامت وی روی سبزه بود و نبض عظیم و بول سبز بود
 و تب نرم و اختلاج عقل بود علاج وی مار الشیر ساده و مندی آب
 نازرش و غذا عدس مقشر با روغن بادام منوره بدیند اما آنکه از صفرا
 بود علامت وی روی زرد بود و زبان سیاه و نبض نیز بولی ناری بود
 و تب نیز بود و عطش سخت غالب بود و اختلاج عقل و پیداری و پشه شانه خون
 غالب بود علاج وی مار الشیر با کویا تو خش بخت باشد یا کبد وی
 مقشر در وقت وی باشد و تنی که عقل آید نان بارب نازرش و آب
 عذره بدیند بعد از آن که با نان روغن بادام منوره سازند و بدیند و روغن گل
 و کلاب و کبر که هر سه را بیکو بزنند و بر سر مالند فصل سوم اندر علاج سرسام
 این را البش غش گویند و این آما سیس بود از بلغم که میخورد و معده و ماخ کید علامت
 او آن بود که بابت پیوسته بود از نرم مانند و آبست بلغمی و در این خواب اندر زرد
 و چشمها را در کند و غش کید و در این زمان که در او آب کید کنند
 و در این زمان که در او آب کید کنند

و آب پر بود و بول وی سپید و دورک بود مانند میزک خرد نبض وی آسته
 متفاوت و موی بود علاج وی اگر قوت بحال بود ضد باید کردن از تقطیل
 و خون بمقدار برادر و چند آنکه طاقت او بود و هر حسب این بیماری از بلغم
 عفن بود و تقدم و ماخ بود مایه او بعروق و ماخ بود از صفرا و حجامت جاره بنود
 و از بس او سنگین عسل و مندی چنانک یک جز در سر که بود و در جو غسل
 و چهار جز آب و اگر نتواند اندکی بخورد آب بار و روغن زیت بخورد و باز زده
 خایه نیم برشت خورد و جهد کند که غذا بخورد تا معده وی بر منه نبود و با کبر
 و روغن گل بسیار بر سه نهد باز حقه تیر کند بدن صفت بکشد سخم
 حنظل یک کف تخم معصر کوفته دو کف تخم انجده کوفته یک کف بود و
 یک دسته این همه را بجوشانند تا سه رطل آب با یک رطل باز آید
 و صافی کنند و ده سیر از این آب بکشد و بروی مالند و درم سنگ
 آبگامه شود و درم سنگ روغن زیت با وی حقه کند اگر شکم
 آید و الا دیکو در زمین حقه کند و دیگر بار اگر این علت دراز شود وی باید
 بخورد این دود و آن یک چندید ستر با عسل بخورد کرده نافع آید فصل چهارم
 اندر علاج سرسام کرم که در سر و در این زمان که در او آب کید کنند
 و در این زمان که در او آب کید کنند

بخنگ و دوازده
دست نو کم
لون طبع

واندک و سیوم زردست بلون ترنج و سیل طبعی است و چهارم تارک
و این دلیل حرارت بسیار است و پنجم مانند شاخ زعفران و این
دلیل حرارت بیشتر است از پیشین و ششم احمر فانی است و این
دلیل غلبه صفرا و خونس است اگر زردی کفک زرد بود و دلیل بر پشت
و منغم لون سیاه و اگر از پس لون سرخ و زرد بدید آید غایت التها
و احراق است و این بول تابان است و اندر تها نیز غاصه
که نیک سطر بود و کمتر که خلص باشد ازین بیماری و اگر از پس لون
زرد بود که یکدیگر زرد یا سبزی از غایت سردیست و در شش
حرارت غریزی و ستوده ترین بولها است که تمام وی معتدل
بود و تنگی و سطر وی و لونی زردی زرد و نقل می راست بود
باین قاروره و سپید و افسوس ستوی بود و چون بختیانی زشت
نشود و الا مانند پنبه بود و این بدانند بول با طبعی است یا غریزی
طبعی چنان چون سپیدی اندک و زردی اندک است و اگر از پس
از سه و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم
و بیست و یکم و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و پنج
و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده
و بیست و یازده و بیست و بیست و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه

دلیل میکند بر فطرط نفع و کمی رطوبت تن یا از خلط غلیظ که با وی آمیخته باشد
و قوام معتدل دلیل میکند بر نفع معتدل و نیکوی حال حکم و آن رطوبانی
که اندر عروق باشد فصل سیم اندر بیان رسوب
اندر رسوب جبار چیز معلوم شود لون و قوام و جایگاه وقت دیدن و
امالون وی سپید یا سیاه یا زرد یا سرخ یا کبود اما جایگاه وی سر قاروره
یا میان یا برین قاروره یا برین قاروره یا برین قاروره یا برین قاروره
ریک یا از خنس خون یا از خنس ریم و ستوده ترین رسوب است
که سپید و سرخ و زرد و سیاه باین قاروره و ستوی همه ایام چهار
و اگر چنان بود که بعضی روزها دیده شود و دلیل آن بود که قوت
و می تواند ماده نفع دادن و اگر این رسوب سپید بود و برین قاروره
نشسته بود و افسوس نبود و طبعی است از نفع تمام و این تها
تواند باین پیشین بول از بهر آنکه آن پیشین را عدم نفع گاه گاه است
و اگر از پس بول از بهر آنکه بول پاره پاره بود و نا هموار بود
بود که معتدل شود و اگر از پس بول از بهر آنکه طبعی است از نفع تمام
پاره پاره کند و افسوس نبود و طبعی است از نفع تمام و این تها
بهر از نفع می و در بعضی روزها دیده شود و دلیل آن بود که قوت

و بعضی دیده نشود

برشند و بعضی بواسطه شعله را بر کسند شری میقال بار العسل
 معجون فیتی شلوات برید و ادفع کند و مدافع را مانع باشد
 صفت ایاب و قیرا و آرد درم پوست هلیله گابی پوست بلبله
 آله از هر یک درم مخ بیضی دو درم دیم کوفته و پنجه معجون
 سازند شری درم تا چهار درم در طبع خودند معجون خودند
 در دمعده و کوبیده تا کفن را سود دارد صفت خودند کوبیده خودند
 دشتی مقل اسلیمون سیسایون از هر یک پست درم
 ختم کرمس با بونه یا شای از هر یک چهار درم کاشمش با بونه درم
 فلفل سیاه جمل و چهار درم و در بعضی پنجه پست و چهار درم با
 انکبین مصفی برشند معجون مقل باد بوا سیر و بادی که اندر
 روده ما باشد بشکند و اما مس معقد که خون آید سود دارد
 صفت هلیله گابی بخیزم مقل پنجه درم مقل ادر آب کندن حل کنند
 و در ادر بدن برشند شری و درم معجون با سک البعل از کوبیده
 که ادر ابرول را مانع باشد و سیلان منی باز دارد و خامه پیراز
 صفت اقایا کلن از هر یک درم صندل سرخ و سفید عدس سرخ

معجون مقل
 پوست هلیله گابی
 پوست بلبله
 آله از هر یک
 مخ بیضی
 دیم کوفته
 معجون
 خودند
 کوبیده
 خودند
 کفن
 دشتی
 مقل
 اسلیمون
 سیسایون
 از هر یک
 پست
 درم
 ختم
 کرمس
 با بونه
 یا شای
 از هر یک
 چهار
 درم
 کاشمش
 با بونه
 درم
 فلفل
 سیاه
 جمل
 و چهار
 درم
 و در بعضی
 پنجه
 پست
 و چهار
 درم
 با
 انکبین
 مصفی
 برشند
 معجون
 مقل
 باد
 بوا
 سیر
 و بادی
 که اندر
 روده
 ما
 باشد
 بشکند
 و اما
 مس
 معقد
 که خون
 آید
 سود
 دارد
 صفت
 هلیله
 گابی
 بخیزم
 مقل
 پنجه
 درم
 مقل
 ادر
 آب
 کندن
 حل
 کنند
 و در
 ادر
 بدن
 برشند
 شری
 و درم
 معجون
 با
 سک
 البعل
 از
 کوبیده

DOCTOR
 CARO OWEN MINASIAN

نقیصه از

220

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.

foliated 11/10/89 CB

A 431

مرد

مرد



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



